

# ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

تألیف:

دکتر حسین محمدزاده صدیق

تبریز / ۱۳۸۶

ندای شمس

سرشناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور: ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی / تألیف حسین محمدزاده صدیق.

مشخصات نشر: تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص.

شابک: ۹۷۸۹۶۴۲۶۸۸۱۵۹

وضعیت فهرستنوسی: قیپا.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۳۲ - ۳۳۶]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - مدایع.

موضوع: شعر ترکی - - مجموعه‌ها.

موضوع: شعر عرفانی - - مجموعه‌ها.

ردبندی کنگره: ۴ ت ۳ / م ۲۳۴ / PL

ردبندی دیوی: ۸۹۴ / ۲۵۱۰۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۱۲۴۷



## نمای اشارات سماش

تبریز: خیابان جمهوری اسلامی، پایین تر از مسجد انگجی، پاساز استاد شهریار، طبقه پایین، پلاک ۳.

تلفن: ۵۲۵۸۴۱۸

nedaye\_shams\_publication@yahoo.com

### ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

تألیف: دکتر حسین محمدزاده صدیق

شمارگان: ۱۰۰۰ / سال نشر: ۱۳۸۶ / محل نشر: تبریز / نوبت چاپ: اول /

حروفنگاری: تکر رخت

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۸۸-۱۵-۹

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۸۸-۱۵-۹

لین خن آبراست از دیای بی پیدائش  
تاجهان را آب بخشد، جسم ها را جان کند.

!!



## فهرست

٧	بخش نخست. مولوی
٨	مولوی
١٦	شمس تبریزی
٢٤	اشعار ترکی مولوی و شرح برگردان آنها
٨٠	واژه‌ی «ترک» در دیوان فارسی مولوی
١٠٩	بخش دوم. مولویه سرای ایان در تاریخ شعر ترکی
١١٠	مولوی سرای ایان
١١٢	منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه
١٢١	گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرای ایان
١٢٢	۱. سلطان ولد
١٧٣	۲. افلاکی دده
١٧٩	۳. عاشیق پاشا
١٩٤	٤. الوان چلبی
١٩٩	۵. بایرک قوشچو اوغلو
٢١٨	۶. سعید امره
٢٢٣	۷. قایغوسوز عبدال
٢٢٨	۸. یونس امره
٢٣٨	۹. سید عمال الدین نسیمی
٢٦٤	۱۰. روشنی
٢٦٨	۱۱. ابراهیم دده شاهدی
٢٧١	۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)
٢٧٦	۱۳. ابوحامدی
٢٨٠	۱۴. شاه ختائی

۲۸۶.....	۱۵. حاج بای رام ولی
۲۸۹.....	۱۶. یوسف سینه چاک
۲۹۳.....	۱۷. ابراهیم گلشنی
۳۰۰.....	۱۸. غریبی دده
۳۱۹.....	بخش سوم. تعلیقات
۳۲۰.....	اعلام
۳۳۲.....	کتابنامه

بخش نخست.

مولوی



## مولوی

مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین الخطبی معروف به مولوی رومی از خوارزمشاهیان بلخ است. وی در سال ۶۰۴ هـ در شهر بلخ چشم به جهان گشود و مانند این میباشد از هفت سالگی شروع به آموزش زبان فارسی کرد و آن را خوب آموخت و بعدها آن را زبان شعر خود ساخت. در اوان کودکی و همراه پدرش بهاء الدین ولد به آسیای صغیر رفت، و در شهر قونیه موطن گردید و در همان شهر به سال ۶۷۲ هـ زندگی را بدروند گفت.

پدر مولوی در سال ۶۲۸ و به قولی ۶۳۱ هـ در قونیه درگذشت و سید یوهان الدین ترمذی، جلال الدین را برای ادامه و تکمیل تحصیل به حلب اعزام کرد. او در همانجا با محیی الدین عربی محشور شد و پس از بازگشت به قونیه، از سال ۶۳۸ (سال فوت برهان الدین ترمذی) به تدریس و ارشاد در قونیه پرداخت.

مولانا جلال الدین محمد در سال ۶۴۲ با شمس تبریزی ملاقات کرد و تحت ارشاد و رهبری او دگرگونی روحی عظیمی یافت، تا آن جا که از بحث، جدل و قیل و قال و مدرسه دست شست و به حالات عارفان گرایش پیدا کرد.

در سال ۶۴۵ شمس تبریزی به دست گروهی به قتل رسید. پس از این واقعه، مولوی، مدت مديدة سوکوار ماند و به اضطراب روزگار گذراند، و یک ربع قرن، به زندگی شاعرانه پرداخت او که عارفی وارسته و واصلی کامل شده بود، دفترهای گرانبار «مثنوی» را سرود، دیوانی ترکی و دیوانی نیز به فارسی ترتیب داد.

غوبی، سراینده و نثرنویس سترگاندیش و خوش قریحه و نیکو بیان آذربایجانی در کتاب تذکره‌ی مجالس شعرای روم<sup>۱</sup>، که در زمان شاه طهماسب صفوی و در تبریز تألیف کرده است، ذکری از مولوی دارد که عیناً نقل می‌کنیم:

«...اعالم المحققین و افضل العارفین، فرید الملة والدین مولانا جلال الدین -قدس سرہ-

دورور که عجم ولايت لرینده «مالای روم» و روم اقیمینده مولانا خونکار دئمک ایله مشهور و معروف‌لور.

اول دورور سردفتر اهل کتاب،

سر گفتاریندا عاجز دیر فهم.

قرمان ولايتینده و قونیه شهریناده واقع اولمشادردیر و مرقد پر نور لاری همان آندادیر. ملویلر خانقاھی و موالیلر زیارتگاهید بیرون آنلارین رتبه‌ی عالیلری، درجه‌ی تعریف‌دان اعلی و درجه‌ی والیلری رتبه‌ی توصیف‌دان معاладور. اما چون حقایق اداسیندا اهل دللر آنلارین نظم‌گوهرلری ایله رشته‌ی جانلارینی مگوهر و خاطر عاطرلرینی اولارین اشعار دقایق شعارلری فحواسی ایله معطر و منور قیلیرلار، بومخصر اول طوطی شکرستان حقیقت اسم شریفی ایله ابتدا قیلیندی... و تورکی اشعاریندان بومطلع و حسن مطلع دوازده اما علیهم السلام او صافین یازدیغی بندردندیر:

اولار کیم بنده‌ی خاص خدادیر،

محب خاندان مصطفا دیر.

حقیقت کعبه سینین قبله گاهی،

امام و پیشوامیز مرتضادیر.<sup>۲</sup>

و بو بیت داخی درویشلر پندی ایچون اول بولبول گلستان ارم نطق جانجشیدن واردیدر که اهل گفتار اشعارلرینه بو بیت ایله روتق و تریب، ترجیع بند قیلمیشادردیر:

دینمه، کفرزت، باقما، چاپار بوشمه هشچ،

<sup>۱</sup> غوبی تبریزی منتشا اوغلو، دیوان غوبی و تذکره‌ی مجالس شعرای روم، به اهتمام ح.م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲ نسخه‌ی منحصر به فرد این کتاب که احتمالاً به خط خود مؤلف است در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

<sup>۲</sup> نسخه‌ی یاد شده، ص ۲۷۳.

رند جهان اول، بوری دوقزمنما کئچ».

از همین اشاره‌ی اندک، درمی‌باییم که مولوی رومی دیوانی به ترکی داشته است. این دیوان که بخشی از آن به ذکر مناقب ائمه‌ی معصومین – علیهم السلام – اختصاص داشته است، حاوی اشعار پر طین و پر شور و جذبه‌ای نیز بوده است که صوفیان و دراویش، ابیات آن را به صورت ترجیع‌بند درآورده بودند و در محافل خاص خود با جذبات عرفانی اجرا می‌کردند.

غیری، قطره‌ای از دریا است. طیف وسیعی از شعر و تذکره‌نویسان تاریخ ادبیات ترکی، از دیوان ترکی مولانا سخن گفته‌اند و بسیاری از شاعران، اشعار ترکی وی را استقبال و تضمین کرده‌اند که ما اکنون برخی از آن تضمین‌ها و استقبالیه‌ها را در دست داریم. حتی شعرای غیر صوفی و سرایندگان رسمی دربار عثمانی هم به استقبال بسیاری از غزل‌های ترکی مولانا شتافت‌هاند. چنان‌که باقی، شاعر معروف قرن یازدهم، غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گی‌بی واوی لا اولدوم ی منه دی وانه،  
فتنه‌لی آلا گوزلر چون اوی خودان اوی انه.

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و با استفاده از مصروع‌های آن سروده است. آن غزل چنین شروع می‌شود:

ماه است نمی‌دانم خورشی‌د رخت یا نه،  
بو آی‌دری‌لیق اودونا نتجه جی‌گری‌می‌ای نه؟

شعرای مسلمان، گذشته از استقبال اشعار مولانا، به شرح و تفسیر ترکی مثنوی پرداختند. چنان‌که زیباترین ترجمه‌های ترکی را از این آثار عظیم ادب فارسی در دست داریم. از آن

میان می‌توان به ترجمه‌ی بسیار دل‌انگیز نحیفی اشاره کرد که در قرن دوازدهم به فرجم

رسیده است.<sup>۱</sup> این ترجمه چنین آغاز می‌شود:

دی‌نه نی‌دن کی‌م حکایت انتمه‌ده،  
آی‌ری‌لی‌قلاردان شکایت انتمه‌ده.  
دئر قامی‌شلی‌قدان قوباردي‌لار منی،  
نالشی‌م زار ائی‌له‌دی مرد و زنی.  
شرخه – شرخه ائی‌له‌سی‌ن سی‌نه‌م فراق،  
ائی‌له‌ی‌م تا شرح درد اشتی‌اق.  
هر کی‌م اصلی‌ندن اولادور و جدا،  
روزگار وصلی ائی‌بلر مقندا.  
من که هر جمعی‌تی‌ن نالانی‌ام،  
همدم خوشحال و بد حالانی‌ام.  
هر کی‌شی زعمی‌نجه منه‌ی‌ار او‌لور،  
صحبی‌مدن طالب اسرار او‌لور.  
سی‌رری‌م او‌لماز نالشی‌مدن گر چه دور،  
لی‌ک‌ی‌وق هر چشم و گوش‌ها فی‌ض نور.  
بی‌ر – بی‌ری‌ندن جان و تن پنهان دگی‌ل،  
لی‌ک‌ی‌وق دستور رؤی‌ت جانا، بی‌ل!  
اولدو آتش‌صی‌بت‌نی، سانما هوا،  
کی‌مده بو آتش‌ی‌وخ‌ای‌سه، حی‌ف آنا.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سلیمان نحیفی (م. ۱۱۵۱ هـ). شش دفتر مثنوی را ترجمه کرده است. یک قرن بعد از او اسماعیل فرخ، شاعر و مفسر اهل قریم دفتر هفتم را نیز ترجمه کرد و بر آن افزود. این ترجمه‌های منظوم صد سال پیش در بولاق مصر به چاپ رسیده است.

<sup>۲</sup> این ترجمه‌ی زیبا را دکتر عامل چلبی او‌غلو، استاد دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مرمره در سال ۱۹۶۷ چاپ کرده است.

شیخ غالب شاعر صوفی مسلک دو قرن پیش نیز، خود را پیرو و شاگرد مولانا می‌داند، بارها نام او را در دیوان خویش آورده است و از محتوای بسیاری از غزل‌های او پیدا است که به استقبال مولانا شناخته است. مثلاً:

سر بسر اشعار غالب دلپنی ر اولسا، نهوار؟  
هر سخنور مظہر احسان مولانا می‌دی‌ر؟

و یا:

ره مولوی ده غالب، بو صفتله قالدی حی‌زان،  
کی‌می ترک نام و شانه، کی‌می اعتباره دوشدو.

و یا:

حضرت مولوی ده دی‌ر شرح و شفاسی غالی‌ن،  
صرف نگاه ائدی‌ب عبث شرح شفایه نتله‌ی‌م؟

به هر انجام، آنچه از میراث گرانهای آفرینش مولوی رومی به زبان ترکی تاکنون به دست ما رسیده است، بسیار کمتر از آن چیزی است که در تذکره‌ها و دواوین شعرها به آن اشاره می‌شود. اما همین آثار اندک نیز حکایت از تسلط ماهرانه و استادانه‌ی مولانا به دقائق و ظرایف زبان ترکی دارد.

مرحوم نهاد سامی بانادلی معتقد است مولوی نخستین کسی است که در آسیای صغیر، دیوانی به زبان ترکی ترتیب داده است.<sup>۱</sup> وی در این باب می‌گوید:

«جالال‌الدین مولوی رومی - گرچه اغلب آثار خود را به فارسی سروده است - از نخستین شاعران ترکی گوی آسیای صغیر به شمار می‌رود. در عصر او، عنصر مسلمان که اغلب ترک زبان بودند، در آسیای صغیر فرونسی می‌گرفت و این زبان عالم اسلام در آن دیار فراگیر می‌شد.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نهاد سامی بانارلی. رسیملى تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۳۱۹.

<sup>۲</sup> همانجا.

تاکنون درباره‌ی نژاد و تبار مولانا، تحقیقات فراوانی انجام پذیرفته است. گروهی به اثبات رسانده‌اند که وی ترک نبوده و تاجیک بوده است. و عده‌ای نیز با استناد به برخی از اشعارش سعی کرده‌اند ترک بودن مولوی را معلوم سازند. مثلاً با استناد به این رباعی معروف:

بی‌گانه مگوئی د مرا زی ن کوی<sup>۱</sup>،  
در شهر شما خانه‌ی خود می‌جوی<sup>۲</sup>.  
دشمن نی<sup>۳</sup> ار چند که دشمن روی<sup>۴</sup>  
اصلم ترک است اگر چه هندی گوی<sup>۵</sup>.

گویند اگر چه مولانا از تبار ترکان خوارزمشاهی بوده است، لکن سیه چرده بوده و چهارهای شبیه تاجیک‌ها داشته است و این رباعی را در پاسخ کسانی که به او «بی‌گانه» و منقول می‌گفته‌اند، سروده است.<sup>۶</sup>

همچنین به ادبیاتی مانند:  
ترک آن بود کز بی<sup>۷</sup> او، ده از خراج ای من شود،  
ترک آن نباشد کز طمع سی لی هر قوتسوز خورد.

\*\*\*

ی ک حمله و ی ک حمله، کامد شب تاری کی،  
ترکی کن و چستی کن، نه نرمی و تاجی کی.

\*\*\*

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،  
زانکه نداد هند را صورت ترک تانگری.<sup>۸</sup>

\*\*\*

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می‌گویی ده،  
زبان تو نمی‌دانم، که من ترکم، تو هندویی.

<sup>۱</sup> در برخی از نسخه‌ها: اصلم ترک است گرچه دری می‌گوییم.

<sup>۲</sup> سید کمال قاراعلی اوغلو. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۴۰۲.

<sup>۳</sup> فروزانفر. دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

استناد می‌کنند و او را ترک و ستاینده‌ی ترکان می‌دانند. اما واقعیت آن است که مولوی هیچ‌گاه تفاخر نژادی ندارد. او انسان عاشقی است که زبان باطن می‌داند و اگر جایی ترک بودن خود را به رخ می‌کشد و ترک و ترکی را در مقابل هندو و تاجیک و عجم قرار می‌دهد و ترکی ستایی می‌کند، و منشأ نژادی خود را بر زبان جاری می‌سازد، در جایی نیز می‌گوید: **اگر تات<sup>۱</sup> سان، اگر روم سان، اگر تورک،  
زبان بی‌زبانان را بی‌اموز.<sup>۲</sup>**

و حتی تشتّت‌های مذهبی و عقیدتی زمان خود را هم نفی می‌کند، دین خود را دین خدا و ملت خویش را ملت خدا می‌داند و خود را از هر گونه قید تباری و نژادی رها می‌سازد:  
**ملت عشق از همه دین‌ها جداست،  
عاشقان را ملت و مذهب خداست.**

البته در تسلط مولوی به زبان ترکی شکی نیست. حتی او در شعر فارسی نیز، بیانی ترکی دارد و بسیاری از تعبیر و اصطلاحات ترکی را به فارسی برمی‌گرداند. به دیگر سخن، او به ترکی می‌اندیشد و به فارسی می‌سرايد. مانند مصراع اول این بیت:  
**ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو،  
آئی به کلبه‌ی من و گویی که: گل برو!**

که تعبیر «چه گردد» دقیقاً ترجمه‌ی «نه‌وا‌لار» ترکی است و ساختار جمله، حکایت از خط فکری ترکانه دارد اما عظمت روحی وی بسیار برتر از این مباحثات و مناقشات ملی‌گرایانه است که محصول منحوس قرن ما و میراث شوم دوران ستمشاهی است.  
زنده یاد عبدالباقی گوپیست‌زادی، یکی از پژوهشگران سخت کوش زندگی مولانا، که در تحلیل‌های تاریخی و ادبی شیوه‌ای خاص دنبال می‌کرد، معتقد بود که مولانا مردم آنانلوی و

<sup>۱</sup> مولوی اصطلاحات تات، تاجیک و هندو را در معنای متداول امروزی می‌آورد.

<sup>۲</sup> فروزانفر. *دیوان کبیر*. ج ۳، ص ۶۵

اطرافیان خود را در قونیه با نام «یونانیان» مشخص کرده است که با اصطلاح «مردم سرزمین روم» مترادف است. و این بیت را شاهد آورده که:

از خراسانم کشیدی تا بری ونان،  
تا در آمیزم بدی‌شان تا کنم خوش مذهبی.<sup>۱</sup>

آن مرحوم می‌گوید:

«تحقیق در اصل و تزاد حکیمی چون مولانا که تنها به انسانیت و انسان می‌اندیشد و هم از این رو به انسانیت وابسته است، تلاشی جز برای محدود ساختن وی در درون چارچوبهای تنگ نیست، این کار نیز کار ناممکنی است.»<sup>۲</sup>

واقعیت این است که پس از سلجوقیان و در حمله‌ی مغول، بسیاری از ترکان خراسان و خوارزم به آناتولی کوچیدند و آن، وقتی روی داد که خوارزمشاهیان ایران پس از پایداری دلیرانه‌ای در مقابل سیل بنیان کن سپاهیان مغول، به سبب خیانت بومیان و گیران، شکست خوردن و گروه گروه به آسیای صغیر کوچ کردند. در میان این کوچندگان، شura و داشمندان فراوانی بودند که خود را خراسانی می‌دانسته‌اند. چنان‌که خواجه دهانی<sup>۳</sup> و نیز حاج بکتاش ولی چون مولانا از ترکان خراسان بزرگ بودند.

<sup>۱</sup> عبدالباقي گولپینارلی. *مولانا جلال الدین*. ترجمه دکتر توفیق سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص. ۳۳۰.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۳۱.

<sup>۳</sup> رک. دکتر ح. م. صدیق. *متون نظم ترکی*. ج ۱، ص ۲۱۲-۲۰۱.

## شمس تبریزی

محمد بن علی شمس از تبریز بوده است. و منشاً وی به ایل قبچاق می‌رسیده است.  
چنانکه مولوی به این موضوع تصریح دارد:  
زهی بزم خداوندی، زهی می‌های شاهانه،  
زهی یغما که می‌آرد شه قبچاق ترکانه.<sup>۱</sup>

یا آنجا که می‌گوید:  
شمس تبریز شاه ترکان است،  
رو به صحراء که شه به خرگه نیست.<sup>۲</sup>

ایل قبچاق، ایلی بزرگ از ترکان است که توانستند پیش از اسلام، رهبری ایل‌های دیگر ترک را بر عهده گیرند و وحدت قومی ایجاد کنند و این وحدت را به وحدت سیاسی تبدیل سازند و سرزمین‌های وسیعی از ترکستان شوروی امروزی را به تصرف خود درآورند. آنان بعد از اسلام از ایران گذشتند و در مصر و اطراف آن حکومت وسیعی را تشکیل دادند. وجود آثار متعدد پیرامون شرح و آموزش زبان ترکی قبچاقی در مصر، دلیل روشنی بر حضور مؤثر این ایل در آن سرزمین است. از میان این گروه تأثیفات می‌توان به کتاب‌های: لغة المشتاق فی  
لغة التوک و المفجّاق، القوانين الكلية فی ضبط اللغات التركية و كتاب الادراك للسان  
اللاتک اشاره کرد.

<sup>۱</sup> دیوان کبیر، ج ۵ ص ۱۱۴. این استناد را نخستین بار دانشمند شهیر اسلام مرحوم زکی ولید طوغان مطرح کرده است. رک. زکی ولیدی طوغان. عمومی تورک تاریخینه گیریش، استانبول، ۱۹۴۶، ج ۲، ص ۱۶۱.

<sup>۲</sup> همان، ج ۱، ص ۱.

محمد شمس در تبریز پیش ابودک سله‌باف تبریزی تلمذ کرده است. به گفته‌ی ا فلاکی خود در این باب گوید:

«مرا شیخی بود ابویکر نام در شهر تبریز و او سله‌بافی می‌کرد و من بسی را لایت‌ها که از او یاقتم»<sup>۱</sup>

وقتی به کمال رسید، راه سفر پیش گرفت. در هر شهری مدتی می‌ماند و به ارشاد اهل ادب می‌پرداخت. تا در دیاری شناخته می‌شد، کوچ می‌کرد و راه دیگری در پیش می‌گرفت. از این رو او را شمس پونده<sup>۲</sup> می‌گفتند و برخی جاها به کامل تبریز معروف بود.<sup>۳</sup> فخر الدین، اوحد الدین و محی الدین را ارشاد کرده، در سال ۶۴۲ برای دستگیری مولوی به قونیه وارد شده است.<sup>۴</sup>

او دیدار خود را با اوحد الدین کرمانی چنین بیان می‌دارد:

«مرا آن شیخ اوحد به سماع بردن و تعظیم‌ها کردی و باز به خلوت خود در آوردن. روزی، گفت: چه باشد اگر به ما باشی؟ گفتم: به شرط آنکه آشکارا بشینی و شرب (شراب) کنی پیش مریدان و من نخورم. گفت: تو چرا نخوری؟ گفتم: تا تو فاسقی باشی نیکبخت و من فاسقی باشم بدیخت. گفت: نتوانم بعد از آن، کلمه‌ای گفتم، [که] سه بار دست بر پیشانی زد.»<sup>۵</sup>

افلاکی، نخستین ملاقات محمد بن علی شمس تبریزی با مولوی رومی را چنین نگاشته است:

«... روزی حضرت مولانا با جماعت فضلا از مدرسه‌ی پنهان فروشان بیرون آمده بود و از پیشخوان شکر ریزان می‌گذشت. حضرت مولانا شمس الدین برخاست و پیش آمده عنان مرکب مولانا را بگرفت که: یا امام المسلمين! ابا زید بزرگ تر بود یا محمد (ص)? مولانا فرمود

<sup>۱</sup> مناقب العارفین، ج ۱، ص ۳۰۹.

<sup>۲</sup> همان، ج ۱، ص ۸۵.

<sup>۳</sup> مقالات شمس تبریزی، چاپ عماد، تهران، ص ۹۵.

<sup>۴</sup> همان، ص ۸۴.

<sup>۵</sup> مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۳۶.

که: از هیبت آن سؤال گوئیا که هفت آسمان از همدیگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتش عظیم از باطن من به جمجمه‌ی دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش برآمده. جواب داد که: حضرت محمد رسول‌الله بزرگترین عالمیان بود، چه جای بازید است؟

گفت: پس چه معنی است که او با همه عظمت خود، ما عَرْفَتَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می‌فرماید و این بازید، سُبْحَانَى مَا أَعْظَمَ شَانِى وَأَنَا سُلَطَانُ السَّلَاطِينَ می‌گوید؟

فرمود که: بازید را تشنجی از جرجه‌ای ساکن شد و دم از سیرابی زد و کوزه‌ی ادراک او از آن مقدار پر شد و آن نور به قدر روزن خانه‌ی او بود. اما حضرت مصطفی را علیه السلام، استسقاء عظیم بود و تشنجی در تشنجی و سینه‌ی مبارکش به شرح آلم نَشَّحَ لَكَ حَدَّارَكَ،<sup>۱</sup> آرْضُ اللَّهِ وَاسِعَهُ<sup>۲</sup> گشته بود، لا جرم دم از تشنجی زد و هر روز در استدعای قربت زیادتی بود و از این دو دعوی، دعوی مصطفی عظیم است از بهر آنکه چون او به حق رسید، خود را پر دید و بیشتر نظر نکرد. اما مصطفی علیه السلام هر روز بیشتر می‌دید و بیشتر می‌رفت، انوار عظمت و قدرت و حکمت حق را يَوْمًا بِيَوْمٍ و ساعه زیاده می‌دید. از این روی ما عَرْفَتَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می‌گفت. چنانکه فرمود:

ریگ ز آب سیر شد، من نشوم زهی!

لایق جز کمان من نیست در این جهان زهی.

کوه کمینه لقمه‌ام، بحر کمینه شربتم،

من چه نهنگم ای خدا! باز گشا مرا رهی.

همانا که مولانا شمس الدین نعره‌ای بر زد و بیفتاد. حضرت مولانا از استر فرود آمد، ائمه را دستوری داد، فرمود که او را گرفتند و به مدرسه‌ی مولانا بردنند. و گویند تا به خود آمدن وی، سر مبارک او را بر سر زانو نهاده بود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> اشرح / ۱.

<sup>۲</sup> نساء / ۹۷.

<sup>۳</sup> مناقب العارفین، پیشین، ص ۶۲۰ - ۶۱۸.

سلطان ولد، فرزند مولانا، این دیدار را به ملاقات موسی با خضر مانند می‌کند و می‌گوید که منظورش از خضر، شمس تبریزی است.

محمد شمس، مرشد و استاد و رهبر معنوی مولوی مدت‌ها در قونیه زیست و به ارشاد مولوی و دیگر بلند اندیشان زمان پرداخت. اما در این میان بدخواهانی نیز پیدا کرد که سرانجام او را به شهادت رسانیدند و در چاهی افکنند. تا آنکه سلطان ولد نیم شبان جسدش را از چاه بیرون می‌آورد و در پهلوی بانی مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش دفن می‌کند.

برخی گفته‌اند شمس ناپدید شد و مزار او پیدا نیست. به روایتی نیز به حلب رفت و دیگر خبری از او نشد. اخیراً به دنبال مطالعاتی در ایران گفته شده است که هنار شمس در شهر خوی در اصل بر روی مزار وی بنا شده است.

در این راستا سخنی هم از قول شمس تبریزی در کتاب مقالات او وجود دارد بر این مضمون که: شمس دیدار یکی از دوستاران حق و مخلصین درگاه را درخواست کرده است. کسی که بتواند آینه‌ی وجود وی باشد:

چون تو را دیدم، بدیدم خویش را  
آفرین آن آینه‌ی خوش کیش را.

نداشی به وی در می‌رسد که به شکرانه‌ی این دیدار چه می‌دهی؟ او پاسخ می‌دهد که: سرم را!! چنانچه می‌گوید:

«خُنَكَ آنکه مولانا را یافت! من کیستم؟ من، باری، یافتم. خُنَكَ من!»

در مورد شمس تبریزی اگر چه که سخنانی چند گفته و نوشته شده است ولی اینکه او کیست، از کجا آمد و به کجا رفت، سال‌های زندگیش چگونه گذشت و ... در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنچه که می‌توان در مورد او دریافت از سخنانی است که مولوی و اطرافیان وی در مکتوبات متعدد و منظوم خود تصویر کرده‌اند و همچنین کتابی که به نام مقالات از وی باقی است و مجموعه‌ای از تقریرات شمس تبریزی است که توسط ارادمندان نگاشته می‌شده است.

در کلمات و جملات شمس تبریزی، صلابت و اطمینان خاطری عمیق وجود دارد که نمی‌توان به سرعت آن را انکار و تکفیر کرد بلکه مستمع را به تأمل و می‌دارد. در این زمینه، جملاتی که طی آن، خودش را و احوالات باطنیش را وصف می‌کند حائز اهمیت است:

«وجود من کیمیابی است که بر مس ریختن حاجت نیست. پیش مس برابر می‌افتد، همه زر می‌شود. کمال کیمیا چنین باید. پیش ما کسی یک بار مسلمان توان شدن. مسلمان می‌شود و کافر می‌شود و باز مسلمان می‌شود و هر باری از او چیزی بیرون می‌آید تا آن وقت که کامل شود... مرا حالی است گرم. کس هیچ طاقت حال من ندارد. الا قولی از من می‌آید، آن را مرهم می‌کند... اگر اهل ربع مسکون (کره زمین) جمله یک سو باشند و من به سویی، هر مشکلشان که باشد، همه را جواب دهم و هیچ نگریزم از گفتن و سخن نگردانم و از شاخ به شاخ نجهم. اهل ربع مسکون هر اشکال که گویند، جواب حاضر بیابند از ما در هر چه ایشان را مشکل داشت.»<sup>۱</sup>

او خود، مخاطبانش را به دو دسته تقسیم می‌کند:

«کسی که ما را دید، یا مسلمان مسلمان شود یا ملحد ملحد. زیرا چون بر معنی ما وقوف نیاب همین ظاهر ما بیند ...».<sup>۲</sup>

شمس تبریزی کسی است که با نگاه‌های تبیین و سخنان صریح خود، وقایع روزمره‌ی زندگی را به راحتی می‌شکافد و پیش چشم می‌نهد:  
 «امروز، شیخ حمید تفسیر کفر و ایمان می‌گفت. من در او نظر می‌کردم. می‌دیدم که صد سال دیگر بُوی نبردی از ایمان و کفر».<sup>۳</sup>

وی در بیان حالات و عوالم روحانی و باطنی خود هر از گاهی اشاراتی دارد از جمله اینکه:  
 «من ظاهر تطوعات خود را بر پدر ظاهر نمی‌کردم. باطن را واحوال باطن را چگونه خواستم ظاهر کردن؟ نیک مرد بود و کرمی داشت. الا عاشق نبود. مرد نیکو دیگر است و عاشق دیگر. احوال عاشق را هم عاشق داند».<sup>۴</sup>

هر کجا و در هر زمانی که حقیقت شمس بر کسی آشکار می‌شده است، آنجا را ترک می‌گفته و به دیار دیگری می‌رفته است چنان که سعی می‌کرده تا در شهر ناشناس باقی

<sup>۱</sup> مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ۱۳۱، ۴۶، ۱۷۲، ۱۷۶.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۲۹.

<sup>۳</sup> همان، ص ۸۵.

<sup>۴</sup> همان، ص ۱۵۴.

بماند. به همین دلیل کم حرف نیز بوده است. او راز اینکه چرا خویش را از خلق پنهان می‌داشته است اینگونه بیان می‌دارد:

«مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست. برای ایشان نیامده‌ام. این کسانی که رهنماهی عالم‌اند به حق، انگشت بر رگ ایشان می‌نهم. با کسی کم اختلاط کنم. با چنین صدری که اگر همه‌ی عالم را غلیظ‌کنی نیایی، شانزده سال بود که سلام علیک بیش نمی‌کردم و رفت.»<sup>۱</sup>

شاید بتوان دلیل این کار را عدم درک اغیار باسواند و بی‌سواد از سخنان و اندیشه‌های او دانست که نه تنها به ایشان کمک نمی‌کرده است بلکه منجر به ایجاد تشویش و آشوب می‌شده است چنانکه خود می‌گوید:

«راست نتوانم گفتن، که من راستی آغاز کردم، مرا بیرون می‌کردند. اگر تمام راست گفتمی، به یکبار، همه‌ی شهر مرا بیرون کردندی - خرد و بزرگ - .... با مردمان به نفاق می‌باشد زیست، تا در میان ایشان با خوشی باشی. همین که راستی آغاز کردی، به کوه و بیابان برون می‌باشد رفت، که میان خلق راه نیست.»<sup>۲</sup>

پس از سخن فوق، او اقرار می‌کند که حتی در این سخنان نیز که اکنون با شما می‌گوییم نیز نیم نفاقی وجود دارد که «اگر راست بگوییم، همه‌ی شما در این مدرسه قصد من کنید».

از نگاه شمس، کمال چیزی نیست که در یک شکل و هیئت مخصوص بتوان جویای آن بود و حتی راه خود را راهی می‌داند فراتر از صوفیگری و عرفان. راه او راه گذر از محدوده‌ها و عبور از مرزهای راه است. راهی که کحل چشم انسان، سرمدی مازاغ است. نه چپ و نه راست:

«به فقیهی راضی مشو. گو زیادت خواهم. از صوفی‌یی زیادت، از عارفی زیادت، هرچه پیشتر آید، از آن زیادت. از آسمان زیادت ... محمدی آن باشد که شکسته دل باشد. پیشینیان شکسته تن می‌بوده‌اند، به دل می‌رسیده‌اند. قومی باشند که آیت الکرسی خوانند بر رنجور و قومی باشند که آیت الکرسی باشند... این، کار دل است، کار پیشانی نیست.»<sup>۳</sup>

راه و روش شمس، فارغ از هر گروه و فرقه‌ای است. او آزاده است و وارسته:

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۳۵ و ۱۴۷.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۶.

<sup>۳</sup> همان، ص ۱۲۶، ۱۶۷.

«اکنون، هر که بر این سر واقف شود و آن معامله‌ی او شود، به صدهزار شیخی التفات نکند. از مرگ کی غم خورد؟ به سر کجا التفات کند؟ حیوان به سر زنده است، آدمی به سر زنده است... من مرید نگیرم. من شیخ می‌گیرم. آن گاه، نه هر شیخ، شیخ کامل.»<sup>۱</sup>

در مورد خلق و خوی شمس تبریزی نیز آنچه که به دست می‌آید انسانی است که در راه تربیت در عین نرمی، عتاب و تندی نیز دارد چنانکه می‌گوید:

«هر که را دوست دارم، جفا پیش آرم. اگر آن را قبول کرد، من خود همچنین گلوله از آن او باشم. وفا خود چیزی است که آن را با بچه‌ی پنج ساله بکنی، معتقد شود و دوستدار شود. الا کار، جفا دارد... پس آن جفا از بهر آن است تا دوست محروم راستی شود و از نفاق، خرو و کند... یکی گفت که: مولانا همه لطف است و مولانا شمس الدین را هم صفت لطف است و هم صفت قهر است.»<sup>۲</sup>

مولوی نیز گاه و بیگاه از عتاب شمس تبریزی سخن می‌گوید و آن را چنین وصف می‌کند:

سه روز شد که نگارین من دگرگون است،

شکر ترش نبود! آن شکر ترش چون است؟

به چشمه‌ای که در آن آب زندگانی بود،

سبو ببردم و دیدم که چشمه پر خون است.

به روپه‌ای که در او صدهزار گل می‌رسست،

به جای میوه و گل، خار و سنگ و هامون است.

میان ابروی وی، خشم‌های دیرین است،

گره در ابروی لیلی هلاک مجnoon است.

بیا! بیا! که مرا بی تو زندگانی نیست،

بیبن! بیبن! که مرا بی تو چشم جیحون است.

به حق روی چو ماهت که جرم من بخشای،

اگرچه جرم من از جمله خلق افزون است.

xxx

<sup>۱</sup> همان، ص ۴۶، ۱۱۳.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۶۱، ۱۶۲.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد،  
ای عجب من عاشق ای ن هر دو خدا

مولوی نیز در آینه‌ی کلمات شمس تبریزی تصویری شگرف دارد. او مولوی را چنین وصف می‌کند:

«مولانا، [که] این ساعت در ربع مسکون (کره زمین) مثل او نباشد در همه‌ی فنون - خواه اصول، خواه فقه و خواه نحو و در منطق ... که اگر من از سر خرد شوم و صد سال بکوشم، ده یک علم و هنر او حاصل توانم کردن - آن را نادانسته انگاشته است و چنان می‌پنداشد خود را پیش من وقت استماع - که شرم است، نمی‌توانم گفتن - که بجهه‌ی دو ساله پیش پدر، یا همچو نو مسلمانی که هیچ از مسلمانی نشنیده باشد، زهی تسلیم! ... از برکات مولاناست هر که از من کلمه‌ای می‌شنود. هرگز یا چندین گاه، از من کسی چیزی می‌شنود؟ ... من مرادم و مولانا مراد مراد ... من بر مولانا آمدم، شرط این بود اول که: من نمی‌آیم به شیخی. آن که شیخ مولانا باشد او را هنوز خدا بر روی زمین نیاورده و بشر نباشد. من نیز آن نیستم که مریدی کنم، آن، نمانده است مرا. اکنون، به جهت دوستی، آسايش. اکنون می‌باید، هیچ نفاق حاجت نیاید مرا کردن. »<sup>۱</sup>

در هر حال مصاحت مولوی با شمس حکایتی است دور از ذهن، اندیشه و سخن:  
«اگر دشمن من به کافرِ صد ساله رسد، مؤمن شود، اگر به مؤمن رسد ولی شود، به بهشت رود عاقبت.»<sup>۲</sup>

آنچه که در این اتصال مشهود است تجلی عشق است. عشقی که در آن، عاشق و معشوق از یکدیگر قابل تفکیک نیستند:

هر که او همنگ یار خویش نیست،  
عشق او جز رنگ و بویی بیش نیست.

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۴.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۹۴.

## اشعار ترکی مولوی و شرح برگردان آن‌ها

چنان که اشاره شد تا کنون کوششی برای تدوین دیوان ترکی مولوی رومی صورت نگرفته است و برخی ابیات ترکی و معلمات او را نیز که برخی نظیر بدیع‌الزمان فروزانفر در دیوان وی منتشر ساخته‌اند، بدون تحقیق و غور در خزائن لغات ترکی، اغلب به شکلی مغلوط و نامفهوم به دست خوانندگان ایرانی سپرده‌اند. هم از این روی، لازم دیدم که برخی واژه‌های ترکی این اشعار را به فارسی شرح دهم و برگردانی به نثر هم از هر یک از ابیات به دست بدهم.

در شرح لغات، معنای رایج امروزین آنها در ترکی غربی و نیز، با استفاده از مجموعه‌ی بسیار گرانبهای *داراما سوزلوگو*<sup>۱</sup> معانی کهن این واژه‌ها را که در قرن ششم و هفتم و در عصر مولانا رایج بوده است می‌دهیم و سپس برگردان فارسی هر بیت را می‌نگاریم.  
اینک نخست اشعار ترکی مولوی را در هشت بخش می‌خوانیم:

-۱-

اوون وارسا لی غافل،

آلدان غیل زنکار مala.

---

<sup>۱</sup> مجموعه‌ی ۱۲ جلدی *تاراما سوزلوگو* که از سوی بنیاد زبان ترک در آنکارا انتشار یافته است، معانی متعدد لغات به کار رفته در متون ترکی از قرن ششم تا چهاردهم هجری را در بر دارد. خلاصه‌ی آن در یک جلد توسط جم دیلچین در سال ۱۹۸۳ تحت عنوان، *یمنی تاراما سوزلوگو* توسط بنیاد نامبرده چاپ شده است.

شول نسنه يه كه سن قويوب،  
گئدر سن اول گئرو قالا.

سن ز جمstiñi گوره سن،  
دوره سن دونيا ما لىسىنى.

آندر قالير لار خرج لئوپ،  
آنپى لار زھربىل.

سنى روندور دو سەتلەرىن،  
لۇغۇن، قىزىن، عورتلىرىن.

اول ما لىسىنى اولەشلىر،  
حساب لئوپ قىلدان قىلدا.

قىلىيالار سنه وفا،

بۇنلار باس لولا، سىڭىدلا.

سەئىن لەپچۇنىم وئرمىيەر،

بىر پارا لەتىك يوقولا.

بىر دىلەعن اـغىداش لار،

آندان وار روپ باغانداش لار.

سەنى چوقۇرگۈمۈشوب،

تەز دئەنەرگۈلە - كولە.

لۇكىيم گىئە لوزراق يولە،

گرگ آزیق آلا بیله.

آنمازو سا، یولدرا قالا،

ارمیه هرگز منزله.

وردی سنه مالر چلب،

تا خیره قیلدسان بب،

خیر ایله ده قیل حق طلب،

ورمه دن اول مالین یله.

بوگون سؤنیر سنه منیم،

آلتونوم آقیام چوق دیو.

آنمازو سان اول سونو کیم

محتاج اولا سان بیر پولا.

راس ئەتىيە مالىيەن شىنىز،  
خوش اولىيە حالىيەن شىنىز  
شەنە ئەرمىيە ئەلىيەن شىنىز،  
گەر سونى دونى ئەل - الله.

اول مال دئىن، مار اولا،  
ھت كە كورۇنىز دار اولا.  
ھر كىز مەد بولمىسا ياسون،  
چئورە باقوب سانغا - سولا.

آلتون رایسے آندا چورا ق،

روا سنہ روا خوش طورا ق،

مئیدر طایم قیدین یارا ق،

آندر سنہ قارشو گلمه.

مال سرمایہ قیعنی میں آزیق،

حقہ لینیزیر سان بایق،

یا پ آخرت، دونیانی یتیق،

تا ایرہ ہون سون منزلہ.

چون روا را لوندہ درم،

گوج یستدو کجہ قیغیل کرم.

لؤگود بودور که من درم،  
دولت آنین لؤگود اولا.

أَنْتَمْ مَا لِيْسَ لِالْمُنْفَعِ،  
حَقٌّ بِيرْمِينَه وَرُورِ خَلْفِ.  
قِيلِيلِ سَلْفِ، قِيلِسِ عَلْفِ،  
وَرَنَه قَامُ صَنْاعِ اولاً.

وَيْلَرِ لِيْسَنِ عَيْشِ لِيدِ،  
تَوْتَعْلُ نَه دَيْلِسِ رَاحِدِ.  
كَنْدَلَانِ دِيلَه هَرَدَمِ مَدَدِ،  
تَارِيْشِ شَه سُونْسَرِ حَاصِلَهِ.

بؤیلە بويوردو لمزىل،  
بىلىئىن بونو، قىلىيئەن عمل:  
تىك رئىلە نوز طول ئىل،  
لويمانىز هرمىرى باطلە.

يوخول لىسەن صبر رئىلە غىيل،  
گرباي لىسەن ذكر رئىلە غىيل.  
هريمىر حالا شىركر رئىلە غىيل،  
حق دۇندورور حالدا شىخىزىم حالە.

دونيا لونون آخرت لونون،

نعمت اونون، محنت اونون،

تمواونون، جنت اونون،

دولت اونون قانربولا؟

حقت منه نه مال گرک،

نه قیل گرک، نه قال گرک،

دیله کوم رئیو حاگرک،

کندوزونوبیمشر قولا.

من بیرنچبان ری للاه،

یا لاق چوخ رئیله دوم گناد.

یازوقدر رومدان آله، آله،

نە شىخ لە دوم، كلمز دىلە.

لى شىخ دىلە حاقداران خەر

بىز فانسىز، لو دور باقىز

قا مولار اونو مشتاقىز

تا خود كۈيىشىز رولا؟

-۲-

كىچىكىلىن لو غلان،

ھى بىزە كىچىكىلى!

داغىداشىز دارغا،

ھى كىزە كىچىكىلى.

آری بیگرسن سن،  
گون بیگرسن سن.

بامزه ھکمہ،  
بامزه ھکمیل.

گئپ کیلن لو غلان،  
روتاغ ھکمیل.

یول بولماز سان،  
درغ - درغا ھکمیل.

راول چھپر کیم،  
یاز سر دا بولدون.

کیم سیه و رئمه،  
حمنه و رگیل.

-۳-

کله سن بوندا سنه نن غرضیم یوق اشیدورسن،  
قالاسنر او ندرا یا ووز دور یا لونوز قاندرا قالور سنه  
چلبی دیرقامو دیرلیک، چلبی گل، نه گز سنه  
چلبی قولدرین استر، چلبی نی نه سانور سنه؛  
نه لو غور دور، نه لو غور دور، چلب آغزیندرا قیغیر باق،  
قولاغون آچ، قولاغون آچ، بولا کیم آندرا دولار سنه

-۴-

راگر کیدور قاریندرا ش یوخسا یا ووز،

لوزون یولدرا سنه بودور قیلدوز.  
 چپانزبرک دوت، تورتلدر او کوش دور،  
 ائشیت مسدن قاراقوزم، قاراقوز.  
 گرتات سان، گر روم سان، گر تورک،  
 زبان بزر زبان را پیاموز.

-۵-

دانی چه را به عالم، یا لقیز سنه سؤر مسنه؟  
 چون در برم نیائسر، لندر غمته او لر مسنه.  
 من یار با وفایم، بر من جنا قیلوس،  
 گر تو مران خواهی، من خود سنه دید من.  
 روی چو ما دارمی، من شاد دل از آنم،

زان شکر بانست بیر اوپنگ دیلد من.

تو هچو شیر مستی، داخ فانیم ایچرسن،  
من چون گھان کویت، دبیل توگز من.

فرمای غمزه دات رل، تاخون من بیرزو،

ورنی سنین الیندن من یار غویا باریر من.

هردم به ششم کویی، بار غیل منیم قاتیدان،  
من روی سخت کرده، ترذیک تو دور رور من.

روزی نشت خواهم یالقیز سنین قاتیدان،

هم من چا خیر ایچرسن، هم من قیمیز چیلد من.

آن شب که خته باشی مست و خراب شاه،

نوشین لبست به دنلن قریی- قریی تور تور من.

روزی که من نیشم آن روی چشمهاست،  
 جانشان کویت از هر کسی سورور من.  
 هر چو شمس تبریز غیبت نود، گفتند،  
 لز دیگری پرسید، من سویمه دیم؛ آریر من.

-۶-

مرا یاری سست ترک جنگجویم،  
 که او هر سخنه با من یا غربولغاسن  
 هر آن نقدی که جنسی دید با من،  
 ستاند لوز من تا چاغی بولغاسن  
 بنوشد چا خیر و گنگه بکوید،  
 تا لالالا، تا لاتارلام، تا لاتای.

گل ای ساقر، غنیمت دیر بودم نامن  
 که فردا کاند لند که نه بولغاسن  
 لا لا ای شمس تبریزی نظر قیل،  
 که عشقت آتش است و جسم مانای.

-۷-

ای ترک ماھ پچھه ه په کرد که صبح تو،  
 آیینه بکبھی من و گویم که: گل برو!  
 تو ماھ ترکی و من اگر ترک نیستم،  
 در نم من زین قدر که به ترکی است آب: سو.  
 ای ارسلان قلیچ کمش از بھر خون من،  
 عشقت گرفته جمله سراج را جرام موبه مو.

بر من فون بخواهد گوچیک یا باشد رین،  
 ای سوزدشی تو سیرک سوزده قانز بچو.  
 دیک دور! شنودم از تو خاموش ماندم،  
 غماز من بس است در این یک رنگ و بو.

-۸-

ماه است نمی دارم خورشید رخت یانه،  
 بو آزیر ملیق لودون نججه جکریم یانه؟  
 مردم ز فراق تو، مردم که همه دانند،  
 عشق لودون خان اولماز، یانه دوشچک جانا،  
 سودا سرخ لیسر، شد حاصل ما خیلس،  
 مجنون بیکی لارویسر لاردو مینه دیوانه.

صد تیر زند دل دوز آن ترک کما نشی لبرو،

فنه لی آلا گوزلر چون او سخودان رویانه.

اری شاه شجاع الدین، شمشق ببریزی،

رحمت دن رگر نولا بیر قطسه ه بیزه دلنده.

## - ۱ -

**بیت ۱:**

اوسمیون وارسا ای غافل آدانماغیل زنهار مالا،  
شول نسنه‌یه که سن قوی وب گندهرسن اول گتروقالا.

**اوسم:** عقل، خرد، اندیشه و فکر. املای آن در نسخ خطی بازمانده از قرون گذشته در اشکال اوسم، اوص، اص، اس دیده شده است. اکنون به همین صورت نوشته می‌شود. از این ریشه، ترکیب‌های زیر را داریم:

**اوسمال:** غیر مهم، غیر قابل اعتنا.

**اوسانچ:** دلتگی، ملال. اوسانچ گتیرمک و اوسانچ وئرمک در معنای ملال‌آوری و ایجاد دلتگی به کار رفته است.

**اوسانماق:** به تنگ آمدن، به جان آمدن و سیر شدن مثلاً در این بیت از فضولی:

منی جاندان اوساندی‌ردی، جفادان یار اوسانمازی؟  
فلکلر یاندی آهی‌مدن، مورادی یامعازی؟

مصدر متعددی: اوساندیرماق و مصدر متعددی در متعددی: اوساندیرتیرماق و مصدر مشارکت: اوسانیلماق نیز از همین ریشه ساخته شده است و مصدر همراهی آن هم اوساننماق است.

**اوساوورماق:** نیک اندیشیدن در موضوعی خاص. نکته‌ای را در ذهن تحلیل کردن.

**اوسانگ (بانون غنه):** غافل و تنبیل و بی‌قید. در ترکیب‌های اوسانگ اویماق، اوسانگ توئیماق در معنای بی‌قیدی و غفلت به کار رفته است. اوسانگلیق نیز از همین ریشه به معنای غفلت، بی‌اعتنایی و اهمال ساخته شده است.

اوس در این جا، در حالت اضافی صرف شده است. در زبان ترکی اسم و خمیر مانند فعل صرف می‌شود و حالت‌پذیری دارد. حالت‌های اسم در ترکی چنین است:

۱) حالت آزاد: که در آن اسم بدون پی افزوده در جمله ظاهر می‌شود و فاعل یا مسنده‌ایه جمله است.

۲) حالت مفعول<sup>ُ</sup>: در این حالت به اسم پی افزوده دو شکلی  $a/e$  می‌چسبد. مانند: اوه/ دیوار.

۳) حالت اضافی: آن است که اسم مضاف واقع شود. صرف کلمه‌ی اوس در این حالت چنین است:

/وسوموز	/وسوم
/وسونور	/وسون
/وسالاری	/وسو

هر یک از پی افزوده‌های فوق که بر کلمات مختوم به صامت افزوده شود، به اعتبار قانون هماهنگی اصوات در زبان ترکی، چهار شکل می‌پذیرد.

۴) حالت مفعولی: که اسم در آن حالت، مفعول واقع می‌شود. نشانه‌ی آن در واژه‌های مختوم به صامت، حرف با صدای «ی» و در کلمات مختوم به صائب، «نی» است. مانند: /وسو، بابانی.

۵) حالات مفعول<sup>ُ</sup> عنه: در آن حالت اسم از فعل انفکاک حاصل کند و نشانه‌ی آن پی افزوده دو شکلی دن/دان است. مانند: /وسدان، ائدون.

۶) حالت مفعول<sup>ُ</sup> فی: در این حالت اسمی در داخل اسم دیگری قرار می‌گیرد و علامت «ا» پی افزوده دو شکلی دا/ده است. مانند: /وسدا، ائوده.

۷) حالت مفعول<sup>ُ</sup> معه: در این حالت اسم همراه اسم دیگری ظاهر می‌شود و علامت آن پی افزوده دو شکلی لا/له است. مانند: /وسلا، قلمله.

او سچو: عقل‌گرا، کسی که به عقل اعتبار دهد. خردگرا، خرد پیشه، عاقل و خردمند.

او سچوق: خردگرایی، عقليه، راسیونالیسم.

او سدی‌شی: بی‌عقلی، نابخردی، آنچه دور از خرد باشد.

او سلو: با عقل، مؤدب، متین، با وقار. این ترکیب در عصر ما نیز در آذربایجان رایج است.

مثالاً در تعبیر: /وسلو/وتوروب - دورماق یعنی مؤدب و متین بودن.

**اوسوق:** متناسب و لایق. این ترکیب هم در روزگار ما در تعبیر: اوسوق بُوی یعنی اندام موزون و متناسب به کار می‌رود.

**اوسلو:** کسی که به کمال رسد. آنکه به رسایی عقل نایل شود.

**اوسللو:** شخص کامل، راهدان، پیر و مرشد.

**وار:** اسم است. اصلاً در معنای وجود و هستی و دولت و دارایی است. وقتی با فعل بی‌قاعده‌ی /یمک صرف شود، نقش فعل ربطی پیدا کند و در معنای «هستن و داشتن» آید: وارام، وارسان، واردیر، واریق، وارسینیز، واردیرلار در سوم شخص مفرد بدون «دیر» نیز به کار رود و معنای «دیر» در آن مستتر باشد. در اینجا هم چنین است.

**اوسسون وار:** یعنی عقل‌داری، عقلت هست.

**سا:** مخفف/ یسه ادات شرط، تقابل و مقایسه. این ادات از شکل شرط مصدر «ای» ساخته شده است و سوم شخص مفرد از آن است. البته این ادات وقتی عملکرد شرطی دارد که صرف شود. مانند: من ایسه‌م، سن ایسه‌ن، او ایسه، بیز ایسه‌ک، سیز ایسه‌نیز، اونلار ایسه‌لر. که در صورت تخفیف به شکل «سا، سه» در می‌آید. اما ادات مقابله‌ی ایسه قابل تصریف نیست.

**آلدانماغیل:** فریب نخور، آلوده مشو. فعل نهی از مصدر آلانماق (= فریب خوردن) با پی افزوده‌ی دو شکلی نهی ما/مه که به انجام فعل امر می‌چسبد و فعل نهی می‌سازد. پی افزوده‌ی دو شکلی غیل/ گیل نیز معنای تأکید می‌دهد و از ویژگی‌های بارز ترکی قرن هفتم است و در زبان مولوی گاه به صورت گیلن/ غیلان نیز دیده می‌شود. مانند: گلگیل، گنچگیل، قاچغیلان و جز آنها.

**شوول (sol):** صورت کهن شو (شول) است که در ترکی رایج در آذربایجان غربی و آسیای صغیر و اروپای شرقی، در عصر ما رایج است و دو کاربرد دارد:

۱) موصوفی: که در مکان، زمان و یا در زنجیره‌ی کلام اندکی دورتر از بو (=این) و نزدیک‌تر از او (=آن) قرار گرفته باشد، شو توصیف می‌کند. مثال: شو/ اوین/ اونونده.

۲) همچنین اشاره به چیزی می‌کند که اندکی دورتر قرار گرفته و یا اندکی پیش یاد کرده شده باشد. مثال: شونو بیر داها سؤیله!

اکنون در ترکیب‌های شو - بو (=این و آن)، شو گونلرده (=در همین روزها)، شو حالدا/ (=بنابراین)، شو قدرکه (=با این همه)، شوناباخ! (=اینو باش، که د مقام سرزنش و تحقیر به

کار می‌رود، شونجا (= همین اندازه)، شوندان - بوندان - بوندان دانیشماق (= بیهوده سخن گفتن) و جز این‌ها به کار می‌رود.

**نسنه:** به صورت‌های نستنه، نسه و نسته نیز دیده شده است.<sup>۱</sup> در معنای: (۱) شی، چیز. (۲) یک چیز، هیچ چیز. اصطلاح نستنه‌ی دویماق (= چیزهایی فهمیدن) اکنون رایج است.

**قوی‌وب گئدهسن:** تعبیر از بر جای گذاشتن و دست از آن شستن. جزء اول از مصدر قویماق و جزء دوم از مصدر گئتمک آمده است.

**قوی‌ماق:** در ترکی معانی زیر را دارد: (۱) چیزی را در جایی رها کردن، در جای مشخص گذاشتن. (۲) شخصی را به کاری گماردن. (۳) فرو نشستن و از دست دادن. (۴) افزودن و آمیختن. (۵) ایجاد و ابداع. (۶) تأثیر کردن و کارگر شدن.

از معانی متعدد مصدر گئتمک هم می‌توان موارد زیر را برشمرد: (۱) به سویی روان شدن. (۲) از جایی و یا از کاری کنار کشیدن. (۳) وصل شدن، مثل: بویول هارایا گئدرگ<sup>۲</sup> (۴) متناسب بودن و برآزنده بودن. (۵) کفایت و بسنده بودن. (۶) فانی شدن و از بین رفتن، مثل: مال

گئتدی، هنچ ششمی قالماضی. (۷) مردن. مثل:

من گلدهرسم ده مرامی حی مئنه دونی ادا دورار.

- میرزا علی اکبر صابر

قویوب گئتمک ترکیبی در معنای «گذاشتن و گذشتن» است.

**اول:** شکل کهن صفت اشاره‌ی / او (۰) که در فارسی نیز با اسقاط صامت انجامین وارد شده و اکنون رایج است. صفت و ضمیر اشاره به دور است؛ دورتر از شو. در معنای آن یکی، دیگری و هم به جای ضمیر سوم شخص مفرد به کار می‌رود. در متون کهن و نیز در شعر مولوی و پیرامون او، به ترکیب‌هایی با این واژه بر می‌خوریم که برخی از آنها را با معادل‌های امروزین در ترکی غربی می‌دهیم:

ولا = بلکه، شاید، احتمالاً<sup>۲</sup>

ولا که = شاید که، احتمالاً که .

اول آراجیق = اوراجیق.

<sup>۱</sup> تاراما سؤزلوگو، ص ۱۵۷.

<sup>۲</sup> در این کتاب منظور ما از ترکی غربی، همه جا ترکی ایرانی است.

اول آرادا = اورادا.

اول آرادان = اورادان .

اول آرانی = اورانی .

اول بیری = او بیری، اوبور .

اولکه، اولکیم = او که .

در فارسی کهن گویش‌های مختلف گبری دوره‌ی ساسانیان، لفظ او (O) به جای واو عطف امروزی به کار می‌رفته است. زبان فارسی دری دوره‌ی اسلامی، واو عطف را مدیون عربی و ضمیر و صفت اشاره‌ی «او» را مدیون ترکی است.

**گترو** Gerü: در ترکی معاصر ایرانی به صورت گترو به کار می‌رود. معانی رایج آن چنین است: ۱) عقب، پشت، متضاد جلو. ۲) دیگر، جز آن، غیر آن. مثال: قاش ایله گؤز، گترویی سؤز. ۳) انجام، نتیجه، ۴) بخش فرامین هر چیز. ۵) گذشته، ماضی. ۶) عقب مانده مثال: گتروی دوشونجه، گتروی آدام. ۷) احمق، نادان. ۸) میراث، مرده ریگ، یادگار، بازمانده.

در این بیت معنای اخیر مراد است.

در ترکی غربی به ترکیب‌های فعلی زیادی با این کلمه بر می‌خوریم نظیر: گترو با سماق (= به عقب راندن)، گترو چکیلیمک (= عقب نشینی کردن)، گترو چتوپریمک (= اعاده کردن)، گترو دؤنمک (= بازگشت به مبدأ)، گترو گتسیمک (= کند شدن)، گترو وئرمک (= به صاحبش یا جایش برگرداندن).

**قالا:** بماند، از مصدر قالماق در معانی: ۱) نشستن، زیستن. مثال: ایلر اوزونو غربتده قالدی. ۲) محافظت از مقام و موقع و استقامت و پایداری در موضع و موقعیت خود. مثال: زنداندا / اؤز مرامیندا / قالدی. ۳) تأخیر کردن. مثال: هاردا / قالدین. ۴) مردود شدن در امتحان. ۵) عقب نشینی کردن، ۶) در محاصره افتادن. ۷) به ارث رسیدن. مثال: بوائو / اونا دده‌سیندن قالمیش. در بیت حاضر معنای اخیر مراد است.

**برگردان فارسی:** ای غافل اگر خرد ورزی پیشه کرده‌ای، فریب مال دنیا را مخور، چیزی که خواهی گذاشت و خواهی گذشت.

بیت ۲:

سن زحمتی‌نی گؤره‌سن، دوره‌سن دونی‌ا مالی‌نی،  
آنلار قالی‌ر لار خرج اندوب، آنمی‌الار، زهی‌بلا

سن: ضمیر دوم شخص مفرد منفصل. مثال: سن آغا من آغا، قویونلاری کم ساغ؟!  
زحمتی‌نی: (= زحمت + ای + ن) پی افروده‌ی «ای» پس از کمله‌ی زحمت، نشانه‌ی  
حالت اضافی و دومین «ای» نشانه‌ی حالت مفعولی اسم است. صامت «ن» حرف کمکی  
است که برای تبدیل حالت اضافی به حالت مفعولی بین دو صائب واقع می‌شود.

**گؤره‌سن:** صیغه‌ی دوم شخص مضارع روایتی از مصدر گئرمک دارای معناهای: (۱) دیدن،  
(۲) دریافت، (۳) استنتاج، (۴) ذنبال کردن، (۵) انجام دادن، (۶) تحمل کردن و بر دوش کشیدن.  
در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوره سن Düresen: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع، روایتی از مصدر دورمک در معنای گرد آوردن، جمع کردن، فراهم آوردن، اشیائی روی هم انباشتن، تا کردن و بستن،  
مثال: کاغاذی دورمک (= تاکردن کاغذ)، قالینی دورمک (= تا کردن قالی).  
**آنلار:** ضمیر منفصل سوم شخص جمع (آن + لار). جزء اول، آن در ترکی غربی امروزی  
به صورت او (O) تلفظ می‌شود. سیر دگرگونی ابدال و اسقاط در آن چنین بوده است:  
آن ← اون ← او.

ضمیر «آن» در فارسی دری نیز ترکی الاصل و دخیل است.

**قالی‌رلا:** صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع، روایتی از مصدر قالماق. رک. بیت اول.  
**اندوب:** صیغه‌ی وجه وصفی از مصدر ائتمک. در ترکی معاصر به صورت‌های ائله‌مک و  
اٹله‌مک هم رایج است. دارای معناهای: (۱) ایجاد کردن، (۲) انجام دادن، (۳) رفتار کردن  
(مثال: یاخشی ائله‌دین گل‌دین)، (۴) دادن (مثال: هدیه ائتدیم) است.

در اینجا به عنوان فعل معین با اسم ترکیب یافته، فعل مرکب ساخته است.

**آنمی‌الار:** صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آنماق در معنای به خاطر  
آوردن و یادکردن و یادآوردن. از همین مصدر صفت فاعلی آثار ساخته شده است و به عنوان  
اسم شخص رایج است.

در اینجا ضمیر دوم شخص مفرد در حالت مفعولی نیز مستتر است. یعنی: تو را یاد نیارند.

**زهی:** ادات تفجع؛ افسوس! آه! دریغا!

**برگردان فارسی:** تو، رنج بر خود هموار سازی، دارای این جهانی گردآوری، آنان خرج  
کنند و [ تو را ] یاد نیارند، وامصیبتنا!

### بیت ۳:

سنی اونودور دوستلاری ن، اوغلون، قیزی ن، عورتلری ن،  
اول مالی نی اوله شلر، حساب اندوب قیلدان قیلا

**سنی:** تو را. حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد. در ترکی ضمیر هم مانند اسم  
و فعل صرف می‌شود.

جدول صفات حالات هفتگانه‌ی ضمیر در ترکی چنین است:

ح. آزاد	مفعول‌الیه	اضافه	مفعول	مفعول عنده	مفعول فیه	مفعول معه
من	منه	منیم	منی	مندن	منده	منله
سن	سننه	سنین	سنی	سندن	سنده	سنله
او	اونا	اونون	اونو	اوندان	اوندا	اونونلا
بیز	بیزه	بیزیم	بیزی	بیزدن	بیزده	بیزیمله
سیز	سیزه	سیزین	سیزی	سیزدن	سیزده	سیزینله
اونلار	اونلارا	اونلارین	اونلاری	اونلاردان	اونلاردا	اونلارلا

**اونودور:** صیغه‌ی سوم شخص مفرد از مصدر اونودماق در معنای: ۱) فراموش کردن، به  
یاد نیاوردن. مثال: بوجیچگین آدینی اونودوم، ۲) جاگذاشت. ۳) قادر به انجام امری نبودن.  
۴) بخشیدن و گذشت کردن. مثال: اونو گناهینی چوخان اونودموشام، ۵) اهمیت ندادن. ۶)  
از ذهن و دل بیرون کردن. در این بیت معنای اخیر مراد است.

**دوستلاری‌ن:** حالت اضافی جمع کلمه‌ی دوست (Dost). به نظر می‌رسد این واژه ترکی الاصل باشد که به فارسی نیز وارد شده است و با صائت کشیده تلفظ می‌شود. دوس (Dos) و تووس (Tos) در ترکی کهنه در معنای پیشانی، به پیشانی و رو در رو ایستاندن آمده است. از این بن هم مصدرهای توسلاماق (= شاخ به شاخ شدن) و توسلاشماق (= به همدیگر شاخ زدن) را داریم.

**اوغلون:** مخفف /وغولون (= پسرت). اوغلول در معنای فرزند ذکور آمده است.

**قىزى‌ن:** دخترت. کلمه‌ی قیز در معناهای: ۱) فرزند مؤنث و ۲) دختر باکره آمده است.

**عورتلارى‌ن:** زنانت.

**اول:** رک. بیت اول.

**أوله شلر:** از مصدر **أولشمك** در معنای چیزی را بین همدیگر تقسیم کردن. هم معنی و مترادف با **بؤلۈشىمك** که اکنون در ترکی ایران رایج است.

**حساب اندۇپ:** صیغه سوم شخص مفرد، وجه وصفی از مصدر حساب ائتمک در معنای اندیشیدن و طرح ریختن و با احتساب سود و زیان چیزی، استنتاج کردن.

**قىلدان قىلا:** مو به مو. قیل در ترکی معانی: ۱) موی بز، ۲) هر موی بلند بر تن آدمی یا جانور بروید، ۳) صفت برای بافتی‌هایی که در بافت آنها از موی بز استفاده شود است. مثل: قیل كېلىم،

**برگردان فارسی:** تو را یارانت، فرزندان و اهل عیالت فراموش کنند. مردہ ریگ بازمانده از تو را مو به مو شمار کنند و میان خود بخش کنند.

#### بیت ۷:

قىلمائىالار سنه وفا، بونلار باى اولا، سن گدا،  
سنىن اىچجون وئرمىھلر، بىر پاره ائتمكى وقسولا.

**قىلمائىالار:** صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی منفی از مصدر **قىلماق** در معنای: انجام ندهند. این مصدر در ترکی دو معنی عمده دارد: ۱) گزاردن نماز. مثال: جمعه نامازىن

مسجدده قیلیر. ۲) فعل معین در معنای کردن و انجام دادن است. در بیت حاضر، معنی اخیر مراد است. وفا قیلماق یعنی: وفا کردن، ثابت قدم و پای بند بودن.

**سننه:** به تو، بر تو. حالت مفهول<sup>۱</sup> بهی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

**بونلار:** اینان. جمع ضمیر اشاره بود.

**بای:** دارا، ثروتمند، نیرومند و مقندر. این کلمه در فارسی نیز وارد شده است و به صورت بیک رایج است.

**اولاد:** صیغه سوم شخص مفرد مضارع التزامی از مصدر/ولماق در معنای شدن و وقوع یافتن و تحقق پذیرفتن. بای/ولماق یعنی: دارا شدن.

**گدا:** سائل و فقیر و بی‌حیز. بسیاری را ظن بر این است که این واژه فارسی الاصل و پس‌مانده‌ی گویش‌های گیران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش ازسلام ایران است. اما چنین نیست. این واژه، صفت فاعلی از مصدر گتیمک در معنای رفتن و به سوبی روان شدن است. بدین گونه گوئیم معنای لغوی واژه‌ی گدا چنین است: رونده و عازم و کسی که به در خانه‌ها به قصد اخذ چیزی برود. اصطلاح بای و گدا بعدها در فارسی به «شاه و گدا» تبدیل شده است.

**سنین:** حالت اضافی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

**ایچون:** ادات سببیت در ترکی کهن که در ترکی ایران هم در عصر ما به همین صورت به کار می‌رود. از ریشه‌ی «اوج» سبب و خاطر است. چنانکه امروزه تعبیرهایی نظیر: اونون /وجودندان (= به سبب آن)، سنین/وجودندان (= به خاطر تو) موجود است.

این ادات معانی گوناگونی دارند، از آن میان می‌توان معانی زیر را یاد کرد: ۱) به قصد و به خاطر. مانند: سوئیمک /ایچو. ۲) به واسطه. ۳) درباره‌ی. ۴) برای. ۵) در مقابل. ۶) در مقام سوگند نیز آید. مانند: باشین/ایچون.

در شعر عروضی گاه به اقتضای وزن شعر، صائت آغارین آن – به ویژه همراه ضمیرهای شخصی - اسقاط می‌شده است.

مثال:

دوستوم! عالم سنی ن چی ن گر او لا دشمن منا،  
جان عالم سن، ی مترا سن دوست، آنجاق سن منا.  
- فضولی.

**وئرمی‌لر:** صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی منفی از مصدر وئرمک در معانی: ۱) دادن چیزی به کسی، ۲) عطا کردن و بخشیدن، ۳) پیچیدن و دور زدن، ۴) مهمانی بر پا داشتن، ۵) دختر به شوهر دادن و جز آن. ائتمک وئرمک در معنای سیر کردن شکم نیازمندان است.

**بی‌ر:** ۱) نخستین عدد. ۲) رقم نشانگر نخستین عدد. ۳) صفت عددی برای نخستین عدد.  
**پاره:** کلمه ترکی الاصل است، در فارسی هم به صورت «پاره» به کار می‌رود. اصل آن «پالا» بوده است. اکنون در معنای قطعه‌بی از هر چیز به کار می‌رود. از آن، مصدرهای پارالاماق (= پاره کردن)، پارالاتماق (= قطعه قطعه شدن)، پارالاندیراماق (= ودادار به قطعه قطعه شدن)، پارالاتماق (= ودادار به انجام عمل پاره کردن) را داریم.

**بی‌ر پارا ائتمک:** یعنی یک قطعه (= قرص) نان.

**ائتمک:** اسم. ترکی کهنه در معنای نان. اکنون در آسیای صغیر به صورت ائتمک به کار می‌رود. ترکیب‌های: ائتمک چیخارماق (= پول نان در آوردن) و ائتمک ائیله‌مک (= نان پختن) نیز در متون دوره‌ی اسلامی به کار رفته است.

**یوقسولا:** حالت مفعول<sup>ُ</sup> بهی کلمه. یوقسوول در معنای کسی است که به سختی امرار معاش کند. فقیر، بی‌چیز در معنای مجازی مفهوم ناکامی و ناشایسته را دارد. در ترکی معاصر ایرانی به صورت یوخسوول به کار می‌رود.

**برگردان فارسی:** وفا بر تو نکنند، اینان بی‌نیازی کنند و تو مستی کنی، از برای تو قرص نانی هم به بی‌چیزان ندهند.

### بیت ۵:

بی‌ردملى‌غا آغلاشالار، آندان باروپ باغلاشالار،  
 سنی چوقور اگوموشوب، تئز دؤنھلر گوله گوله.

**بی‌ردمی‌لغه:** لحظه‌ی اندکی. مرکب از: بیر (صفت عددی) + دم (اسم در معنای لحظه، نفس، اندک زمان) + / یق (بی‌افزوده) + / (بی‌افزوده).

**دم:** لغت ترکی الاصل است در معناهای: لحظه، نفس، اندک زمان، رنگ و بو و جز آن که در فارسی نیز داخل شده و به همین معنی‌ها به کار می‌رود.  
**پی‌افزوده‌ی چهار شکلی لیق/لیک/لوق/لوک** که پس از افزوده شدن صائب آ (a) بر آن به صورت لیخ در آمد، به فرم اسم و ضمیر و صفت و قید می‌آید و اسم می‌سازد.  
**آغلاشالار:** بگریند. صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آغلاشماق وجه اشتراکی از مصدر بسیط آغلاماق در معنای گریستن به اتفاق هم.  
**آندان:** سپس، پس از آن.

**باروپ:** وجه وصفی از مصدر بارماق در معنای رفتن. از قرن نهم به این سو، این فعل در متون نظام و نثر ترکی به صورت اورماق آمده است. معانی رایج این مصدر چنین است: (۱) گام به مقصد گذاشتن. (۲) به وضع و حالتی معین در آمدن. مانند: یاشی قیرخا واردی. (۳) واصل شدن، رسیدن. مانند: آنوه آخشم واردیم. (۴) احساس مزه. (۵) از حالتی به حالتی دیگر در آمدن. مانند: سجده‌یه وارماق. (۶) گذشتن، اتصال به ماضی. (۷) راه رفتن. (۸) فانی شدن. (۹) هجوم کردن.

از همین مصدر ترکیب وارا - وارا در معنای روان - روان به کار رفته است.

**حق نفسی دری ای می‌ش،**

**هاوار - وارا سوئی‌لرم.**

**ای ره بی‌لرم پای‌انی‌نا**

**چندی‌ن هزارا سوئی‌لرم.<sup>۱</sup>**

- قوشجو اوغلو

**با غلاشالار:** صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر با غلاشماق در معنای انفاق کردن و در انجام امری با کسی به توافق رسیدن. ترکیب مصدر چنین است: با غ (ریشه‌ی واژه در معنای رسیمان و طناب) + لاش (افزوده‌ی فعل ساز که از اسم فعل اشتراکی می‌سازد) + ماق (نشانه‌ی مصدری در واژه‌های ستبر صائب).

**سنی:** حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

<sup>۱</sup> درباره قوشجو اوغلو رک. متون نظام ترکی ایران، دکتر ح.م. صدیق، ج ۱، ص ۳۴۴.

**چوقورا:** حالت مفعول<sup>ُ</sup> بهی اسم چوقور که در ترکی امروزین ایرانی الاصل چوخور تلفظ می‌شود و به معنای: ۱) فرو رفتگی خاک در زمین، ۲) فرو رفتگی چانه‌ی انسان و ۳) مزار و گور است. در بیت فوق معنای اخیر مراد است. امروزه اصطلاح چوخورونو قازماق در معنای «زمینه سازی مرگ کسی» به کار می‌رود.

**گؤموشوب:** وجه وصفی از مصدر گؤموشمک که آن هم از مصدر بسیط گؤممک ساخته شده است. در معنای: ۱) نهادن در زیر خاک و با خاک پوشاندن چیزی یا کسی، ۲) دفن کردن و در گور گذاشتن جنازه، ۳) در مراسم دفن کسی شرکت کردن آمده است. گؤموشوب دئنمک کنایه از به فراموشی سپردن و نفی کسی است.

تئز: زود، سریع و تند:

آخىتىمى گۈزۈمدەن قان اىلە ئاشى

بىر دوست تاپانمادىم، تئز آخشام اولدو

- پیر سلطان ابدال

این کلمه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی دری نیز داخل شده و به صورت «تیز» در فارسی امروزین رایج است.

**دئنەلر:** صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی از مصدر دئنمک در معنای: ۱) حرکت عکس، عقب گرد. ۲) به عقب رفتن، عقب افتادن. ۳) انحراف حاصل کردن، از راه به در شدن. ۴) تشابه و مانندگی. مثال: ئۆئى جىنتە دئندۇ. ۵) دگرگونی و تغییر و حال به حال شدن. ۶) از سویی به سویی رفتن. ۷) بر سر موضوعی بازگشتن. ۸) روی برگرداندن. در این بیت، مجازاً معنای اخیر مراد است.

**گوله - گوله:** قید حالات از مصدر گولمک در معنای شکفتن و باز شدن و خنديدين که با پی‌افزوده‌ی دو شکلی «آآ» ساخته شده است. بن این مصدر گول است که هم در مقام فعل امر دوم شخص مفرد به کار رود و هم نام شکوفه‌ی باز شده و خندان باشد. این واژه‌ی ترکی الاصل در همین معنا به فارسی دری هم وارد شده است. در گویش‌های گبران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش از اسلام ایران و در متون بازمانده به الفبای دین دیبره و پهلوی مانند اوستا و خرده اوستا به گل، «ورد» گفته می‌شود. چنان که در کلمه‌ی «سهرورد» نیز هنوز بر جا است. اما در فارسی زبانان واژه‌ی زیبای ترکی «گل» را به جای «ورد» گبران به کار گیرند.

**برگردان فارسی:** اندک زمانی بر تو گربنده، سپس انفاق کنند و تو را در گور نهند و تنده و تیز از تو روی برگردانند.

### بیت ۶:

اول کی گنده اوzac ی ولاه گرگ آزیق آلابیله،  
آلمازوسا ی ولدا قالا، ارمیه هرگز منلا.

**اولکی:** او که، رک. بیت ۱.

**گنده:** برود. رک. بیت ۱.

**اوzac:** صفت. در معنای: ۱) دور، متضاد نزدیک. ۲) دور افتاده و پرت. ۳) غیر قابل دسترس و بیرون از حکم و تصرف. ۴) آنچه تحقق آن ناممکن باشد.  
**اوzac ی ول:** راه دور و بی‌انتها.

**گرک:** باید، بایسته، لازم.

مجنوتلارا لی گرک،

منه سنی گرک، سنی.

- یونس امره

**آزیق:** غذا، خوارکی، خوردنی، توشه. این واژه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی دری وارد شده به صورت «آذوقه» به کار رفته است. در ترکی ترکیب آزیقل (= کسی که بینوایان را غذا برساند) و آزیقلیق (= ظرفی که بتوان در آن غذا نهاد) نیز رایج است.

**آلابیله:** بتواند اخذ کند، بتواند حمل کند، بتواند صاحب شود. فعل اصلی این ترکیب از مصدر آلماق گرفته شده است. این مصدر دارای معنای زیر است: ۱) کسی یا چیزی را از جای خود جدا ساختن. ۲) همراه گرفتن چیزی یا کسی. ۳) خریدن. ۴) پذیرفتن. ۵) دریافت داشتن. ۶) زن گرفتن، همسر گینی. ۷) دریافت سود. ۸) تصرف و تسخیر جایی. ۹) و جز آن.

**آلمازوسا:** مخفف آلماز/ایسه، در معنای اگر نتواند همراه داشته باشد و صاحب شود.

**ایسه:** ادات شرط است. رک. بیت ۱.

**ی ولدا:** در راه.

**قالا:** بماند. رک. بیت ۲.

**أرمی۴:** از مصدر أرمک در معنای رسیدن، واصل شدن، به مراد و آرزو دست یافتن است. در معنای مجازی در میان صوفیان به مقام فنا فی الله رسیدن. به کسی که به چنین مقامی برسد، ارمیش گویند. در متون دوره‌ی صفویه ارن نیز به همین معنی آمده است.

**أرمی شللو:** یعنی اولیاء الله.

**أرمیه هرگز منزله:** یعنی هیچ‌گاه به مقصد اعلی و منزل قدسی نرسد. برگردان فارسی: آن کس را که راهی دور در پیش دارد، توشه باید. اگر توشه برندارد، هیچ‌گاه به منزل نرسد.

#### بیت ۷:

وئردی سنه مالی چلب، تا خى ره قىلاسان سبب،  
خى ر ائى لمده قىل حق طلب، وئرمەدن اول مالى ن ئىلا.

**وئردی:** صیغه سوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر وئرمک، رک. بیت ۴.

**سنه:** به تو. رک. بیت ۱.

**چلب:** اسم خاص، الله، خداوند، تانری.

**سویون آخار شلب شلب**

**بؤىله امر ائى له مىش چلب**

- یونس امره

**قىلاسان:** انجام دهی. رک. بیت ۴.

**ائى له:** انجام بده. رک. بیت ۴.

**ده:** ادات تأکید دو شکلی دده که می‌تواند به فرجام اسم، صفت و فعل و هر عنصر دیگر افزوده شود و آن را به عنصر پیشین یا پسین پیوند دهد.

**ئى ئىله:** يېل (= باد) + له (نشانه‌ی مفعول به).

**یئله وئرمک:** بر باد دادن، فانی ساختن، بی خاصیت و بی سرانجام کردن،  
**برگردان فارسی:** خداوند بر تو مال داد تا در راه نیک صرف کنی، پیش از آنکه مالت بر  
 باد رود، کار نیک کن و حق بطلب.

#### بیت ۸:

بو گون سئوی‌نی‌رسن، منی‌هم آلتونوم - آچجام چوق دوئی و،  
 آنمازموسان تاول سونو کی‌هم محتاج اolasan بی‌ر پولا.

**بو گون:** امروز، امروزه، اکون. از دو جزو بو (= صفت اشاره به نزدیک) + گون (= روز)  
 تشکیل شده است. واژه‌ی گون گذشته از روز، به معنای: ۱) خورشید (مانند: گون دوغارکن)،  
 ۲) آفتاب (مانند: سن کوچک‌هه ده من گونده)، ۳) زمان (مانند: گون اون گون اویسون که...). و  
 جز این‌ها نیز آمده است.

**سئوی‌نی‌رسن:** صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سئوینیمک در معنای  
 خوشحال شدن.

**منی‌هم:** از آن من، مال من. حالت اضافی ضمیر منفصل اول شخص مفرد. ضمیر من که  
 در فارسی به همین صورت به کار می‌رود، ترکی الاصل است. در سنگ نبسته‌ها و متون  
 ترکی کهنه به همین صورت دیده شده است. در ترکی آسیای صغیر با ابدال صامت نخست  
 به «ب» به کار می‌رود. بن در آسیای صغیر هم به جای من و هم در معنای لکه‌های سیاه  
 ریز روی پوست بدن کاربرد دارد:

دئدی‌هم دانه - دانه اولموش بنلرین،  
 دئدی دگدی زولفوم، تئلی اراسی‌لی‌ر.

**آلتون:** این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و به همین صورت و در معنای  
 طلا و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

**آقچا:** این واژه‌ی ترکی الاصل هم به فارسی وارد شده است و به صورت آقچه و در معنای  
 نقره و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

**آلتون-آقچا:** کنایه از دارایی و ثروت و مال زیاد باشد.

**چوق:** خیلی، زیاد، بسیار. امروزه در شکل چوخ رایج است.

**دئی و:** از مصدر دئمک که امروزه در شکل دئیه به کار می‌رود.

**آنمازموسان:** آیا نمی‌اندیشی؟ صیغه‌ی منفی استفهامی مضارع روایتی از مصدر آنماق.

**اول:** رک. بیت ۱.

**سونو:** حالت مفعولي از واژه سون در معنای پایان و انجام.

**اولادسان:** از مصدر معین اولماق، محتاج اولماق؛ نیازمند شدن.

**پولا:** حالت مفعول<sup>۱</sup> بهی از کلمه‌ی ترکی الاصل پول در معنای سکه‌یی کم ارزش‌تر از سکه‌های آلتون و آقجه. سکه‌ی فلزی کم بها.

**برگردان فارسی:** امروز شادمانی که دارایی فزون دارم، اما اندیشه نمی‌کنی که به پشیزی نیاز خواهی داشت.

#### بیت ۹:

اس ائتمیه مالی ن سنی ن، خوش اولمی ا حالی ن سنی ن،  
نسنه ارمیه الی ن سنی ن، گر سونمادونسا ال الا .

**اس:** صاحب و مالک. در ترکی معاصر ایرانی به صورت /یه و /ئیه به کار می‌رود.

**ائتمیه:** از مصدر ائتمک (= انجام دادن) رک. بیت ۲. /س ائتمیه: تأثیر نکند.

**اولمیا:** از مصدر اولماق (= شدن). خوش اولمیا: خوش نباشد.

**نسنه ارمیه:** به چیزی دست پیدا نکند.

**سونمادونسا:** (= سون + ما+ دون + ایسه) از مصدر سونماق در معنای: دست بردن و دست دراز کردن آمده است، معنای حمله و هجوم نیز دارد.

**برگردان فارسی:** مالت کارگر نمی‌افتد، حالت خوش نمی‌شود، دستت هم به چیزی نمی‌رسد که دست به سوی دستی تبردهای.

#### بیت ۱۰:

اول مال که دوردون مال اولا، حقا که گورون دار اولا،

**هرگز مدد بولمای اسان، چئوره باقوپ ساغا – سولا.**

اول: او. رک. بیت ۱.

**دوردون:** صیغه‌ی دوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر دورمک. رک. بیت ۲.

**گورون:** (حالت اضافه) قبر تو، گور تو، مزار.

**دار:** تنگ.

**بولمای اسان:** نیابی. از مصدر بولماق. (= یافتن، پیدا کردن، اکتشاف. متراffد با مصدر تاپماق).

**چئوره:** طرف، سوی.

**باقوب:** وجه وصفی از مصدر باقماق (= باخماق = دیدن و نگریستن).

**ساغا – سولا:** به راست و چپ.

**برگردان فارسی:** آن مال که گرد آوری، ازدهایی شود و گور تو نیز تنگ باشد. به راست و چپ خود بنگری و یار و یاوری نیابی.

بیت ۱۱:

آلتون ای سه آندا چوراق، او لاسنه اول خوش طوراق،  
نئی لر طاشی ه قیلدی نی اراق، آن لارسنے قارشو گلا.

**چوراق:** شوره زار، تله.

**طوراق:** محل اقامت، مسکن و مأوا. طوراق تو تماق در معنای اقامت گزیدن و قرار گرفتن است.

**طاش:** سنگ، اینجا مراد سکه‌های طلا و نقره است.

**یاراق قیلماق:** بسیج شدن و آمادگی و تهییه لوازم و سلاح.

**قارشو (= قارشی):** مقابل. قارشی گلتمک: مقابله کردن.

**برگردان فارسی:** آن گاه طلا، تله و [گورت] مسکن و مأوايت می شود. آن سکه ها چون سنگ هایی که به مثابه سلاح جمع کرده باشی به سوی تو برمی گردند و در مقابل تو می ایستند.

### بیت ۱۲ :

مال سرمایه قیلی لغیل آزیق، حققه ای نانی رسان باییق،  
یاپ آخرت، دونی نانی ییق، تا اره سن خوش منزا

**قیلی:** بکن. در دو جراء قیلی (= فعل امر از قیلماق) و غیل (پی افزودهی چهار شکلی تأکیدی) تشکیل یافته است.

**آزیق:** در معنای مجازی خود مراد توشه‌ی آخرت و اندوخته‌ی زهد و پارسايی است. رک.  
بیت ۴.

**ای نانی رسان:** ایمان می آوری. از مصدر /ینانماق در معنای باور و ایمان آوردن و مطمئن شدن.

**باییق:** روشن، آشکار، بی گمان، قطعی و واقعی.  
**یاپ:** فعل امر از یاپماق در معنای ساختن و آباد کردن. آخرت یاپ یعنی در اندیشه‌ی روز رستاخیز باش.

**ییق:** فعل امر از مصدر بیهماق (= بیهماق) در معنای ویران ساختن و در هم ریختن.  
دنیا سی بیق یعنی: از تعلقات مادی و این جهانی دست شوی.

**أرهسن:** از مصدر ارمک در معنای رسیدن. رک. بیت ۴.

**برگردان فارسی:** توشه‌ی آخرت را سرمایه‌ات کن که به حق ایمانی روشن می آوری،  
دست از این جهان بشوی و آن جهانت را آباد کن تا به منزل رسی.

### بیت ۱۳ :

چون اولاً لونده درم، گوج یئتدو کجه قبلغیل کرم،  
او گود بودور که من دئرم دولت آنین او گودآل.

**چون:** این واژه که در فارسی نیز به کار می‌رود، ترکی الاصل است. چغان و چاغون در زبان پهلوی دوره‌ی ساسانی درمعنای «زمانی که» بوده است. این ترکیب از کلمه‌ی چاغ ترکی در معنای زمان و وقت گرفته شده، پی افزوده‌ی زمانی – ان به فرام آن چسبیده است.<sup>۱</sup> در ترکی معاصر و در فارسی دری هم این کلمه به صورت مخفف و شکل گرفته‌ی چون به کار می‌رود.

**أُلوندَه:** در دست تو. دارای حالت اضافی و مفعول<sup>۲</sup> فیه‌یی از واژه‌ی أَل (= دست).

**گوج:** نیرو، قدرت و توانایی و طاقت.

**ىٰشدو كجهه:** صیغه‌ی ربطی قیدی از مصدر يَتَمَكَ (=رسیدن).

**او گود:** پند، نصیحت و اندرز. / او گود آلماق: نصیحت پذیرفتن.

**برگردان فارسی:** چون درم به دست آری، تا توانی کرم پیشه کن، این پند مرا بنیوش. اقبال از آن کسی است که پند بگیرد.

#### بیت ۱۴:

اتتمه مالی ن الائف، حق بی رمی نه وئرور خلف،  
قى لغى ل سلف، قى لاما علف، ورنه قامو ضایع اولا.

**اتتمه:** فعل نهی از مصدر اتمک. تلف اتمک: تلف کردن.

**قامو:** هامی. این کلمه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده و به صورت همه در آمده است.

**برگردان فارسی:** مال خود را تلف مکن، حق، یک در هزار عوض می‌دهد. کار خیر کن. کار نازل مکن. و گرنه همه را ضایع کنی.

#### بیت ۱۵:

دى لراي سنه عىش ابد، تو تغى ل نه دئلى سه احد،  
آندان دى له هر دم مدد تا اى ره شه سن حاصلـا

<sup>۱</sup> این پی افزوده در ترکیب‌هایی مانند بامدادان و شامگاهان نیز دیده می‌شود.

**دی لر ای سه‌ن:** وجه شرطی از مصدر توتماق در معنای اخذ کردن و گرفتن و عمل کردن.

**دئلی سه‌ه:** (= دئلی / یسه) وجه شرطی از مصدر دئمک در معنای گفتن و بر زبان جاری ساختن.

**آندان:** حالت مفعول<sup>\*</sup> عنه ضمیر اشاره‌ی به دور. از آن.

**دی لر ای سه‌ن:** وجه شرطی از مصدر دیله‌مک در معنای خواستن و آرزو داشتن و تمنا.

**توغیل:** وجه تأکیدی از مصدر توتماق در معنای اخذ کردن و گرفتن و عمل کردن.

**دئلی سه‌ه:** (= دئلی / یسه) وجه شرطی از مصدر دئمک در معنای گفتن و بر زبان جاری ساختن.

**آندان:** حالت مفعول<sup>\*</sup> عنه ضمیر اشاره‌ی به دور. از آن.

**ای ره شه سن:** وجه مضارع التزامی صیغه‌ی دوم شخص مفرد از مصدر / یرمه‌شمه‌مک در معنای واصل شدن.

**برگردان فارسی:** اگر عیش ابد خواهی، آنچه را خدای یکتا گفته است عمل کن و از مردم مدد خواه تا به حاصل بررسی.

## بیت ۱۶ :

بؤی‌له بؤی‌وردو لم یذل، بی‌لی‌ن بونو، قی‌لی‌ن عمل،  
ترک ائی‌له نوز طول امل، اوی‌مانی‌ز هر بی‌ر باطلـا.

**بؤی‌له:** چنین، اینگونه.

**بؤی‌وردو:** فرمود، امر کرد. از مصدر بؤیورماق در معنای: ۱) امر کردن. ۲) با قاطعیت سخن گفتن. ۳) تنبه و آگاهی دادن.

**بی‌لی‌ن:** بدانید.

**بونو:** این را.

**قی‌لی‌ن عمل:** انجام دهید، ادا کنید، بگزارید.

**ائی‌له نوز:** اول شخص جمع از مصدر ائیله مک که به مثابه‌ی فعل معین به کار رفته است (رک، بیت ۴). در ترکی معاصر ضمیر متصل اول شخص جمع به صورت نشانه‌ی چهار شکلی نیز/نوز می‌آید و در کلمات مختوم به صائب واسطه‌ی «ی» بر آن افزوده می‌شود. در ترکی عهد سلجوقی این واسطه افزوده نمی‌شد.

**اوی‌مانی‌ز:** شیفتنه نشوید، فریب خورید. اول شخص جمع از مصدر اویماق در معنای شیفتنه شدن، فریب خوردن.

**برگردان فارسی:** به امر خدای لم بزل عمل کنید که فرمود ترک طول امل گوئید و شیفتنه‌ی هر باطلی نشوید.

## بیت ۱۷:

ی و قسول ای سه ن صبر ائی‌له غی ل، گر بای ای سه ن ذکر ائی‌له غی ل،  
هر بی ر حالا شکر ائی‌له غی ل، حق دؤندور ور حالدان حالا.

**ی و قسول:** بی چیز. رک بیت ۳.

**ای سه ن:** ادات شرط. رک بیت ۱.

**ائی‌له غی ل:** صیغه‌ی تأکید از مصدر ائیله مک. رک، بیت ۳.

**بای:** دارا. رک، بیت ۴.

**دؤندور ور:** بر می‌گرداند. صیغه‌ی متعدد از مصدر لازم دؤنمک در معنای: ۱) برگشتن. ۲) عقب رفتن. ۳) انحراف. ۴) حال به حال شدن و تغییر وضع.  
در این بیت معنای اخیر مراد است.

**برگردان فارسی:** اگر مستمندی، شکیبا باش، اگر دارا هستی، به یاد خدا باش، سپاس بگزار، که حق حال تو را بگرداند.

## بیت ۱۸:

دونیا اونون آخرت اونون، نعمت اونو، محنت اونون،  
تامو اونون، جنت اونون، اولت اونون، قانی بولا؟

**أونون:** حالت اضافی ضمیر سوم شخص مفرد.

تامو: دوزخ، جهنم. این کلمه‌ی ترکی الاصل به گویش‌های گبران نیز وارد شده است.  
چنان که در پهلوی و سعدی «تامف» به همین معنا است.  
برگردان فارسی: دنیا از او، آخرت از او، نعمت از او، محنت از او، دوزخ از او، جنت از او و  
دولت از اوست، همه‌ی اینها از اوست.

#### بیت ۱۹:

حقا منه نه مال گرگ، نه قیل گرگ نه قال گرگ،  
دی‌له گوم ائی و حال گرگ، گندورونو بی‌لن قولا.

**دی‌له گوم:** خواست و آرزوی من.

ائی‌و: نیک، خوب و پسندیده. در ترکی امروزی ایرانی بئی و در آسیای صغیر/بی تلفظ  
می‌شود.

گندو (= کندی): خود، خویش، ضمیر مختص. گندوزونو: خویشن خویش. گندوزونو بیلن:  
خودشناس.

قول: بنده. رک. بیت ۴.

برگردان فارسی: به راستی که مرا نه مال باید، نه قیل و قال. خواست من حال نیکوست  
برای بندماهی که خود را بشناسد.<sup>۱</sup>

#### بیت ۲۰:

من بی‌ر بی‌جان ای الاه‌ی اولاد چوق ائی‌له‌دوم گناه،  
ی‌ازوق‌لارومدان آه، آه! نه شرح ائدم گلمز دی‌لا

**ی‌ازوق:** گناه و جرم.

<sup>۱</sup> اشاره به حدیث: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

برگردان فارسی: ای خدا من بی روح شده‌ام، گناه زیادی مرتکب شده‌ام، از گناهانم آه از نهادم برمی‌آید، بر زبانم جاری نمی‌شود.

بیت ۲۱:

ای شمس دی‌له حاقدان حاقی، بی‌زفانی‌ی‌ی‌ز، اولدور باقی،  
قامولار اونون مشتاقی، تا خود که او کی‌می‌ن اولا.

دی‌له: فعل امر و تمذا از دیله مک. رک. بیت ۵.

فانی‌ی‌ی‌ز: فانی هستیم. بیز: صیغه‌ی اول شخص جمع مضارع از مصدر/یمک (= استن).

قامولار: همگی.

برگردان فارسی: ای شمس حق را از حق بخواه، ما فانی هستیم و او جاودانی است. همه مشتاق اویند، او خود کدامین کس را برگزیند.

-۴-

بیت ۲۲:

گنچگی‌لن اوغلان، هی بیزه گلگیل!  
داغدان داغا گزه - گزه گلگیل.

گنچگی‌لن: صیغه‌ی تأکید امری از مصدر گنچمک (= گذشتن و رفتن).  
اوغلان: پسر.

بیزه: به سوی ما.

گلگیل: صیغه‌ی تأکید امری از مصدر گلمک (= آمدن).  
داغدان: حالت مفعول عنه از اسم داغ (= کوه).

داغا: حالت مفعول به از اسم داغ.

گزه - گزه: گردش کنان.

برگردان فارسی: آهای پسر به سوی ما آ، کوهساران را پشت سر بگذار و بیا.

بیت ۲۳:

آی بی‌گی سن سن، گون بی‌گی سن سن،  
بی‌مزه گلمه، با مزه گلگیل.

آی: ماه

بی‌گی: مانند، مثل، بسان، اکنون به صورت کیمی به کار می‌رود.

سنسن: ضمیر منفصل دوم شخص مفرد + صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع از مصدر /یمک.

گون: خورشید.

**گلمه:** صیغه‌ی نهی از مصدر گلمک.

**برگردان فارسی:** تو چون ماهی، تو چون خورشیدی، بی‌مزه نیا، با مزه بیا.

#### بیت ۲۴:

گنجگی‌لمن اوغلان، او تاغا گلگی‌ل،  
یول بولامازسان داغ داغا گلگی‌ل.

**اوتابغا:** حالت مفعول به از اسم اتفاق در معنای: ۱) چادر. ۲) چهار دیواری برای سکونت. (۳) محل روشن کردن آتش. این واژه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی وارد شده است و رواج فعال دارد.

**بولامازسان:** (= بول + ا + ماز + ایسه‌ن): اگر نتوانی یافت، اگر پیدا نکنی.

**برگردان فارسی:** آهای پسر به سرای ما بنشاب، اگر راه نیابی، از کوهستان‌ها سرازیر شو.

#### بیت ۲۵:

اول چیچگی کیمی ازی‌دا بولدون،  
کی‌مسه‌یه وئرمه حسامه وئرگی‌ل.

**اول:** او. رک. بیت ۱.

**چیچگ:** شکوفه و گل.

**ی‌ازی:** صحراء، بیابان و دشت. قره یازی: صحرای وسیع، بیابان گسترده.

**کی‌مسه:** (= کیم + ایسه): ضمیر مبهم شخصی.

**وئرمه:** صیغه‌ی نهی از مصدر وئرمک.

**برگردان فارسی:** آن شکوفه را که در بیابان یافته به کسی جز حسام مده.

-۴-

**بیت ۲۶:**

گلهسن بوندا سنهنن غرضی چووق اشی دورسن،  
قالاسن اوندا ی اووزدوری الونو ز قاندا قالور سن.

**گله:** بیائی، کاشکی بیائی. شکل دعایی و تمنایی فعل از مصدر گلمک در معنای آمدن.  
**بوندا:** این سوی. این جا. در ترکی امروزی به صورت بورا و بورایا تلفظ می‌شود. چنانکه  
قاندا نیز به شکل هارا و هارایا در آمده است. همین گونه آنها به صورت اورا و اورایا تغییر  
آوایی داده است.

**نن:** هیچ گونه.

**ی اووز:** بد، فانی، پلید و پلشت.

**ی الونو:** یالنیز. تنها، منفرد.

**برگردان فارسی:** بیا اینجا، با تو عرضی ندارم، می‌شنوی؟ در آنجا ماندن بد نیست، به  
نهایی در کجا می‌مانی؟

**بیت ۲۷:**

چلبی دی ر قامو دی ر لی ک، جلبه گل، نه گزرسن؟  
چلبی قوللاری ن ای ستر، چلبی نی نه سانورسن؟

**چلبی:** لقب پیران طربقت، شیخ

**قامو:** همه، همگان، تمامی. در ترکی غربی امروزی: هاما. کلمه‌ی همه در فارسی هم  
معجمی از همین واژه‌ی ترکی الاصل است.  
**دی ر لی ک:** حیات، زندگی

**چلب:** خدا، الله، آفریننده.

**گزرسن:** صیغه‌ی دوم شخص مضارع استمراری با مفهوم غیر همان زمانی از مصدر گرمک در معنای گشتن.

**قول:** بند، چاکر، کارمند. کلمه‌ی غلام در فارسی شکل تغییر یافته‌ی قولوم ترکی است. نامی است که از سوی ترکان در عهد سامانیان به گبران و بومیان ایرانی داده شد. از همین کلمه است: قوللوق در معنای چاکری و خدمتکاری که در عهد قاجار در معنای «خدمت دولتی» به کار می‌رفت.

**سانورسن:** صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع استمراری از مصدر سانماق در معنای به حساب آوردن و شمردن.

**برگردان فارسی:** همه‌ی زندگی از آن شیخ طریقت است، خدای را بشناس دنبال چه هستی؟ شیخ بنده‌های خود را می‌خواهد. تو شیخ را چه حساب می‌کنی؟

## بیت ۲۸:

نه اوغوردور، نه اوغوردور، چلب آنزاپنداقی غیرماق،  
قولاغون آج، قولاغون آج، بولاکی آندا دولارسن.

اوغور(Ugur): سعادت، خوشبختی، منشأ خیر و نیکی.

**چلب:** خدا. رک. بیت ۲.

قی غیرماق: صدا زدن، آواز دادن.

بولا: (بو + ولا). شاید، مانا.

**برگردان فارسی:** چه سعادتی است، چه سعادتی که به زبان خدا جاری شوی. گوش فرا ده، گوش فرا ده، شاید سرشار از آن بشوی.

## -۴-

**بیت ۲۹:**

اگر گئی دور قاری نداشی و قسا عی اووز،  
اووزن عی ولدا سنه بودور قی لاووز.

**گئی:** خوب، نیک، بهتر، شایسته. در ترکی غربی امروزی به صورت: یئی (در آذربایجان و بوسنیا و مونته‌نگرو)، بی (در آسیای صغیر و بلغارستان) به کار می‌رود. این واژه ترکی الاصل از روزگاران بسیار کهن به فارسی نیز وارد شده است. عجم‌ها این لفظ را در آغاز اسمی شاهان خود به کار برده‌اند. نظیر: کیکاووس، کیقباد و غیره.

**قاری نداش:** (قارین + داش). برادر. واژه‌ی قارین در معنای شکم و داش که صورت کهن آن طاش بوده، پی‌افروزدهای است که معنای همراهی دارد. مثلاً در یولداش (= همراه)، خیلتاش (= هم قبیله)، دویغوداش (= هم احساس) و جز آن.

**قی لاووز:** راهنمای رهبر و کسی که رهبری معنوی و روحی اشخاص را داشته باشد.

**برگردان فارسی:** برادر تو خواهی نیک باشد خواهی بد، در این راه دراز راهنمای همراه تو است.

**بیت ۳۰:**

چوبانی برک دوت، قورتلار او کوشدور،  
ائشیت مندن قارا قوزوم، قارا قوز.

**چوبانی:** حالت مفعولی کلمه‌ی چوبان. این کلمه در فارسی به دو صورت شبان Shobān و چوبان وارد شده است. کلمه‌ی چوبان منشأ مفعولی دارد و از طریق ترکی به فارسی وارد شده

است. اما صورت شبان مستقیماً از مغولی وارد فارسی گشته است. هر دو شکل از یک لفظ واحد اخذ شده‌اند.

**اوکوش:** بسیار، زیاد، شدید و سخت.

**برگردان فارسی:** چوپان را سخت به پا که گرگان درنده‌اند، بشنو از من ای برده‌ی سیاهم،  
برده‌ی سیاه.

بیت ۳۱:

اگر تاتسان، اگر رومسان، اگر تورک،  
زبان بی‌زبانان را بی‌اموز.

تات: فارس، عجم، غیر ترک ساکن ایران، گبر و مجوس. در این بیت معنای نخستین مراد است.

تورک: شجاع، قوی، نیرومند، خوش سیما، ستاره‌ی جنگ (بهرام)، قوم ترک زبان. در این بیت معنای فرجامین مراد است.

-۵-

بیت ۳۲:

دانی چرا به عالمی القیز سنی سورمن،  
چون در برم نیایی، اندر غمت اولمن.

القیز: تنها، فقط

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

سورمن: صیغه‌ی مضارع اخباری از مصدر سئومک در معنای دوست داشتن

اولمن: صیغه‌ی مضارع اخباری از مصدر اولمک در معنای مردن.

بیت ۳۳:

من یار با وفایم، بر من جفا قیلورسن،  
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیلرمن.

قیلورسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر قیلماق در معنای انجام  
دادن.

دیلرمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دیله‌مک در معنای طلب و  
آرزو داشتن.

بیت ۳۴:

روی چو ماه داری من شاد دل از آنم،  
زان شکر لبانت بیر اوپگنک دیلر من.

**اوپگنک:** بوسه. از مصدر/اوپمک (=بوسیدن).

### بیت ۳۵:

تو همچو شی رستی، داخی قانی جم ای چرسن،  
من چون سکان کوی ت دنال عتو گزمن.

**داخی:** ادات تأکید که بر سر کلمات و جملات شرطی می‌آید.

**قانی جم:** حالت اضافی کلمه‌ی قان که در فارسی «خون» شده است.

**ای چرسن:** صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر/یچمک (=نوشیدن).

**گزمن:** صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر گرمک (=گشتن).

### بیت ۳۶:

فرمای غمزهات را تا خون من نریزد،  
ور نی سنی ن آلی ندن من ی ارغوی ا باری رمن.

**سنی ن:** حالت مفعول<sup>۱</sup> عنه ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

**آلی ندن:** حالت اضافی و مفعول<sup>۱</sup> عنه اسم آل (=دست).

**ی ارغو:** حکم و رای رسمی محکمه.

**ی ارغوی ا بارماق:** به جزای خود رسیدن، تسلیم حکم شدن.

### بیت ۳۷:

هر دم به خشم گویی، بارغی ل منی جم قاتی مدان،  
من روی سخت کرده، نزدیک تو دورورمن.

**بارغی ل:** صیغه‌ی امر تأکید از مصدر بارماق (=وارماق): رفتن. رک. بیت ۳.

**قاتی مدان:** حالت مفعول<sup>۱</sup> عنه و اضافی از اسم قات (=نزدیک).

دورورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دورماق (= ایستادن).

بیت ۳۸:

روزی نشست خواهم <sub>ی</sub>القی <sub>ز</sub>سنی <sub>ن</sub>قاتی <sub>ن</sub>دا،  
هم سن چاخی را <sub>ی</sub>چرسن، هم من قوپوز چالارمن.

چاخی‌ر: شراب، می با معناهای مجازی آن.  
قوپوز: ساز مقدس عاشیق‌های ترک که الاهی‌ها و سرودهای مذهبی را به آهنگ آن ترنم کنند.

چالارمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر چالماق (= نواختن).

بیت ۳۹:

آن شب که خفته باشی مست و خراب شاهاء،  
نوشی ن لبت به دندان قی <sub>ی</sub>- قی <sub>ی</sub> توتورمن.

قی <sub>ی</sub> - قی <sub>ی</sub>: ظالمانه، غدارانه.

توتورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر توتماق (= گرفتن، گاز گرفتن).

بیت ۴۰:

روزی که من نبی نم آن روی همچو ماشت،  
جانا نشان کویت از هر کسی سورورمن.

سورورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سورماق (= پرسیدن و سؤال کردن). از همین مصدر کلمه‌ی سراغ (= پرسش) به فارسی وارد شده است.

بیت ۴۱:

ماهی چو شمس تبریز غی بیت نمود گفتند،  
از دیگری نپرسی‌ده من سؤیله‌دی‌ه آری‌رمن.

من: ضمیر منفصل اول شخص مفرد. رک. بیت ۵.  
سؤیله‌دی‌ه: صیغه اول شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر سؤیلماک (=گفتن، باز گفتن).  
آری‌رمن: صیغه‌ی اول شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر آراماق (=جستجو کردن).

- ۶ -

بیت ۴۲:

مرا باری ست ترک جنگجویی،  
که او هر لحظه با من باغی بولنای.

باغی: دشمن.

بولنای: بشود.

بیت ۴۳:

هر آن نقدی که جنسی دید با من،  
ستاند او زمان تا چاغی بولنای.

چاغی: تام و تمام و کامل.

بیت ۴۴:

بنوشد چاخی ر و آنگه بگویید:  
تالالا، تالاتالارلام تالاتای.

چاخی ر: می و شراب.

تالالا: اشاره ملیح به مصدر تالاماق در معنای یغما کردن و جمع کردن و به دندان  
گزیدن.

بیت ۴۵:

گل ای ساقی، غنی‌متدی‌ر بودم نای،  
که فردا کانداند که نه بولغای.

گل: فعل امر از مصدر گلمک (= آمدن).  
غنی‌متدی‌ر: غنیمت است.

بیت ۴۶:  
الا ای شمس تبریزی نظر قیل،  
که عشقت آتش است و جسم ما نای.

-۴-

بیت ۴۷:

ای ترک ماھ چهروھ چه گردد که صبح تو،  
آنی به کلبهی من و گویی که: گل برو!

برو: (= بری) نزدیک و نزدیک‌تر.

بیت ۴۸:

تو ماھ ترکی و من اگر ترک نیستم،  
دانم من این قدر که به ترکی ست آب: سو.

ماھ ترک: خوش سیما.

ترک: ترک دومی در مصraig اول در معنای مجازی این کلمه یعنی ماھ چهروھ و زیبا رخ و  
سفید پوست به کار رفته است. رک. بیت ۳۶.

بیت ۴۹:

ای ارسلات، قیلیچ مکش از بهر خون من،  
عشقت گرفته جمله‌ای اجزام مو به مو.

ارسلان: شیر

قیلیچ: تیغ، شمشیر. قیلیچ کشیدن در فارسی کنایه از خونخواهی و گردن افزایی است.

## -۸-

بیت ۵۰:

ماه است نمی‌دانم خورشید رختی‌ا نه،  
بو آی‌دری‌لیق او دونا نتیجه جی‌گری‌می‌ا نه؟

بو: صفت اشاره به نزدیک.

آی‌دری‌لیق: جدایی

او دونا: حالت اضافی و مفعول به از اسم/ود (=آتش).

نتیجه: چگونه.

ی‌انا: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مضارع التزامی از مصدر یانماق در معنای سوختن و آتش گرفتن و کباب شدن.

بیت ۵۱:

مردم ز فراق تو، مردم که همه دانند،  
عشق او دنهان او لماز، ی‌انا دوشی‌جک جانه.

اولماز: نباشد

دوشی‌جک: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مستقبل از مصدر دوئسمک (=افتادن و در گرفتن).

بیت ۵۲:

سودای رخ لی‌لی، شد حاصل ما خی‌لی،  
مجنون بی‌گی واوی‌لی، اولدومی‌ئنه دی‌وانه.

بىگى: کيىمى، ادات تىشىبىه.

ىئنه: باز ھم، دىگر بار

بىت ۵۳:

صد تىر زند دلدوز، آن ترک كمان ابرو،  
فتنهلى الاكۈزۈل چون اوى خودان اوى انه.

الاڭۈزۈل: چىمانى بە رىنگ روشن.

الاڭۈزۈلەم من بۇ ائىلنەن گىندرىسىم

زلف پرىشانىم قال ملول - ملول!

- قاراجا اوغانان

اوىخو: خواب.

اوىانا: بىدار بىشىد.

بىت ۵۴:

اي شاه شجاع الدىن، شمس الحق تبرىزى،

رحمتىدان اگر نولا بىر قطە بىزە دانە؟

نولا: (مخفف نە / ولار) چە شىد.

## واژه‌ی «ترک» در دیوان فارسی مولوی

مولوی رومی در دیوان فارسی خود، مخصوصاً آنجا که از استاد و مرشد خویش محمد بن علی شمس تبریزی یاد می‌کند، واژه‌ی ترک را به کار می‌برد. اغلب، این اسم را متضاد با هندو می‌آورد. در بسیاری از این ایات منظور وی از ترک، شمس تبریزی و قصدش از هندو، خود وی است که به گفته‌ی خویش:  
اصلم ترک است اگر چه هندی روی.<sup>۴۳</sup>

ما ابیاتی را که در آنها این واژه به کار رفته است، از چاپ دیوان کبیر (بیدع الزمان فروزانفر) بدون هیچ گونه توضیحی، در این کتاب می‌آوریم. پایی هر بیت شماره‌ی جلد و صفحه‌ی نشر فوق را نیز می‌دهیم. پژوهش در معناهای مختلف این کلمه در ادبیات داده شده، خود فرصتی و مجالی دیگر می‌خواهد و اینک باب پژوهشی نوین فرا روی مولوی پژوهان باز می‌شود:

گر ترک است و تاجیک لست، به او لین بندۀ تزدیک لست،  
چو جان با تن، ولکن تن بینه همچوچ مرجان رلا.

ج ۱، ص ۴۳

و فسط ایم کرد سحرت،

## ای ترک نوده هندوی سرلا.

ج ۱، ص ۷۵

در عشق بدل شود حمه چیز،

ترکی سازند ارم سرلا.

ج ۱، ص ۸۰

ترک و هندو مست و بدستی همی کردند دوش،

چون دو خصم خونی مهد دل دوزخ سرلا.

گه به پایی همدگر که چون مجرمان معرف،

می فقادندر بزرگی جان سپار و تن فدلا.

باز دست همدگر بگرفته آن هندو و ترک،

هر دو در رو می فقادندر پیش آن مه روی ما.

یک قبح پر کرد شاد و داد ظاهر آن به ترک،  
 وزخان با یک قبح می گفت: هندو را بیا.  
 ترک را تاجر پسر کیان لقب دادم ترا،  
 بر سرخ هندو نخاده دل غ، کین کفرست، ها!

ج ۱، ص ۹۸

شب رفت و هضم تمام نشد ما جرا من،  
 نچار گشتنی سست تماصر با جرا.  
 لام چین نماید کینک تمام شد،  
 چون ترک گوید «اشپو» مرد رو نده را.  
 اشپوی ترک چیست که ترددیک منزلی،  
 تاگرمی و جلدست و قوت دهد ترا.

چون راه رفیعت است، توفیق هدایت است،  
 چونت «فق» کند که بیا حنگمه اندرا آ.  
 صاحب مردمت است که جاش دینه نیست،  
 لیکن گرت بگیرد ماندر در ابلده.  
 بر ترک ظن به ببرد متهم کمن،  
 مستیز همچو هندو، بشتاب همراه.

ج ۱، ص ۱۲۴

ترک و رومی و عرب گر عاشق است،  
 همنزبان اوست لین باشگ صوراب.

ج ۱، ص ۱۸۵

عجب ای ترک خوش گنگ لین چه رنگ است،

عجب ری چشم غماز، لین چه شیوه است؟!

ج ۱، ص ۲۰۷

تو چه پرسیش که چونی و چگونه است دلت،  
منزل عشق از آن حال که پرسید، گذشت.  
آن، چه روی است که ترکان همه هندوی وی لند؟  
ترکت از غم سودار وی از چند گذشت.

ج ۱، ص ۲۴۴

هندوی ساقر دل خویشتم که بزم ساخت،  
تا ترک غم نتازد امروز طور نیست.

ج ۱، ص ۲۶۷

شمر بیرز شاه ترکان است،  
رو به صحر که شه به خرگ که نیست.

بیکاه شد، بیکاه شد، خورشید لندر چاد شد،  
خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد.

روزی سست لندر شب نخان، ترکی میان هندوان،  
شب ترکتازی ها بکن، کان ترک در خرگاه شد.

گر بو بری زین روشنی، آتش به خواب لندر زنی،  
کرز شب روی و بندگر زهره حریف ما شد.

جان های باطن روشنان شب را به دل روشن کنان،  
هندوی شب غرہ زنان کان ترک در خرگاه شد.

ای شمس تبریزی که تو از پرده‌ی شب فارغز،  
لا شرقی ولا غربی، اکنون سخنگو قاه شد.

آن کو به غصب و دزدی **لَهْنَكَ** پاییز کند،  
از داد و داور عاقبت اشکنجه های غز خورد.<sup>۱</sup>

ترک آن بود کنزیم او دیه از خراج لین بود،  
ترک آن نباشد کن طمع سیر هر قوتوز خورد.

ج، ۲، ص. ۵.

خیال ترک من هر شب صفات ذات من گردد،  
که نفی ذات من دروی همه لثبتات من گردد.

خمش! چندان بناشد که تا صد قرن لین عالم،  
در لین همیحای من پیچید بر لین همیحات من گردد.

ج، ۲، ص ۲۱ و ۲۲

**بسی حرج که سیمه باشد، در او ترکی چو مه باشد.**

<sup>۱</sup> اشاره به حدیثی که گوید: خداوند بر هر قومی غصب کند، ترک را بر او چیره می سازد.

چه غم داری تو از پیری چو اقبالت جوان باشد؟

ج ۲، ص ۲۶

ز ترکستان آن دنیا بنه ترکان زیبارو،  
به هندستان آب و گل به امر شخمریار آمد.

ج ۲، ص ۲۷

آن ترک که آن سال به یغاش بیدمن  
آن رست که امسال عرب ولار برآمد.  
شمشحق تبریز سیده سرت گنوئید،  
کن چرخ صفت آن مه انوار برآمد.

ج ۲، ص ۶۰، ۶۱

مرغان! که کنون از قفص خوش جداید،  
رخ باز نمایند و گنوئید کجا ؟

ای کنگ بر زادید چود مرگ رسیدید،  
 این زلان ثانست، بر زائید، بر زائید.  
 گر هندوی گر ترک بر زادید دوم بار،  
 پیدا شود آن روز که رو بند گشائید.  
 در کنک سزیدیت به شمشق تبریز،  
 والمه که شمش خاصیت روز سزاید.

ج ۲، ص ۶۹

شب شد و هنگام خلوتگاه شد،  
 قبله عشق روی ماه شد.  
 مه پرستان! ماه خنیدن گرفت،  
 شب روان! خیزید، وقت راه شد.

هندوان خرگاه تن را رو فستند،  
ترک خلوت دید و در خرگاه شد.

شمر بزیرنی بیامد در میان،  
راهن معنی راسخن کوتاه شد.

ج ۲، ص ۱۶۴

زان بکه ترک شادی و هندوی غم رسید،  
آمد شدی است دلیم و راهی است نپدید.

ج ۲، ص ۱۹۰

ترک فله گاو را بر سر گردون ببست،  
کردند ا در جهان: کی به سفر می رو؟  
جامه کبود آسمان کرد ز دست قص،

این قدرش نهم نزک به قدر می رود.  
خاک دهان خشک را رعد بشارت دهد،  
کابر چو مشک تقا بحر مطہر می رود.  
پنهان بروان کن زگوش عقل و بصر را پوش،  
کان صنم حله پوش بجهه بشر می رود.  
جان سوی تبریز شد در هوسر شمر دین،  
جان صدف است و سوی بحر گهر می رود.

ج ۲، ص ۱۹۶

ای عشق هزار نام خوش جام،  
فرهنگ ده هزار فرنگ.  
بر صورت با هزار صورت،

## صورت ده ترک و رومی وزنگ.

ج ۳، ص ۱۴۱

بانگ زدم نیم شبان «کیست درین خانه‌ی دل؟»  
گفت: «منم کز رخ من شده و خورشید بخل.»  
داد سر رشته به من، رشته‌ی پر قنه و فن،  
گفت بکش تا بکشم، هم بکش و هم گمل.  
هافت لز آن خرگه جان، صورت ترکم به لز آن،  
دست ببردم موی او، دست مر از دکمه: بخل.  
هست صلح دل و دین صورت آن ترک یقین،  
چشم فروم اول و بین، صورت دل، صورت دل.

ج ۳، ص ۱۴۷

ترکی همه ترکی کند، تاجیک تاجیکرند،  
من ساعت ترکی ثوم یک سخن تاجیکردم.

ج ۳، ص ۱۷۶

چه رومی چهرگان دارم، چه ترکان نخان دارم؟  
چه عیب است از هلدو و رانم نمی دارنم.  
هلدو را پرس آخر از آن ترکان حیران کن،  
کن آن حیرت هلدو و رانم نمی دارنم.  
دلم چون تیر می پرده کمان تن همی غرد،  
گرگ آن دست و بازو رانم نمی دارنم.  
رها کن حرف هندو را بین ترکان معنی را،  
من آن ترکم که هندو رانم نمی دارنم.

بیاری شمر تبریزی مکن سگنیں دلی با من،  
که با تو سگ و لؤلورانی در نم نمی در نم.

ج ۳، ص ۲۰۷

گه ترکم و گه هندو، گه روس و گه زنگی،  
از نقش تو است ری جان اقرارم و انخارم.  
تبریز دل و جانم با شمر حق راست رینجا،  
هر چند به تن رکنون تصمیع نمی آدم.

ج ۳، ص ۲۱۷

ری طبل زنان نوبت ما گشت بکوید،  
وی ترک برون آگه به خرگاه ر سیدیم.

ج ۳، ص ۲۲۳

بوی خم راش خلق را در کوزه‌ی هفتانع کرد،

## شد هزاران ترک و رومی بند و هندوی خنم.

ج ۳، ص ۲۸۴

مرا راه صواب بر بود کم شد،  
از آن ترک خطای سر من چه دار نم.  
شجی بر بود ناکه شمس تبریز،  
زمیکتا دو تای سر من چه دار نم.

ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۴۸

چیزی مکوکنخ نخ از خریده ام،  
جان داده ام و لیک جگ از خریده ام.  
از چشم ترک دوست چه تیری که خورده ام،  
وز طاق ابرویش چه کماز خریده ام.

کردم قران به نختر تبریز، شمس دین،  
بیرون زهر دو قرن قران خردیده ام.

ج ۴، ص ۴۷

هزار گونه بلکنم به هر رسم که برد،  
رمی که آن به سوی توست، ترکتاز کنم.

ج ۴، ص ۵۷

براق عشق گرندم که تا به دور ابد،  
به سوی طردهی هندو به ترکتاز روم.

ج ۴، ص ۶۹

آن سو مرد لین سو بیا، ری گلبن خداران من!  
ری عقل عقل من، ری جان جان جان من!  
الصبر مفتاح الفرج، الصبر معرج للدرج،

الصبر تیاق لحرج، ری ترک تازی خوان من.

ج ۴، ص ۱۱۰

چون مسْت زمی گشته شمشیر لد بستان،  
هندو بک هستی را ترکانه تو ینگ کن.

ج ۴، ص ۱۵۴

ترکی کند آن صبح و گوید،  
با هندوی شب به خشم: سن سن!  
ترکیست به از خراج بلغار،  
هر سن سن تو هزار ره زن.

ج ۴، ص ۱۸۴

من کجا شعر از کجا لیکن به من در مردم،  
آن یکی ترکی که آید هی بگویم: کیم سن؟

ج ۴، ص ۱۹۹

چشم بکشید بسند لازورای و هم و روح،  
لئن بر ترک طرازی کرد ناز راستین.  
شاه تبریزی کریمی روح بخش کاملی،  
در فرلازی در وصال و ملک باز راستین.

ج ۴، ص ۲۱۷

ترک ساقرگشت، درده کس نماند،  
گرگ ماذ و گوسفند و ترکان.

ج ۴، ص ۲۳۴

ای طبع رو سیاه سوی هند باز رو،  
وی عشق ترکت ز سفر سوی هند کن!

ج ۴، ص ۲۵۴

وارطه برخاستگی کر نفی ترک عشق،  
 پیش شستی به لطف کای چلبی کیم سن؟  
 چشم شدی غیب بین، گر نظر شمس ردن،  
 مختر تبریزیان بر تو شدی غمزه زن.

ج ۴، ص ۲۷۶

به صلح آمد آن ترک تند عربده کن،  
 گرفت دست مرگفت: تازی یاری یغاسون.<sup>۱</sup>  
 سوال کردم از چرخ و گردش کژاو،  
 گزید اسب که: رها کن حدیث بر سر و بن.  
 گبکنیش که: چرا می کند چنین گردش؟

<sup>۱</sup> خدا جزا دهاد!

گفخت: هیزرم تر نیست بر صدراع تو<sup>۱</sup>تون.  
 بلند حمّستی و چشم‌تگ ترک مرار،  
 اگر تو واقع رازی بیا و شرح بکن.  
 نه چشم‌تگ خیسم ولیک رو تگ راست،  
 ز زگان دو چشم‌سم به سوی او ره کن.

ج ۲ ص ۲۷۹

همه شیران بدہ در حمله‌ی او چون سگ لگ،  
 همه ترکان شده زیبایی او را هندو.

ج ۵ ص ۶۵

خامش و دیگر مخوان بس بود این نزل و خوان،  
 تا به ابد روم و ترک برخورد از خوان تو.

<sup>۱</sup> توتون از مصدر توتمک (= شعله‌ور شدن) در معنای دود.

ج، ۵، ص ۷۹

ترکان پری چهره، نک عزم سفر کردند،  
یک یک به سوی قشق از غارت بیخانه.  
کی باشد کلین ترکان از قشق باز آیند،  
چون گنج پدید آید زین گوشه‌ی ویرانه.

ج، ۵، ص ۱۲۵

لین کیست چنین مست ز خمار رسیده،  
یا یار بود یا نبُر یار رسیده؟  
یا چشم‌هی خضرست روان گشته به لین سو،  
یا ترک خوش ماست ز بلغار رسیده؟

ج، ۵، ص ۱۳۰

شرط لاست برقراری با آهوی تماری،

ترک خط چو آمد، ری بس خطای توبه.

ج ۵، ص ۱۶۰

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،  
ز لکه مذراو هند را صورت ترک، گندرن

ج ۵، ص ۲۱۸

هست سماع او نظر، هست سماع او نظر،  
لیک مذلاند رای پسر، ترک زبان ارمنیز

ج ۵، ص ۲۲۷

مسلمان! مسلمان! مر ارتكی سست یغاییز  
که او صفحای شیران را بدراند به تھاییز  
کمان ار چون بجهش بله زد آسمان را دل،  
فرو افتد ز بیم او، مه وزهره ز بالایز

به پیش خلف نامش عشق و پیش من بلدی جان،  
بلد محنتی شیرین که جز بادی نیا سلی.  
چو او ر خدار بخساید نماد کفر و تاریکی،  
چو بعد خوش بگشاید نه دین ماند، نه ترسایز  
به ترک ترک اولی ترسیه رویان هندورل،  
که ترکان راست جانبازی و هندور راست لا لایز  
منم باری بحمد الله غلام ترک همچون مه،  
که مه رویان گردوفنی از لو دارند زیبایز  
صدابس کن حلبس کن منه هیزم بر لین آتش،  
که می ترسم که لین آتش بگیر دراه بالایز

در آمد ترک در خنگره، چه جای ترک، قرص مده،  
که دیده سست ای مسلمانان مه کردون در این پستی؟

ج ۵، ص ۲۴۱

چونا مت پارسی گویم کند تازی مرا لابه،  
چوتازی وصف تو گویم بر آرد پارسی زلاری.  
سان العرب والترک همانی کاسک المرا،  
فناول تقوه تغنى من رعساري و لیساری.

ج ۵، ص ۲۵۲

ج ۵، ص ۲۵۶

خمش کن کز ملد مت او بدان ماند که می گوید:  
زبان تو نبی دل نم که من ترکم تو هندویز

لین بوی که لرزلف آن ترک خط آمد،

در منگ تاری نی در غبر و لادن نی.

ج ۵ ص ۲۷۹

گر خش کنی راز عشق فهم شدی،  
و گر چه خلق همه هند و ترک و کردنی.

ج ۵ ص ۲۶۵

جان بر زبر همدگر رفتاده زمستی،  
محبون ختن غیب پر از ترک خایز  
مخذوم خداوندی شمر لمحق تبریز،  
هم نور زمینی تو و خور شید سمایز

ج ۵ ص ۱۸

کرزان طرف شنوارید بی زبان دل ها،  
نه رومی است و نه ترکی و نی نشابور من

۲۷۸، ص ۵

گر من لز اسرار عشق نیک دلنا بودمی،  
لذر آن یغ رفیق ترک یغ بودمی.

ور چشم خونی او بودمی من فته جوی،  
در میان حلقه های ثور و غوغای بودمی.

گر نه موج عشق شمر لدین تبریزی بدی،  
کو مرا برمی کشد، در قصر دریا بودمی.

۱۰۵، ص ۵

پیش آن چشم های ترکانه،  
بندواری و کمینه هندویز

۲۸، ص ۵

ترک سوار است بر لین یک قرح،

## ساغر دیگر بجهت قوش نوش.

ج، ۵، ص ۱۰۷

بخار است و همه ترکان به وسوی ییله رو کرده،  
که وقت آمد که از قشقق به ییله رخت گرداند.

ج، ۵، ص ۱۰۸

یک باغ پر از شاهدنی ترک و نه رومی،  
کاندر جحب غیب هزاران ختن آمد.

ج، ۵، ص ۱۱۴

ای فتنه‌ی لگنخنچه صد جان به هم آمیخته،  
ای خون ترکان رینخنچه با لویان بگردانخنچه.

ج، ۵، ص ۱۵۰

ای ترک چرا به زلف چون هندویم،

رومی رخ زنگنی خط پر چین مویر؟  
توان دل خود را به خط گم کردن،  
ترسم که تو ترکی و به ترکی گوینز

ج ۵، ص ۳۳۲

عشق تو بکشت ترکی و تازر را،  
من بنده‌ی آن شحید و آن غازر را.  
عشقت می‌گفت: کس ز من جان نبرد،  
حق گفت: دلا! رها کن لین بازر را.

ج ۵، ص ۷



بخش دوم.

ترکی سرایان

در تاریخ شعر ترکی



## ترکی سرایان

در تمام دوره‌ی خلافت عثمانی، در اغلب شهرهای بزرگ مستملکات عثمانیه خانقاہ‌های دراویش مولویه معروف به مولوی‌خانه وجود داشت. در هر خانقاہ شیخ مسندنشین بود که از میان دده‌ها انتخاب می‌شد. هر دردیش که می‌توانست چله‌ی هزار و یک روزه بنشیند، دده می‌شد.

مولوی‌خانه‌ها در واقع تجلی گاه شعر و موسیقی درویشی بود. در آن عهد از مولوی‌خانه‌ها، شعرای بزرگی چون شیخ غائب و موسیقی شناسانی مانند حسامی‌داده اسماعیل دده در آمدند.

پیروان تاریخ تشكل «مولوی‌خانه»<sup>۱</sup>ها و طرایق گوناگون مولویه مانند بکناشیه، گلشنیه، خلوتیه، باباییه، ملامتیه<sup>۲</sup> و جز آن سخن نخواهیم گفت، اما اشاره‌ی کوتاهی به سابقه‌ی «سماع و سرودخوانی» و یاد منابع مهمی را که آثار شعرای پیرو مولوی را در خود جمع کرده، بی‌فایده نمی‌دانیم:

مریدانی که پس از دیدار مولانا با شمس تبریزی اطراف او جمع شده بودند، او را به عنوان پیر و مرشد و حتی مظہر تام و تمام در افعال و صفات می‌شناختند. پس از وفات جلال الدین مولوی رومی، در زمان خلافت حسام الدین چلبی، دراویش هر هفته روز جمعه بعد از نماز جمعه به مثنوی خوانی می‌پرداختند. همین آداب بعدها به صور و ارکانی به نام مقابله تبدیل و تثبیت شد که سماع امروزی بازمانده‌ی آن ارکان است. این سماع در دو اثر معروف

<sup>۱</sup> در این باب رک. ماده‌ی مولویه از عبدالباقي گولپیتاری در اسلام انسیکلوبدیسی و نیز کتاب مولویه بعد از مولانا از همو که ترجمه‌ی فارسی آن از سوی انتشارات کیهان منتشر شده است.

<sup>۲</sup> فعالیت برخی از این فرقه‌ها در گسترش زبان ترکی در ایران تحسین انگیز بوده است. مثلاً فرقه‌ی گلشنیه که بانی آن روشنی دده خود تبریزی بوده است و فرقه‌ی باباییه که ۲۴ تن شاعر الاهی سرا در آذربایجان از همین فرقه برخاسته است.

رساله‌ی سپهسالار فی هناف خداوندگار اثر مجده فردون سپهسالار و هناف الماعرهن تأليف احمد افلاکی دده (که پس از آثار سلطان ولد، کهن‌ترین اسناد پیرامون مولوی است) نام برده شده است. نخستین رساله درباره‌ی «سماع مولوی» را جلال‌الدین ارغون چلی به نام اشارات البشاره در قرن هشتم تأليف کرده است.

نخستین مولوی خانه نیز بالافصله پس از وفات مولانا توسط علم‌الدین قیم‌بکی از امرای سلجوقی در جوار مقبره‌ی مولانا ساخته شد که سلطان ولد در ترجیع‌بند و غزلی از آن یاد می‌کند.<sup>۱</sup> بدین گونه هواخواهان و پیروان و شاگردان مولوی در مرکزی دور هم جمع می‌شندند و به ذکر و ورد می‌پرداختند.

این تجمع به تدریج در دیگر مناطق و شهرهای بزرگ ترکنشین نظیر سیواس، ارضروم، تبریز و جز آن نیز شایع و رایج شد و چنان گسترش یافت که به سرعت از قونیه تا سلطانیه را در بر گرفت، و در تاریخ ادبیات ترکی پس از قرن هفتم به این سو، نقشی عظیم یافت و آثار منظوم گرانبهایی به تبعیت از دیوان ترکی مولوی و سلطان ولد سروده شد که بی‌گمان ذکر تنها گزیده‌ای از همه‌ی آمها، احتیاج به تسوید مجلدات متعدد خواهد داشت. از آنجا که ما را در این جلد از دوره‌ی مجلدات «سیری در اشعار ترکی» بنا بر اختصار است، اینک برخی از منابع شرح احوال شعرای ترکی سرای پیرو مولوی و خالقان آثار ادبی «مولویه» سرا را می‌دهیم.

نامهای این منابع را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده‌ایم. نگارنده بسیاری از این آثار را خود دیده است. برخی را هم که به نقل از منابع مطالعه‌ی تاریخ ادبیات ترکی نقل کرده، با ذکر منبع در پاورقی، در این سیاهه گنجانده است.

<sup>۱</sup> سلطان ولد. دیوان، نشر فریدون نافذ اوزلوق، آنکارا، ۱۹۴۱، ص ۹ و ۸۵.

## منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه

**اسرار العارفین و سراج الطالبین:** اثر درویش علی بن اسماعیل آنبارچیزاده متوفی در ۱۱۲۸ ه از این اثر نسخه‌ی خطی منحصر به فردی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حکیم اوغلو علی‌پاشا به شماره‌ی ۷۱۱ محافظت می‌شود. مؤلف کتاب، از آثاری نظیر مناقب‌العارفین و مناقب سپهسالار سود جسته و کتاب خود را با ذکر مولوی آغاز کرده است و به شرح حال دراویش و شعرای ترکی سرای فرق و طرایق مختلف مولویه تا زمان خود پرداخته است.

**اسرار دده تذکره‌سی:** تأثیف محمد اسرار دده متوفی در سال ۱۲۱۱ ه فرزند محمد بیدلان که پس از اتمام چله‌نشینی در مولوی‌خانه‌ی گلالاتی استانبول سراسر عمر خود را نزد غالب دده شیخ همان تکیه به سر آورد و در ۴۹ سالگی بدرود حیات گفت.

بدان گونه که در مقدمه‌ی گوید شیخ او غالب دده برخی از اشعار شعرای مولویه را گرد آورده و مجموعه‌ای ترتیب داده، آن را به اسرار دده بخشیده و امر کرده است که مجموعه‌ای به صورت تذکره‌ای مفصل در آورده. وی نیز نام شعرها به ترتیب الفبایی تنظیم کرده، شرح احوال آنان را نوشته و نمونه‌هایی از آثارشان را هم داده است. از منظومه‌ای که در پایان کتاب آورده، پیدا است که اثر را در سال ۱۲۱۱ ه به فرجام رسانده است. سه نسخه‌ی خطی از این تذکره تاکنون بازشناخته شده است که هر سه در استانبول، نخستین در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول به شماره‌ی ۸۹، دومی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت اندی به شماره‌ی ۱۰۹، سومی در کتابخانه‌ی ملت به شماره‌ی ۸۵۶ مضبوط است. شعرایی که در این تذکره یاد و آثار آنان آمده است عبارتند از<sup>۱</sup>:

**الف:** آدم دده، آغازاده، محمد دده، احمد دده، منجم باشی، انیس رجب دده، انسی مصطفی دده، اخی صادق، انسی درویش، آرامی درویش، احمد درویش، احمد آنی درویش، ادیب درویش، اویس درویش.

**ب:** بوستان چلبی، بوستان ثانی، برهان الدین چلبی، بدرالدین چلبی، بقایی درویش، پری درویش، پروانه درویش، پیری درویش.

**ت:** توکل دده، تابع درویش، طالب درویش.

**ث:** ثاقب دده، ثنایی درویش.

**ج:** جلال ارغون، جمال چلبی، جنونی دده، جوری دده.

**ح:** جاتی درویش، حجازی درویش، حسام درویش، حاسب درویش، حافظ درویش، حزین درویش، حالتی درویش، حلمی درویش، حبیبی درویش، حافظ درویش، حافظ دده.

**خ:** خضر پاشا، خسرو چلب، خضر بیگ، خدایی دده، خالص احمد دده، خضر حمدی دده، خلوصی درویش.

**د:** دیوانه سلطان، دالی دده، دانشی دده، داود دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش درویش عثمان سینه چاک، درونی درویش، دشتی درویش.

**ذ:** ذهنی دده صالح، ذوالنونی دده، ذهنی نجفازاده درویش، ذهنی درویش حسن.

**ر:** رسوخی دده، رحمت الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب درویش، رسما احمد دده.

**ز:** زین الدین، زهدی یوسف دده.

**س:** سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعیدا دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی درویش، سروری درویش، سامی درویش، سوزی درویش.

**ش:** شاه چلبی، شاه محمد چلبی، شاهدی دده، شهودی دده، شفایی دده، شیخی دده، شیخ شیخی دده، شکیب دده، شمعی دده، شیدا درویش، شوری درویش، شهلا درویش، شانی درویش، شفیعی درویش، شهیدی درویش، شناسی درویش، شیدا درویش.

**ص:** صبحی دده، صایب دده، صدری دده، صفائی دده، صفائی الله دده، صابر دده پارسا، صدقی دده، صادق دده، صافی احمد دده، صمتی درویش، صدقی دده، صنعت الله درویش، صفائی درویش، صاحب درویش، صفائی درویش، صفائی درویش.

**ض:** ضمیری درویش، ضعفی دده.

**ط:** طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالبی دده، طالب دده، طریقتی امیر دده.

**ع:** عباپوش سلطان، عالم امیر، عادل افندي، عبدالحليم عارف حاجی، عبدالوهاب همدانی، عبیدالله دده، عرضی دده، علمی دده، علیشی درویش، عرشی درویش، عزلتی درویش، عزمی دده، علمی درویش.

**غ:** غربی سدی اوبکر، غالب دده، غوصی احمد دده، غربی درویش، غانم درویش، غدایی دده.

**ف:** فرخ چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده، فنایی دده، فقری دده، فصیح درویش، فنی درویش، فوری درویش، فراقی درویش، فیضی درویش، فوضی درویش، فرخی درویش.

**ق:** قاری شیخ احمد الوفایی، قاسم دده.

**ک:** کمال احمد دده، کریم دده، کاتبی درویش، کلخانی علی دده، گناهی درویش، گنهی دده، کلامی درویش، کاملی درویش.

**ل:** لقمانی دده، لطفی محمد دده، لالی دده، لسانی درویش، لبیب درویش.

**م:** محمد تبردار، محمد قیمی دده، ملامی دده، محرومی دده، میال درویش، مذاقی درویش، مظلوم درویش، معنوی درویش، معنوی قوبیوی مخلص دده، مونس درویش.

**ن:** نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نابی عثمان دده، نطقی ددن، ناصر عبدالباقي دده، نهجی درویش، نجاتی درویش، نگاهی درویش، نطقی درویش، نیازی درویش، نور درویش، نیاز درویش، نیر درویش.

**و:** وفایی دده، وجی دده، وهبی قدیم درویش، وهبی درویش، واشق درویش.

**ه:** همدی دده، هیئتی درویش.

**ی:** یوسف سینه چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین درویش، یحیی افندی.

**ترجمه‌ی رساله‌ی سپهسالار:** ترجمه و تأییفی است از روی رساله‌ی سپهسالار به مناقب خداوندگار که به دست مدحت پهاری حسامی انجام پذیرفته و در سال ۱۳۳۱ ه چاپ شده است.

**تذکره‌ی مجالس روم:** تأثیف غریبی شاعر عهد شاه طهماسب صفوی که یاد او در مقدمه گذشت. وی اثر خود را با ذکر مولوی شروع می‌کند و ضمن دادن شرح احوال شعرای آسیای صغیر بسیاری از مولوی سرایان را نیز نام می‌برد. در نسخه‌ی خطی موجود شرح حال و آثار مولویه سرایان زیر آمده است:

۱. مولانا جلال الدین رومی.	۲. مولانا شیخی.	۳. حمزی.	۴. مولانا احدی.
۵. نظامی چلبی.	۶. روشی دده.	۷. مولانا حسن.	۸. احمد پاشا.
۹. سجودی.	۱۰. جم سلطان.	۱۱. سعدی چلبی.	۱۲. سوزی.
۱۳. جعفری مذاح.	۱۴. جعفری چلبی.	۱۵. صافی.	۱۶. قرمی حمزه.
۱۷. امیر چلبی امیر ری.	۱۸. درونی.	۱۹. مولانا صفی.	۲۰. روانی.
۲۱. دواعی.	۲۲. نشانی.	۲۳. مهری.	۲۴. آفتتابی (قیز).
۲۴. صنی چلبی.	۲۷. هلالی.	۲۸. اسحاق چلبی.	۲۹. نجومی.
۳۰. مولانا قندی.	۳۱. شیخ ابراهیم گلشنی.	۳۲. درویش علی اصولی.	۳۳. بابا دراز شوقی.
۳۸. اشتیاقی.	۳۹. سری ری.	۴۰. مآلی.	۴۱. اسلام اوغلی سلیمانی بی‌سک جدی‌دی.
۴۳. علی‌بی‌سک ضعیفی.	۴۴. آهی.	۴۵. فوری.	۴۶. عبدالعلی افندی حلمی.
۴۷. مولانا حسن خلیفه جمیلی.	۴۸. شاهدی دده.	۴۹. حکیمی.	۵۰. لطف‌الله چلبی (غباری).
۵۱. لطیفی.			

**ترجمه‌ی ثوّاقب:** اثر دریش محمود از مریدان شیخ عبداللطیف ابن سنان که به اشاره‌ی شمعی شارح مشنوی در سال ۱۰۰۰ هـ. آن را در قونیه به سر آورده است. اثر بر اساس کتاب ثوّاقب المناقب اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی ترجمه و تأليف شده است.

**ثوّاقب المناقب:** اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی که توسط درویش سنایی خلیل (م. ۹۵۰ هـ) با بسیاری تعدیلات و افزوده‌ها به ترکی ترجمه و تأليف شده است. در این کتاب اول شرح حال خود مولانا از ولادت تا وفات، سپس فرزندان و مریدان و شعرای پیرو وی یاد شده است.

**حدیقة الجوامع:** تأليف حافظ حسین ایوان سرایی (م. ۱۲۰۱ هـ) که در اصل درباره‌ی جوامع و مساجد استانبول و شرح احوال بانیان خیرخواه آن تأليف شده است. آگاهی‌هایی نیز درباره‌ی مولوی‌خانه‌ها و شرح احوال مشایخ آنان آورده است. این اثر در سال ۱۲۸۱ هـ در استانبول چاپ شده است.

**رساله‌ی سپهسالار به مناقب خداوندگار:** اثر مجذ الدین فیض‌الدن بن احمد سپهسالار سلجوقی (م. ۷۱۲ هـ) در شرح احوال مولوی است که از سوی فرزندش شرح حال ادیو عارف چلی (م. ۷۲۰ هـ) و شمس الدین عابد چلی (م. ۷۳۹ هـ) چند درویش دیگر بر آن افزوده شده است.

**سفنه‌ی نفی‌سه فی مناقب المولویه:** تأليف ثابت مصلحی دده (متوفی در ۱۱۴۸ هـ) از مریدان محمد دده شیخ تکیه مولویه در شهر آدرنه که در سال ۱۱۰۲ هـ خود به مرشدی و شیوخیت در مولوی‌خانه‌ی کُناهیه نایل شد و تا دم مرگ خود ۴۶ سال از مریدان دستگیری کرد. مقبره‌اش هم اکنون در تکیه کناهیه است.

وی علاوه بر دیوان به سیاق اشعار مولوی، تذکره‌ی نامبرده در بالا را دارد که در ۳ جلد به فرجام آورده است. در جلد اول از چلبی‌ها که از نسل مولوی بر جای مانده‌اند، در جلد دوم از مشایخ مولویه در جلد سوم از دراویش مولویه سخن رانده است. هر سه جلد این کتاب در سال ۱۲۸۳ ه در مصر چاپ شده است. جلد اول ۲۶۸ ص، جلد دوم ۲۳۳ ص، و جلد سوم ۱۴۴ ص است.

**سماع خانه‌ی ادب:** تألیف علی انور که در سال ۱۳۰۹ هـ. در استانبول تأثیف و در همان جا چاپ شده است. سمعا خانه‌ی ادب در واقع چکیده‌ای از اسرار دده تذکره‌سی است. این تذکره نیز به ترتیب الفبایی تنظیم شده است. شاعران مولویه‌سرا که در این تذکره نام برده می‌شوند عبارتند از:

آ: آدم دده، آغازاده محمد دده، احمد دده، ائیس رجب دده، اخی صادق، آرامی، آنی.

ب: برهان الدین، بقایی، برقی.

پ: پیری.

ت: توکلی دده، تابع، تایب.

ج: جلال ارغون، حمال چلبی، جنونی، جوری دده.

ح: حیاتی، حجازی، حسام، حسیب، حافظ، حالتی، حلمی، حبیبی، حافظ منسترالی، حافظ دده.

خ: خضر پاشا، خسرو چلبی، خضر بیگ، خدابی دده، خالص، خضر حمدی، خلوصی.

د: دیوانی سلطان، دالی دده، دانشی علی دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش، درویش عثمان سینه‌چاک، دشتی.

ذ: ذهنی صالح دده، ذهنی نجف‌زاده، ذهنی درویش حسن.

ر: رسوخی دده، رحمت‌الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب طریقتی، ریسما احمد دده.

ز: زین الدین.

س: سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعیدا دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی، سروری، سامی، سوزی.

**ش:** شاه چلبی، شاه محمد چلی، شاهدی دده، شهودی، شفایی دده، شیخی دده، شیخی  
ممیش دده، شکیب دده، شمعی دده، شوری، شهلا میال، شانی، شفیعی، شهیدی، شناسی.

**ص:** صبوحی دده، صائب، صدری دده، صفائی دده، صفی الله دده، صابر دده پارسه، صادقی  
ده، صادق دده، صمی، صدقی دده، صنع الله، صافی ختابی، صاحب، صفائی، صافی.

**ض:** ضمیری.

**ط:** طاهر حسام چلی، طوغانی احمد دده، طالب دده، طریقتی امیر دده.

**ع:** عبا پوش سلطان ولی، عالم، عادل، عبدالحلیم، عارف حاجی، عبدالوهاب، عرضی دده،  
علمی دده، عدنی دده، عارف دده، عزیز دده، عزیزی دده، علیشی، عرشی، عزلتی، عزمی دده،  
علمی.

**غ:** غربی، غالب دده، غوصی دده، غانم.

**ف:** فرخ چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده، فنایی دده، فقری دده،  
فصیح فوری، فراقی، فیضی، فوضی، فرخی.

**ق:** قاری، قاسم دده.

**ک:** کمال احمد دده، کریم دده، کلایی دده، گناهی، گنهی دده، کاتبی، کلامی، کاملی.

**ل:** لقمانی دده، لطفی، لالی دده، لسانی، لبیب.

**م:** محمد بردار، مقیم دده، ملامی دده، محرومی دده، مذاقی، مظلوم، معنوی، مخلص دده،  
مونس.

**ن:** نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نایی دده، نقطی علی دده،  
ناصر دده، نهیجی، نجاتی، نگاهی، نقطی، نیازی، نوری، نیاز، نیر.

**و:** وفایی دده، وجدي دده، وهبی قدیم، وهبی، واشق.

**ه:** همدمنی دده، هیئت.

**ی:** یوسف سینه چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین.

**شرح حقایق اذکار مولانا:** تأثیف سید محمد فاضل شریفزاده معروف به فاضل پاشا  
حاوی شرح حال مشایخ چلبی، مشایخ مولوی خانه های عثمانی در زمان مؤلف و نمونه هی آثار  
آنها است. این کتاب در سال ۱۳۸۲ ه در استانبول چاپ شده است.

**مجموعه التواریخ المولویه:** تألیف سید صالح احمد دده که به تاریخ شعرای مولویه نیز معروف است.<sup>۱</sup>

**مناقب حضرت مولانا جلال الدین رومی:** اثر احمد عوفی حق (م. ۱۳۵۷ ه) که در سال ۱۳۳۱ هـ در استانبول چاپ شده است.

**مناقب حضرت مولانا:** به همین نام نسخه‌ای خطی در کتابخانه‌ی نور عثمانیه به شماره‌ی ۲۶۱۰ نگهداری می‌شود.<sup>۲</sup>

**مناقب‌العارفین:** اثر افلکی احمد دده که آن را به اشاره‌ی ادفو عارف چندی در سال ۷۵۴ هـ به فارسی به پایان آورده است. در شرح احوال مولوی و اطرافیان و پیروان اوست که بارها به ترکی ترجمه و باز پرداخت شده است. فرجمایین ترجمه از آن آفای تحسین‌یادیجی است و در سال ۱۹۵۹ در دو جلد در آنکارا چاپ شده است.<sup>۳</sup>

**مناقب‌العارفین:** اثر سید ناصر عبدالباقي (م. ۱۲۳۷ هـ) که بر اساس مناقب‌العارفین افلکی و با اضافات و شرح احوال و نمونه‌ی آثار دراویش مولویه تا عصر مؤلف تألیف شده است. در مقدمه گوید که اثر را به اشاره‌ی عمومی خود احمد دده (م. ۱۲۲۹ هـ) به فراموش آورده است. این کتاب چاپ نشده است و نسخه‌ای از آن به شماره‌ی ۱۱۲۶ در کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول محفوظ است.

<sup>۱</sup> رک. آگاه سیری لوند. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، گیریش، ص ۳۵۲.

<sup>۲</sup> آگاه، سیری لوند، پیشین، ص ۵۴۲.

<sup>۳</sup> متن فارسی را نیز همو چاپ کرده است.

**مناقب العارفین و مراتب الکاشفین:** که بر اساس مناقب العارفین افلاکی ترجمه و تألیف شده است.

**مناقب مولانا:** سروده‌ی لقمانی دده متوفی در ۹۲۵ ه در شرح حال و کرامات مولوی. نسخه‌های خطی موجود آن به شماره ۴۸ در بخش حالت افندی از کتابخانه‌ی سلیمانیه و شماره ۱۳۱۹ در بخش امیری از کتابخانه‌ی ملت در شهر استانبول محفوظ است.<sup>۱</sup>

**مناقب مولانا:** به همین نام کتاب دیگری در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حاجی محمود به شماره ۴۶۷۱ مضبوط است.<sup>۲</sup>

**مولوی خانه‌ی یئنی قاپو:** تألیف محمد ضیا احتفالجی (۱۳۴۵ ه) که در آن شرح احوال مشایخ مولوی خانه‌ی یئنی قاپو که در سال ۱۰۰۶ تأسیس شده است.

**مولوی شاعرلری:** تألیف احسان محبوی از شعرای طریقه‌ی مولویه در ترکیه‌ی معاصر که سعادت نزهت در کتاب خود به نام ټوک شاعرلری آن را نام می‌برد و بخش‌هایی از آن را نقل می‌کند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> رک. فهرست نسخ خطی ترکی در کتابخانه‌های ترکیه (TCYK)، ص ۴۶۹.

<sup>۲</sup> همان، ص ۵۶۸.

<sup>۳</sup> رک. سعادت نزهت، تورک شاعرلری، ج ۳، ماده‌ی اسرار دده، ص ۱۳۵۲ - ۱۳۴۴.

## گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان

چنان که گذشت، جلال الدین رومی معروف به مولوی در تاریخ ادبیات ترکی صاحب مکتبی است که از سوی مریدان و پیروان او تا عصر ما گستردگی شده است و در ایران به ویژه در آذربایجان و خمسه و خراسان چون هاله‌ی رنگین زیبایی از قرن هشتم هجری به این سو را در بر گرفته است.

تحلیل و نشر بیشتر گزیده‌های از آن‌ها بس دشوار و حتی به سبب گستردگی آثار به جا مانده غیر محتمل می‌نماید. اما در این جلد بی‌توجه به ابتدایی بودن برداشت ما در این گزینش، برای آشنایی خوانندگان ایرانی، تنها از چند تن مولویه‌سرای قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب یاد می‌کنیم.

## ۱. سلطان ولد

بهاء الدین محمد بن جلال الدین بن محمد بن بهاء الدین محمد متخلص به ولد و معروف به سلطان ولد، در سال ۶۲۳ ه از گوهر خاتون دختر شرف الدین سمرقندی، درویشی از ترکان خوارزم، منکوحه‌ی جلال الدین مولوی در شهر لارنده به دنیا آمد و به نام جد خود، ولد نامیده شد.

مولوی علاقه‌ی خاصی به فرزندش داشت و همه جا او را به همراه خود به محافل و مجالس می‌برد و او را فعل خود می‌دانست.<sup>۱</sup> افلاکی درباره‌ی او گوید:

«حضرت ولد بعد از نقل والد خود، سال‌های بسیار به صفاتی تمام عمر می‌راند و سه مجلد مثنویات و یک جلد دیوان ترکی انشاء فرموده از معارف و حقایق و غرایب اسرار، عالم را پر کرد و...»<sup>۲</sup>

همچنان‌که از قول افلاکی در می‌باییم، وی آثار شیوه‌ایی به نظم و نثر داشته است. باید گفت آنچه اکنون از او به دست ما رسیده است، جزو شاهکارهای ادبیات اسلامی در قرن هفتم به شمار می‌رود.

سلطان ولد در قونیه و شام تحصیل کرده، مسلط به علوم عصر خود بوده است. جلال همایی آثار بازمانده از او را «ذخایر ادبی» به شمار می‌آورد<sup>۳</sup> و عبدالباقي گوشنادلی می‌گوید: «بن آثار واقعًا از نظر زبان شایان ارزش زیادی است.»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> روزی مولانا فرمود: بهاء الدین! آمدن من به این جهان، جهت ظهور تو بود، چه این همه سخنان من قول من است، تو فعل منی (مناقب العارفین، ج. ۲).

<sup>۲</sup> همان، ص ۸۰۴

<sup>۳</sup> ابتدا نامه، مقدمه‌ی جلال الدین همایی.

<sup>۴</sup> مولویه بعد از مولانا، ص ۸۱

سلطان ولد عارف دل سوخته‌ای بود که داشت مذهبی سرشاری داشت. در شعر ترکی نیز تکنیک خاصی را برگزیده است. تمام ایيات ترکی ابتدای نامه نمایانگر سلط و قدرت وی به دقایق شعر ترکی است:

کندوزوندن جهانی گر سورهسن،  
می‌ن جهان اول جهاندا سن گؤرهسن،  
نه بالی‌قلار وار اول دنیز ای چجه،  
گرسنه تانری اول سودان ای چچی‌ره.  
دنیز ای چجه بالی‌قلاری ن گؤرهسن،  
اول بالی‌قلارلا هم بله دوراسان.  
اولمگی اول دنیزده گور می‌هسن،  
گؤرهسن نه که وارسا سورمی‌هسن.  
آندا آلسوز آغی‌زسیز ای چهمکلی‌ره،  
اول چمنده قانادسیز اوچماقدی‌ره.  
توخمو اوچماگی‌ن ناما ز اولدو،  
ئی‌تلری ائولری نی‌از اولدو.  
ذکردن دوغدو آنداغی قوشلار،  
دوکه‌لی‌ب آندا ای‌لای‌ب قی‌شلار.  
دکر اوچماقدا قوش اولوب اوچار.  
بختلی اول کی‌شی که ذکر اندر.

در اینجا برگزیده‌ی دیوان غزلیات سلطان ولد را می‌دهیم. برخی از این غزل‌ها را سعید نفیسی در انجام دیوان سلطان ولد<sup>۱</sup> به صورت کلماتی نامفهوم و مغلوط چاپ کرده است. در تدوین غزل‌ها و هم منوی‌ها، از سه چاپ مشهور پروفسور سعادت چاغاتای<sup>۲</sup>، پروفسور

<sup>۱</sup> دیوان سلطان ولد، با مقدمه‌ی سعید نفیسی، ص ۵۵۶-۵۶۳.

<sup>۲</sup> سعادت چاغاتای. تورک لهجه‌لری اوزنکلاری، آنکارا، ۱۹۶۳.

فاخر ایز<sup>۱</sup> و دکتر ابراهیم تاتارلی<sup>۲</sup> سود جستیم. در مثنوی‌ها برخی نسخه بدل‌ها و اختلافات مهم سه چاپ فوق را در انجام مton آوردیم. در این پاورقی‌ها: «س» را برای چاپ چاغاتای، «ف» را برای نشر مرحوم فاخر ایز و «ت» را جهت کتاب گرانقیمت ابراهیم تاتارلی برگزیدیم.

## غزلر

-۱-

با خما منه، با خما منه بو گوز لیلد، بو گوز لیلد،  
 جان گوزونگر آچاسان، سن نolasan، سن نولا؟  
 گر منی سن گای کوره سن، کندوزونوبای کوره سن،  
 نه نه کیم لیستر ایسن، سننه گله، سننه گله!  
 تازی یرسنگلیل دک دور، تازی یرسنگلیل، دیک دور،  
 آیتیش بونو کیم: «تازی قاندرا لولا، قاندرا لولا؟»

<sup>۱</sup> فاخر ایز، اسکی تورک ادبیاتیندا نظم، استانبول.<sup>۲</sup> ابراهیم تاتارلی. اسکی تورک ادبیاتی، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.

مندان اشیت وارلندار کیم جانینا جانز قایید،  
 من که بوزون بولردیم، گون و گچه گوئنردم،  
 بو آندارلکی کیشیدر آنربولا، آنربولا.  
 دونیادار هر کیم بونیر، بونو دیر، بونو گوره،  
 آندارلار سا بوندان آل نه قید آل نه قید.

گرگوئه مز سینز آنی، کر بیلنز سینز جانز  
 ایشته مین آنی، کیم سینز مر آندار سالا، آندار سالا.  
 آندار یقین رحماندیر، بوندان یقین شیطاندیر،  
 شیطان آلیندان فاصینه، لمدین لاحول ولا.  
 قویون ساواشی سینز بگون، شیطان باشندی دوییون،  
 سد بیکی نزائل بیکی نرخوش قورو لون بیر-بیر لید.

تۇر كىچە كەرىپىزدىم، بىر ئۆزۈ يىشىم ئۆمىزدىم،  
 تاتجاڭا كەرىپىز سىنىز، كويىم اسىرلار اعىد.  
 كېيم ولدى سۇرلىسە، كاي كۇزايىلە باخارسا،  
 تازى لۇنۇن باشىندان ساولىد، ساولىد.

-۴-

قارنۇم آجىدیر، قارنۇم آجىدیر، قارنۇم آرج،  
 رحمت ئەت كىل، تازىز منە قاپو آچ.

لۇچماق آشىندان دىلەوەن بىرچىاق،  
 نور خىيرىندان لىكى لۇچ بىنلاچ.

رحمتىن چۇخدور، دىنەز دىر، اسىر چىب،  
 رحمتىن راكىلىمە، سەن چوخ سارچ!

گریازو قوهون با غیشد، ری کریم!

قولون دوتا قاتر پو قاز قاچ.

سن بویور دون قولون: خل بیر قاریش!

کیم سنین اپچون گهم من بیر قولاج.

کیم سنی بیر بیلمیه جاندر جانز.

اولدو کافر، بونون آسیدی خاج.

کیم سنی گوره و عاشق اولمیه،

او نه جانیز بیل، یا داشدی، یا آغاج.

سن گونشر سن گوئی تختین ری پاش!

چایسر و چمن نور و مزان آلد مر چاچ.

قاشدلرین مایدیر، گوزون لوحدر آمار،

كۈيۈن لول او سلدر اىچۈن لولۇڭ تاج.

لول نې باشدىرى، لول نې كۈزدۈر، جان آكىر،

لول نې بويىدۇر، لول نې يۈزدۈر، لول نې سارچ!

لو ولد كۈزلو جەھىنداڭ آزدىرى،

كۈزۈزە باخىم، لىر لەقىلان قاچ، قاچ!

-۳-

سەنین لوزون كۈنىشىرى، يوخسا آيدىرى،

جانىم آلدى، كۈزون دا خىرنە آيدىرى؟

منىم لىكى كۈزۈم بىلگىلىم جانىم س،

منى جاشىز قويى س، س بوجىئىدىرى.

كۈزۈدىن چىخىم، كېيم بويىر سەنیندىرى،

منیم گوزوم سنه یا خش سرلیدیر.  
 نه او خدوربو، نه او خ کیم گلدی سندن،  
 منیم بویوم بو نویدر، شیمدی یادیدیر.  
 تاشا چین بری گل، کیم گوزه سن،  
 نته گوزوم یاشی ایرماق و چایدیر.  
 سنین بویون بو داغدان آخدی کچدر،  
 بجان الدی یوزومن یازو یادیدیر.  
 یوکون عشقین او دودان ریسمی آلدوق،  
 بیزه قایودکل، گر کار و قایدیر.  
 منه هر گچه سندن یوزمین آسمی،  
 منیم هر کون ایشیم سندن قولیدیر.

ولد یو خولدی سن سیز بو جهاندار،  
سنی بولدس، بو کزدن بگ و بایدیر.

-۴-

بو جهانداران کیم چیخارسا، پیزی لال بلدا ناوز،  
یولوموز را کیم کیر درسه بئله قیش بیکلی آچاوز.  
بئله ئیمیز دوتاوز، بو آغیر یولو کەیوز،  
کیشی نیشن کە کۆز نز، دوتوز کۆز دن آچاوز.  
ئیری قوياوز گئدیوز، بو خلدی قرقیاوز،  
عیسی نین یولون دوتاوز، یاغار سگئیه آخاوز.  
یسلیمیزی کیم آر ارسا، ئل - ئوزوموزه دور ارسا،  
دار اوز چالیش قیلوز، دار اتوز قلچ آرواز.

قارانقو موسی گئدروز، یئلیمیز ده بیزی اوروز،

دارلوز نورون سو سیلد قرانقو سو سیمن سیاوز.

قارانقو سین سیاوز، سومز لیله خوش وورلوز،

قانقو لیله کوئر کن، گایلد ردان شررین یحن اووز.

اوئلری که بیز قیر اووز، کئرو جانلد ردان سرمه درلوز،

او ائلی که بیز یحن اووز، کرو آنر بیز پاوز.

کیش نین که گوتزی کوئر، بیزه جان وئرگون لئدر،

نه که بولولا وارلوز، یوز آنون گیبی آلاوز.

یورو لی ولد که بوجون سوچوتانزیدان آچاوز،

چیر و چمین آچاند آخیم ساز یوزون کورلوز،

دوروں گئرون بو گچه نه یاتار سیز،

الی دولت گئروندونه دوردار سیز.

آنی کیم کئندونوز آئیدر که قانز،

گوش کیمی آنی بدلی گئور سیز.

سیز گذلان هم دویار سیز، هم آچار سیز،

سیز گذلان هم یاتار سیز، هم دوردار سیز.

جھانی کیم گئور سیز قاموا ائدیر،

اگر لیکی گئوره سیز گئوره سیز.

یئری گئوره والسا ائل یئر تر،

گئور گوزو آچین قانداوردار سیز.

کیشی گندی لیشیدان بدلسا اولار،

گوره نز سیز آنی دراش سیز، دمیر سیز.

أَلِينَدَه سِيزْ آنِينْ كُورونْ نَهْ آيِدِير،

بِلِينْ لَنْدَانْ نَجَّهْ دُورْلُوكَلَارْ سِيزْ.

وَلَدْ آيِدِير كَهْ مَنْدَانْ كَاهِيْ رَشِيدِينْ،

آتِنْخِينْ سِيزْ بَلَكْ سِيزْ كَمْ آنَارْ سِيزْ.

-٦-

هم سَنْ كُوره بُونْ بُنيْ، لِيدِنْهْ وَارِلُوْم بِيرْ كُونْ،

يُولَدِرَلُوْ تُورُومْ جَانْسُوز قَانْ آغَلِيَا وَوْم بِيرْ كُونْ.

گَرْ اولِيَا سَانْ بُونْم، تَذَنْ چِخَا بُو جَانُوم،

بو قَايَوْ بُنيْ دُوتَا آتِسِيزْ لَوْلُوْم بِيرْ كُونْ.

سُوجِيْ لِيْكَهْ دُوم سُوجَرْ دَليْ لَوْلَارُوم دَليْ،

نم وار و رهوم یئله، سنه دوتا دوم بیرگون.

سنه نیشه سؤوره ریم، یوز جان پیکر دلیروم،

او لا که قول و کوله سنهون او لا دوم بیرگون.

دو رو رهوم و آغدر رهوم، لو تورور لام، لینه رهوم،

لئیله قومیا تازی، هسم بن کوله روم بیرگون.

کوئز لر سنه کوئور سه، عالم سنه پیدور سه،

آلوم دیچک سنه، بن کیز لیه روم بیرگون.

ولد یوز بگوئدی، گهدی قاپونا دور دی،

لئیستدی که گله اول کیم آنرا په رهوم بیرگون.

هم سن کو زه سن منی، ائدن او توروم بیرگون،

یولد را او توروم جانیز، قان آغدیار روم بیرگون.

-۷-

رای آری و گوش قولون،

آلدین جانمیر بُون.

گر بیر با خاسان منه،

راکسید نه اولار سندن؟

لول رای اوزونو گور دوم،

کا دور قیزنا سار دیم.

آتید میم نه چخا ریر سان،

بو گرده منردین؟

سن بایسان و من یو خسول،

سنبکسن و من بیر قول.

تازی پیشنه بیر بالان،  
دگمیل که سنیوم من.

مندان یو خومو قاپدین،

وئر دین یئله کنیدین.

اسنغل نه بل دیر بو،

عشقین نه دیلر مندان؟

گر سن دیلز سن کیم،

منی دل سلائد سن.

آل ری اوزوله کوندوز،

دلدار نشہ گزرس؟

سن پاشا من رمی جانیم!

رائگنیل نه دیلر کوئنون.

کیدیر که سنه لئده،

بیری خشی والی یامان؟

چون چرخ ولد کردان،

برگرد مه رخان.

هردم غزل سرگیان،

باساز که نتن تن.

-۸-

آنی کیم من گوئورم گز گوئه سن،

منیم حالم نشیدیر که بیله سن.

گر داشتان، گر دمیر بونور دلان،

دلاسان بکله کل نور اولور سن.

گر عالم، گر سالک اولا رسا.

قیسان عالم آنی دوتان.

أرندر گوئیه آغدیلدر بوئیر دن،

ارندر له بکله گوئیه آغان.

طهور دور حق بوسی اوچماق ایچره،

گر طاهر سن آندلان سن ایچه سن.

یاوری قیل کندوزونی دل اویگر،  
آنی کیم سن دیدسن، تئز بیله سن.  
ولد سنه گونشند بلی گوردی،  
نجه آندا سرینی گیرلیه سن.

-۹-

نه تائیدیر سنهین عشقین،  
که مندان کونومو آلدمن  
آن بیر جان فدا قیدیم،  
لیکی مین جان منه گهدی.

آنین کیم جان نور لوبیدی،

عیسی گیبی کؤیه قاخندرن

قارانچو جانلئیر اوزره،

اشک گیبی کئرو قالمدی.

سنی پىدىيم، سنە ھەدیم،

گۈزوم آچدىم اۇزون كۈرۈم.

راسم واردىس دالى آلدیم،

منى عشقىن سنە سالدى.

سنی كۈرۈم قاچار لىدين،

جانىم يولون آچار لىدين.

عاشىقلارى سەھر لىدين،

## قالانچی لیدیر کیم چالد من

آکی چجی سنی سور،

سنی لیستر، سنی بوئدر.

گونش کیمی او زون دوغار،

قامو عالم نورون دالدی.

خلد قیدر جانی ساچین،

بو دونیادلان بری فاچین.

گوئزو آچین، گوئزو آچین،

گوئزون تازی نمر قیدمن

ولد گندی سیزره آیدیر،

نه لیستر سیزرنله دیر.

کیم اصلیسه منزبیدی،

دنیز آلدی، گهر بولدی.

-۱۰-

سنین رؤین بو کچه نور دوتدی،

آنین چین کیم آچاند آتی تو شدی.

قاران قوقلیا آندا که بو آتی،

قاران قونی نور لیله دیشرا ائتدی.

او لئذان در حباق بلى رؤور،

کیم آغمری او در قالدی یوخ گئتدی.

لو لەندان بو گچە لەلمە دارلەرن،

کىشى كويىلان دىكىدى ولاردىن، يېتىدى.

نە ياخۇر دور كە ياغىدى جان اوزونە،

كە جاندالان مىن كەف مىن باغ بىتىدى.

نە كۆھر آلدەن بىبىر دارلەن جانىم،

كە يۈز مىن دىزىز لەنگىر دىرىپاتىدى.

منە سىزماشان اسىر كە لولارسان،

منى كورس نە سوچوبىتىدى دەتىدى.

مەجايىھە قالارون لەل چىلىدىن،

لەكىلى جانى نىتە بىر- بىر نە تەمىزىن

آنى باخشىلدىنداڭ بىر سەزىيەتىم،

قارا گۇزۇن منه نه لو خىدر آتىمن

ولد بازار لىرىكىنى بىرلە،

سنى آلدى جەنانى وئردى سادى.

-۱۱-

تازى لېچۈن ھىل منه، كىيم آن سان تازى يىز

وئر بوجەمانى بىگۈن، كىيم آلا سان تازى يىز

باش نه لو لور بويولا، وئر دا لوارىن سەيىلە،

باش سىز جان گۇزۇن آچ، كىيم كۈرە سان تازى يىز

او سونو قوغىل بىگۈن، يايىلدار گۈرگىل دوگۈن،

دلى كىمى روانا غىل، كىيم پىلە سان تازى يىز

كندۇزونە باخى غىل، كندۇزىنى سەقۇغىل،

کندوزینی یادو قیل، کیم بولاسان تازی ییز  
 گؤیه آغسان جانیم! کراولاسان سن منیم،  
 آچ آلینی و رمالین کیم دوتاسان تازی ییز  
 قیمتین آرتیق اولا، آیی سنه یا سستیق اولا،  
 سوہ سن سیرو گوئیز، کر سوہ سن تازی ییز  
 شنج آچار لیسه کوژون، اچماق اولا اوروزون،  
 تامودا گوئی نه اوژون، گر قویاسان تازی ییز  
 گورمیه سن سن جانز، بیلمیه سن سن قانز،  
 سندن لیراق ای لانی، کر ساناسان تازی ییز  
 بُجَه ولد! حق یا چون بیر قچ عاصر ای چون،  
 ایل اون رکی آیی آغلد بیسب، یالوارسان تازی ییز

## ابتدا نامه

ا کیم اجل سیز رؤلورسہ اول قالور،  
روچمساغی بو جماندرا نقد آکور.

کیم رؤلورسہ بو گون دیری اولا،  
کیم رؤلورسہ پارین یا ووز قالا.

دونیانین دیر گیکسک گھر قالاز،  
تازی دلان کیم دیر لسہ اول اولمز.

بو حیش بو یوردو پغمبر،

قاتغ کیشی که دیر گیکین راستر.

ه کندوزوندن گرک کیم اول اوله،  
دیر گیکین معنی سین اولوب بوله.

لؤلمه دان تئز رؤلون آغون لؤگه،  
 کیم سیزی آمی لیله کوش رؤگه.  
 اول کیم لؤندو اولو مسوز اول قادی،  
 لوجساغی بو جماند رنده آلدی.

کر تو دیریک رلم سیز لؤکمیدیر،

تازی بیرله همیشه اولما قدری،  
 بو جهان سوگلکین کمیشکمیدیر،  
 عشق اودو زلان همیشه بیشکمیدور.

۱۰ کندودن یا وزی گئدر مقدیر،  
 اول کیم ائمزر بونه لیره قدری.  
 لؤلمزین معنی سی بودور که بیل،

نفین او لدور که اولا سان بمل.

کندوزوندن یا وزو لو غونزه سور غیل،  
نه نسه دن که حق دکیل دور غیل.

صارپ رایش دور بونو لئده میهه سن،  
یالینیز بولو لا کئده میهه سن.

کندوزوننه رایچر چقا میاسان،  
گوئزوز اول، آری یوزه با قمیاسان.

۱۵ رایسته آنی که یولی واریشدیر،

جانینی حق نورینه قاریشدیر.

کیم سنی اول اولو حته دکیره،  
قورقوکو کوپرودن سنی گچیره.

صدق ایله برك دوت آنون ئىگىن،  
 كىيم سنى لىلتە رول چىلبه دىكىن.  
 دېنلى ئىزىز چىار، كەف دېك گىل،  
 قامۇنۇ قوغىل منه گۈل گىل.

رول يولا من لىي قىلدۇ زۇن،  
 سى منىسىم سودوم لەتىچ كىيم آغۇزان.  
 ٢٠ كۆزلىرىن من آچىم كە كئى كۈرە سن،  
 دەكە لەدن نىچە - نىچە سوراسن.  
 نە كە ولاردىر بېشاندال بىلدۈرۈن،  
 سنى حەتدەن تام دولدۇ زۇن.  
 رول پۇنارداڭ كە خىضر سولىيچىدى،

دیری قالدی و نفیتی بیچدی.

من سنه لپچورم که قورتولاسان،

تازی یولون آنون بکسر بولاسان.

بویسری قویوبان کوئیه آخاسان،

قارانغوریه نورگبی یاغاسان.

۲۵ رحمتینله دونگکون رئیلیه سن،

قدرتینله کونردون رئیلیه سن.

نه که سن حکم لده سن اولا اول،

آزکھورسه سنه اولا اول بول.

اُلمین دوت کسیلله آندلان سن،

کندوزین کوئرمد دنه کیل سن من.

کندوزینی اونوت آنی بیلغل،

کندوزین یاوو قیل آنی بولغل.

کندوزیندن چهانگی کرسوره سن،

مین چهان اول بحاجه رسن گوئره سن.

۳۰ نه بالیقلدر وار اول دنیز را پیره،

گرسنه تازمی اول سودان را پیره.

دنیز را پیره بالیقلدرین گوئره سن،

اول بالیقلدر لیله بیله دوره سن.

دوروبان آندر سن بالیق رولا سان،

نه کیم استر ریس بالیق بولا سان.

رؤگلکی اول دنیز ده گوئرمیه سن،

گوره سن نه که وارسا سورمهه سن.

آندا سوزلر ئېرىنىدە گورما قدر،

آندا كىيم گوزگوره، نه سورما قدر.

۳۵ آندا ئالسوز - آغىز سىزرا پچىق قدر،

اول چىندە قاناد سىزرا پچىق قدر.

يەمك - اپچىك بىخشت دە نور داندىر،

خوشلۇغۇن راپچىغۇغۇ حور داندىر.

تو خومۇ راپچىغانىن نازارلدو،

ئېرىلىرى - رۇلىرى نياز رولدو.

يەميش و ياپراق آندا سۈيلەر،

لېرلا يوبان بوداقىر لۇينارلار.

ذکرون دوغۇلۇندا غرقۇشلار،

دوکەلی آندا يىيلىسيب قىشلار.

٤ ذكر اوجهاقدار قوش اولوب اوجار،

بختلى اول كىشى كە ذكر لەدەر.

كىيم ئاگرسە، دىيمىم - دىيمىم كۇتۇرە،

اول كىيم لەنزىز، يارىن اودۇر اوتۇرلار.

اول كىيم ئاكىدى بىگۈن - يارىن كۇتۇرە،

اوچاق رېچىرى سۇئىسىن اوتۇرلار.

دېيون آرتۇر كە سن دىرىي قالاسان،

كفرۇن آرتۇرما لىيت كېسراولە سن.

جانلدرۇن جانىر صدق ولەيان دور،

کیشی بو نور لیله مسلمان دور.

۵۴ کیشینین کیم دکیل قاتر عشقی،  
قینماز دیر پنیار کیسی صدق فرز

صدق سوکره آز دور قورویا،  
چون دکیل کیم دنیز کیبی یئریه.  
مدوی گر دکیلدی را کسیک سیز،

یئریدی، لولاید سر بیری یوز.

صد قین با غربیندی کوئندان،  
قوریا ییدی گولونو را لوندان.

کیم مد بولد تانزیدان، قالدی،  
قیچیخن نقشین بونینا چالدی.

۵۵ بیچدی لفظین باشین گه کاوردی،

دورمادران، تازی یولون اوردی.

تازیدان اول دیر که جان وردی،

تازی یولون اوراندری قیردی.

کیم بونو استدی، قور خودان گچدی،

اوچساغا کیردی بول بوچرا بیچدی.

اول بوچردن که: آن طھور بود،

اومندان ریچکیل که: عین نور بود.

اول بوچردن که: تازی نوری دیر،

ستی سی اوچساق ریچره حوری دیر.

۵۵ گوئدهدن چیز که جانینی بولاسان،

جان گوزون آرچ که جاندرين آلاسان.

تازی آیدیر گر منه گلهن،

نه کونلون دیم ریسه آلاسن.

کندوزینی تو غل من رو تغیل،

مالینی او ناعشقی نی او تغیل.

کیم سنین من اولادم که تازی - ون،

بیرینه مین قیلام که تازسر - ون.

قانغر دال که بو دنیزه گله،

کندودون قور تولا دنیز لولا.

۶۰ لیدری اول ایکیدی، بیر اولدی،

ولدکیم کندو دنیزین بولدی.

دالملد کیم دنیزره دور و پ گلمنز،

قانیا سیب عشقدن دنیز روماز.

گوش ویل آنی یئیه بیگلیل،

یاشلینگی گنده قالمیا بیگلیل.

یئر داخریل کیمی آنی سوره،

دنیز اول دالملدیس قاچان سوره؟

نه کیم قالمادی کیم سور لالار،

یوق نسیبی کیمیت نیته گوئه لر.

۶۵ شھری کیم سن دورور سن آندا وار،

نه کیم لیستر دیلر سن آندا وار.

کندوزین بیل که تازی یم پیله سن،

لؤلمیه سن لبد دیری قالاسان.

تازی دلان سن دولو زیرا ق باخما،

سندن آریو دکیل قپی قاتم.

جانون آتم دلان دیری دور در کی کور،

کیم بولاسن ائشیت بونزمندن.

۷۰ پاخیرین آلتون لئده لول کیمیا،

دراغی یوز مین بونون کیبی آدلیا.

دو کله لی یازو غونز مرد لئده،

نور اولا سان قاران غلوق کئده.

تن ز جان نزده است و جان لزوی،

ایسته جانین ریچپینده و صلس ت حی.

گرچه حق قادر است کز عذر،  
 کند ای باد صد جهان به دهن  
 به عمل بخشدت مقامی سنی،  
 کندست مرد اگر چه کم ز زن  
 ۷۵ مرز دون یک رک ائینه یا زوغون،  
 بخشدت بی جهاد علم لدان،  
 چلپین قدرتی عطشیم چو قدور،  
 رکنی عالم کیشنده بیر اودور.  
 دیله سیغماز آنون سوزی اول دم،  
 دو کتم آز ایله قناعت ادم.  
 تورک دیلینی بیلور میسیدین سن،

ئۇزىلە بىلەر كۈستەرىدىم من.

بىلدۈردىم خىلقە ئۇزىلە،

گۈرە لەدى يار تاقانگىز كۈزلىدە.

٨٠ تاتجا آكىدالىم نەكىم دىلىرىسىز سىز،

بولا سىز كىمىسىنى كە بولدوق سىز.

## دیابنامە

١ مولانا دیرلۇياء قطبىر، بىلۇن،

نەكىم راول بويوردو سا، اونى قىلون.

تازىدالان رەحمىتىرلۇنون ئۆزلىرى،

كۈرلار لۇخورسا آچىلدر كۈزلىرى.

قانغى كىشى كىم بوسۇزدىن يول وارل،

تازی آنون مزدون منه وئرە.

يوخ لیدر مايم داواريم كيم وئەم،  
دوستو غون مال لىدە بىلى گوئىرىم.

ھ مالى كىم تازى منه وئەدى بودور،

كىم بولىرىسىيە اول او سلۇدور.

او سلو كىشى نىن مالى ئوزلەرى آلور،

ماينى وئىر، بولى ئوزلەرى آلور.

مال توپرلەدور بولى ئوزلەرى جان دورور،

او سلۇلار آندىلان قاچار، بوندا دورور.

ئوز قالور باقىر، داوار قانى اولور،

دېرىي يى دوت، قوغىل آنى كىم اولور.

تازی یی دوت کیم قیلاسان سن ابد،  
گون و گجه تازه دان رایسته مدد.

۱۰ یا لواروب زاری قیوب دغفل اونا،

رحمت رتعنل کندی لطفوند منه.

گوزدمی آچ کیم سنه بدلی کوروم،

دارملد کیم دنیزه کریم، دوروم.

نیته کیم دارملد دنیزه قارولور،

رکمی قالماز، دارملد - دنیز بیر اولور.

من دارخر دارملد کیمی دنیز اولام،

تولیمیم دنیز کیمی دیری قالام.

او سلوار حیران قالار بو سوزلهه.

کیم خدیق خالقی نیته کوره.

۱۵ من بولار آیدورام کیم: اول یوزی،  
کیم سه کورمز، کیر و کور کندوزی.

اول نور لیله تازی سینبلی کوره،  
نور گر اولا، کوزونده نور کوره.

گوشین نوری گله اونا دورا.

نور بیر دیر لیکسر کورمه سن رونی،  
جان اولور س کیشیده کوره جانی.

او س گرک کیم او سلو سرگ کوره بیله،  
دل نین کیم او سو یوخ، نیته کوره.

۲۰ هر نه کیم سنه اوندان یوخ دورور،

اول نه گرچه بگنداز چوخ دورور.

بیل بون کیم لو سون اونی بیل میه،  
ائیله کیم جانیز کیشی جان گور میه.

حرف ایچیندہ بو قدر معنی سیغار،

بو سوز لیله لو سلو یو خاری آغار.

فخم امداد کیم تازی گور دی تازی بیز

تازی نوریدیر که سور دی تازی بیز

مولانا کیم جاندرا گلمه دی،

آشچیل دین کیمه خدن دومادی.

۲۵ اول گوئشیدیر لویا لار اولدوزی،

دو گلینه اول دکورور اوروزی.

تازی دان هربی کیشی بخشش بولور،

خاصلدرین بخششی آیر و قوز اولور.

بخششی کیم وردى حق مولانیا،

آنی نه یو خسولا وردى نه بایا.

۳۰ سیر اوئی منوم گوزو مله گورونوز،

آنون اسراری سرمندان سورونوز.

من دئیم بوز لر که کیمسه دمه دی.

من ورئم نعمت که کیمسه یمه دی.

من ورئم خلعت که کیشی کیمه دی،

کیمسه منوم بخششی سیمادی.

سور دو لار مندان خدایق بو سیری،

لَوْلَيْوِ عَيْسَى نِسْتَهْ قِيدَرْ دِيرِى؟

مُصْطَفَى كُويْدَن نِسْتَهْ يَارَدَى آئِي،

تِجَهْ كَهْ آئِيرَدَى يَاوُزَلَارَدَانْ كَئِىْيِ.

مُوسَى أَلِينَدَنْ نِسْتَهْ لَوْلَدَى عَصَّ،

دَشْنِينِينْ كُوزَلَوْ كُونَهْ اَزْدَهْ.

نِسْتَهْ لَوْلَدَى غَرْقَ فَرَعُونَ لَعِيشَرِهِ

رَئِيلَهْ كِيمْ رَشِيدَنْ لَوْلَيْتَنْ چَاوَنْ.

٣٥ قَانْ لَوْلَارَدَى آرَى كُوكَافَرَلَارَ،

جاَنَدَرَى لَوْلَورَلَيدَى آنَدَانْ قَارَلَ.

تَازِى دَانْ هَرَگَونْ بُولُونْ كِيَسِى بَلَدَ،

دوَلَور\_ دَوَلَور قَالَورَلَيدَى آنَدَرَلَ.

لود، خلیق لیچون نیته لولدی گلف،  
لودا دوشچک، لودی بیدی گلف.

بیر لوزلا نمره رو دی قهر ایله دی،  
لون دینا نعمتین ز همه رائیله دی.

چایر لود او لور لیدی لیرا هیمس،  
محجزه بونون گیسی مین دام.

۴۰ صلح لیچون دوغدی داغدان بیر دول،  
رامتی ریتسردی سود آندان لول.

هود لیچون یلقردی اول منکر لری،  
داغه - داشه ووردی اول منکر لری.

آندری کیم هود دیلدی، قیرمادی،

آندرین آرا سینا ئیل گیرمه دی.

نوح ریون طوفان قامو کافر لری،

بوغدی سودا قومسادی کیمسه دیری.

قینادی سولار، ھچان اولدی دنیز،

نە لە قیدی سو، نە او غول، نە قیز.

بو تورولان قایسادی میمند گیبی،

بویر دخون دوتدى نوحون، قوللار گیبی.

کندوز پچون بیرگئی نوح ایله دی،

رامتى نرسودلان آندر بخدمى.

نوح آدم گیبی رکینچر آتموز،

آدم آنی بیلوروز بیز قامو موز.

بو رؤیود دور حق خشیش نایغین،  
 قامی دیر اونون رؤیودی، تئزه میغین.  
 مین بونون کیمی کرامت خاصلدر،  
 وئردی تازی گئری آنراول بد.  
 ۵ تازی ائتدی، نه کیم آندر ائتدیدر،  
 تازی حاضری دیرگر آندر گئتدیدر.  
 تازی دلان گورنه کیم آندر دلان گلیر،  
 تازی دلان نیل نه کیم آندر دلان قالیر.  
 سن ولی دلن آکیر و گورمه تازی ییز  
 آنلان ایسته خلقدن سورما تازی ییز  
 مندان راشیت تازی خاصین ایسته بول،

لته گیندن جاندلن آلغیل آن قول.

تازی خاصی حق سیریدیر دنیاده،  
سیر دلیر سن، آن تو غیل ری دده.

۵۵ من نیته آیدیم ارن سیرین سیرز،  
اول قالاق قانی که بو سیر لر سیغا؟

بیر دله سیغماز قالا قدر ناولور،  
بو ریکی دن کیم چخار سا اول پیلور.  
اول نیه سر کیم کیمسنه بیلده دی،  
اول کیم آن بیلدی، جانسراو بادی.  
او سونی تو غیل دلی اول بویولا،  
بویولا بیر جان و ارن یوز جان آلا.

تازی دلندیر جان، گئری ور غیل رونا،  
 کیم عوض ورہ رؤکوش جانلدر سنه.  
 ۶۰ اول یئرہ رک جانی کیم بیر، یوز اولا،  
 رکین آندا حاسر یا ووز اولا.

برخی اختلافات نسخ مشنوی‌های سلطان ولد

ابتدانامه:

۲. ف. اولا.
۸. س. اجلسیز، ت. اولومسوز.
۱۶. ف. «ککز» به جای: سنی. ف. دوت قتنی.
۱۹. س. کیم سنه اول یولا قلا ووزون.
۲۲. س. اولدی.
۲۴. ف. پئری قوبیبانین.
۲۵. س. گئچی نور ایله گون....
۲۶. ت. اول اولا. ف. و. ت. آز گلورسه قاتوندا بول اولا.
۲۷. ف. و. ت. آنگیم. ف. و. ت. مندن. س. ائمه‌غیل.
۲۸. ف. و. ت. منی.
۴۱. این بیت در ف. نیامده است.
۴۲. ف. «دلیم - دلیم» به حای بوگون - بارین.

۴۵. ف. قایناماز خوش.
۴۶. ف. «فرات» به جای دنی. س. یوزیه.
۴۷. س. مددی گر دگنیدی تانزیدان.
- همچو بر کشت وقت باریدن.
۴۸. س. بیچدی اول نفسینی که گاوبردی.
۴۹. س. «اول» به جای: دیر. س. اورانی توب.
۵۰. ف. این بیت را ندارد.
۵۱. س. جانلی دان اولاسان.
۵۲. س. کندوزین سن اونوت منی بولغیل.
۵۳. ف. ایستر ایسه سن سن.
۵۴. س. سری اولدوم.

## ربابنامه:

۱۶. ت. این بیت را ندارد.
۱۹. ت. اوسلاری گؤره بیله.
۲۳. ت. این بیت را ندارد.

## ۲. افلاکی دده

احمد افلاکی دده (م. ۷۶۱ ه) فرزند اخی ناصرود متولد قونیه در جوانی در نجوم سر آمد زمان شد و از این رو او به افلاکی مشهور گشت. از دراویش اولو عادف چلبی نواحه و جانشین مولوی و نیز صاحب مناقب‌العارفین است که آن را در سال ۷۵۴ تأثیف کرده است. دیوان ترکی او نیز، در دست نیست. تنها چند الاهی به دست آمده است که سه الاهی پایین از آن میان است:<sup>۱</sup>

-۱-

هر کیمہ کیم بیر نفس عشق سلام رئیمه دی،  
کُونلو ولاشدی حقه، جاندرا مقام رئیمه دی.

سُؤدی عنایت آنی، بولو هدایت آنی،  
جانینی اول عاشقین اودا حرام رئیمه دی.

عشق کیمی کیمیا بولادی هسچ رولیا،

---

<sup>۱</sup> این سه الاهی را از مجموعه‌ی تکیه شعری آنتالوژی‌سی فراهم آورده‌ی وصفی ماهر توجاقدورک، چاپ ۱۹۶۸ آنکارا برداشتیم.

عاشق لولان بی ریا نفسی غلام رئیله دی.

اول جهان گستگم، جهد و جهاد رئیله،

جاندربی اسریتگم عشق ملام رئیله دی.

دار بلدیر جهان، رنجده گنجی نخان،

یوسفه زدراں عشق دار سلام رئیله دی.

یا مجبه خام آدمی عشق لیله بولد و دمی،

نفسه اویان پنجه لر، کندیز خام رئیله دی.

کیمسنه نفسی زبون قیلسادی ری ذوفون!

دمیری لود قینادر، عشق آنی رلام رئیله دی.

عشق لیله موسی کلیم، عشق لیله عیسی کریم،

عشق لیله حق رحمدی بحر گلام رئیله دی.

مقصودون افلاکی نین بیر تظر ایله بولون،  
قطب جهان مولوی وئردی تمام ائیله دی.

- ۲ -

زەمی گۆزلر کە گۆزلر آنی گۆزلر،  
آن بىزىرگە گۆزى گورمه دى گۆزلر.  
نە كىم دىلر ايسە قىلدر جەناندرا،  
قىلدىن ھېپ كندى، بىزى نىيە بىزىرى؟  
بىزىم كىزلى ايشىمىز آن معلوم،  
قاتىنداڭ شخارقا مو رازلر.  
فدا لوسون آن جاندرا، كۈنۈللر،  
آيا غز توپاغىنى قۇندۇ يۈزلر.

آنین میرگیکینه میسلر تائیدیر،

آنگتیردی یوزلر نجھ یوزلر.

ئۇز لىلە عالى دوزدو عىمدان،

عىبدىر قىلدماز شرسىنى ئۇزلر.

دۆكەلى قولودور اول پادشاھىن،

سۇور آنى لىسرەسم ياؤزلر.

چېرىغەر فەركىلى قولودور،

نصىب رىلتور جانغىچى لوروزلر.

-۳-

راى كە هزار آفرىن بونجە سلطان اولور،

قول اولان كىشىلە خسرو خاقان اولور.

آیا غرئین تو زونو سورمه چکن کوزونه،  
 نشنه کوزور گوزرو کیم واله و حیرلان الوور.  
 شرطی نین قظره سین هم کیم ریچر جرعه سین،  
 کوندو کوهر دولوبان سینه سی عمان الوور.  
 سن مالینا پاپا غیل، کوشک و سارای یا پاپا غیل،  
 ثول چالیشیب یا پدیغین سون روجو ویرلان الوور.  
 اوش بو صورت دیر قامو، رول دلیر دسر بو عمود،  
 شرطی مسلما نلیغین، صدق لیله لیمان الوور.  
 سنه دریم رای دده، سانسا دؤوی دونیادل،  
 نفس رؤوی ضبط لدان، دینده سلیمان الوور.  
 بسلمه کیل تئینی نعمت و بیان لیله،

بیرگون اولور بوئین تامودا بیان اولور.

توقار لیس بویروغون، ترک ائده کور آیروغون،

دارش و دمیر مولانین حکمنه فرمان اولور.

بیرکیشی کیم مال بولور، سانگا که دولت بولور،

دولتی بولان کیشی آلدھر بولان اولور.

خایقینی ریستین ن خلف اولموش دعکلیل،

خلقه کونول با غیان، سورزا پشیان اولور.

رمی باشینا بیر اؤگون، آلدھر ریسته بوگون،

روسلو سوزودور یوگون، بوندالنہ یالان اولور.

هر که بوگون ولدی رینانیبان یوز سوره،

یوقول ریسه بای اولور، بای ریسه سلطان اولور.

### ۳. عاشیق پاشا

عاشیق پاشا مانند مولوی از ترکان خراسان و خوارزم بود که به آسیای صغیر کوچ کرد. نام اصلی او علی بود. پدرش مخدنچ پاشا و نیایش جاوا الیام نیز صوفی و درویش بودند. او گذشته از ترکی؛ عربی و فارسی نیز می‌دانست. در اتفاقی مثنوی مولوی غیب ناهد را سرورد که نخستین اثر پر حجم مکتب مولویه در ادبیات ترکی به شمار می‌رود. غریب‌نامه مرکب از ده دفتر است و در وزن مثنوی مولوی سروده شده است. کهن‌ترین دست‌نویس موجود آن در سال ۷۴۸ هـ. استنساخ شده که در کتابخانه ملی پاریس موجود است. نسخه‌ی دیگری در ترکیه در کتابخانه عومومی بازیزید استانبول وجود دارد که در سال ۸۶۱ هـ تحریر شده است. در اینجا ابیاتی از دفتر اول این مثنوی و چند الاهی از متون چاپی ترکیه نقل می‌کنیم.<sup>۱</sup>

- ۹ -

و ما آرسننا من رسولِ إلَى بِلسانِ قومِ

حامي ديلده ولار ليدى ضبط و رصول،

بونلدر را دوشوش ليدى جمله عقول.

تورك ديلينه كيمنه با خمسا ز ليدى،

<sup>۱</sup> قطعه‌ی مثنوی را از متن چاپی غریب‌نامه و الاهی‌ها را از مجموعه‌ی تورک لهجه‌لری اوزنکلری برداشته‌ایم.

تۈركىرىھەرگۈز كۇنۇل آنماز لىدى.

تۈرك دارخى بىلەز لىدى لو دىلىرى،

إيچە يولو، رول لو لو مىزلىرى.

پو «غىرىب نامە» لەئىن، ھەدى دىلە،

كېيم بودىل اھلى دا خىر مىنى بىلە.

تۈرك دىلىنىدە يىغى معىنى بىلە لە،

تۈرك و تاجىك جىملە يولدا راش لو لا لار.

يول اتچىپىنىدە هەربىرىتى يىرمىمە،

دىلە با خوب مىنى يىرخور كۈرمىمە.

تاڭە محروم قالىيا تۈركى دارخى،

تۈرك دىلىنىدە آنلىك لار رول حتى.

گرچه کئنلور لیرهان بو منزله،  
اول کئنلور آنلنان گلمز دیله.

حامو سیله اول داخی هسم راشده دور،  
لیرهار آکیدیر راشیدیر هسم راشده دیر.

حامی دیده معنی واردیر بیله،

حق یولوندی هسامی یولدرا بولانا.

هر نفشدان یول آچیقت دیر تانیا،

کیم آنی بیله رسه آخر بریان.

حامی دیده ولردیر ور معنی سوزی،

گورونه کیزبر دکیل معنی یوزی.

معنی رهی معنی نین قدرین بیلور،

قاندرا کیم بولسا، آنار غبست (ربست) قیلور.

چوخ بجایپ، چوخ غراپ بنسه لر،

سویله نیر دیده، نمروار دیر، نمرا!...

معنی لی بیر دیده ساندان سیز همان،

جمله دیلدر سوئیلر آنی بگمان.

جمله دیدان سوئیلنن بیر سوز دورور،

جمله جانلدر سوودوکی بیر نسنه دیر،

الا بیلز کیمسنه کیم اول نه دیر.

با غسل نبودور هر بیری بیر صورته،

لیک مقصود اول که اول حقه باخا.

بو کتاین ختمی اوش اولدی تمام،

دو پولو یوز دارستان اولدی تام.

ئىدى يوز لو تو زارلى مىنده ھېرىتىن،

خىتى لىردى معنى يە بۇ فەركىتىن.

معنى يېر خود كىمىسە خىتم لەتەدەي،

خىتم لە دون غايىتىن يەتەدەي.

بىلدىكىنجە سۈيىلەدەي ھەرىر كىشى،

ئىلە سىن كىم باش ازىزىز ھەرىشى.

سۈزلىچىندا آرتىق - راكىك وارلىسە،

دوزى وئرون ھەركە دوغرو يارلىسە.

حق قاتىندا عاشقىن راڭسوگى چوخ،

ئىجە دىرسن راڭسوگى دوزو چوخ.

## فضل و رحمت اول ائمّه چو خدورور.

اول دورور امید، آیروق یو خدورور،

اری خداوند اسنین فضلین دلمیم،

سن سن آخر هم حکیم و هم علیم،

رحمت ائمه یارینا قوللرینز،

سن اسیر که کندی یو خسوللرینز

کندی دنیکر سه بوئزو اول جلیل،

رحمتین اول سون آن هر دم دلیل.

- ۲ -

مندان می منه بو اعلم،

عفت دنی یو خدا دوغنم.

بونجا بلد، جور و ستم،  
بیلمن نندیر، بیلزرم.

جانان را لور سگر خان،

قللیا جاندا فره جان.

بولا بوئزو من عسیان،

بیلسم نندیر بیلزرم.

عشقین اوره کده یاره سی،

پس اولو شام آواره سی.

یار ب بو درین چاره سی،

بیلسم نندیر بیلزرم.

عاشتده بو حیرت ندیر،

معشوق دری شوکت ندیر.

درویش بونا حکمت ندیر،

بیسم نندیر بیلزرم.

-۳-

دیسم بولبول اولدی رؤتر،

آهسیم جانا قیدور اشر،

دورلو - دورلو یئیش بیتر،

معمور اولدو بستانیز.

گچندر نشتدی شیله دی،

هر بیریسی بیر آد قویدی،

لیلر و مجنون کینی،

بئیزیز دا ستابنیز.

عشق لیله باشیم خوشدور،

قاندرا ولر سام یولد اشدور،

لیل اون رکی آی سر خوشدور،

عشقدن ریچ پدی جانیز.

مطیع اولدوق عشق حالینا،

با خسادیق دنیا مالینا،

گیر دیک ارندر یولونا،

درست اولدولیس نیز.

نه قاشادیر، نه گوزه دیر،

میسلیمیز خوب اوزه دیر،

ولئا سوملاز تازه دیر،

بویزیم گستاخ نیز.

کیم بولدر دمان اجله،

گوزه کرک هرگه کله،

بیز داگنده روز اول یولا،

منزلده دور کروانیز.

عاشق پاشام نچه - نچه،  
دولت آنون اول گوز آچا،  
بیزدن داھر گله گچه،  
بویالا نچر دور لمیز.

-۴-

ری پادشاه، ری پادشاه!  
چون من منی و ردمیم سنه،  
گنج و خزینه مهامي سی،  
سن سن منیم لؤندان سونا.

اول درمی بو عتمل و جان،

سیننده لیدی اصل رکین،  
آخرگری سن سن مغان،  
او ش واریرا مسدن یانا.

سدن سنه واریر یولوم،  
سنہ سنی سوئیر دلیم،  
 والا سنه ارمز ایم،  
بو حکمتہ قالدیم تنه.

بو حکمتی کیم نه بیله،  
بیله دارهی گلفر دیله،  
بو آره بیله بو زار بیله،

كۈزۈم ياشى ئېجە دىنە.

دور سام سىنىلە دورورام،

با خام سىنىلە كۈرورام،

هر قانچارور كىيم يورورام،

كۈنۈم يۇنۇ سىندىن يان.

سەن سەن منه جان و جەمان،

سەن سەن منىڭىنخەمان،

سىندىرور عاصى، زىيان،

نە رايش كلىرىر مندى منه.

ئۇز ئۆيلىن دىلەيدەس،

حىكم رئىلىن رىھپىمەس،

آلىۋەن ئەيمەس،

جىلمە رېشىم رۇندان سونا.

شۇيىھ ياخىن رولموش آنىن،

گۈزىسىنى بوجان وتن،

كىيم كەھىسىر بۇ پەردەدەن،

كىيم بانغ را لور حىكمۇنە!

عاشق سىنه تۇدى يوزۇن،

راونۇدو جىلمە كەندۇزۇن،

جمله سنه بوئیلر بوژون،

بوژ بوییتن سن سن آن.

#### ۴. الوان چلبی

الوان چلبی فرزند عاشق پاشا بود. در عصر خود بسیار نامبردار و دارای احترام بود. از دیوان او در منابع تاریخ ادبیات ترکی سخن رفته است. اما هنوز دیوانش به جهان علم شناسانده نشده است. آنچه از اشعارش بر جای است در مجموعه‌ها و سفینه‌های شعر مضبوط است:<sup>۱</sup>

-۱-

رلا رای بروفا دونیا نچین سنن سنه مغورو،  
کیمین دوشدو سنه کونمکوه قیلماوین اونومقحور!  
آدین دونیا، دادین دونیا، آدین - دادین ورئن مولا،  
صحیح الروح اولماوین سنتیم القلبین مشکور.  
یار اتیلیشدابیر دارمی سنه بزردر، سنه بگدش،  
نه خاقان گوردونه کسری، نه قیصر کوردونه فتحور.

<sup>۱</sup> الاهی‌ها را از مجموعه‌ی وصفی ماهر قوجا تورک باز گفته در پیش برداشته‌ایم.

سنه هر كيم كونول وئريدى، سن اولدوان بىن آتىن وردىي،  
 سئله وئريدىن، يىلە وئريدىن نىتە كيم طېمى نىز باعور.  
 شولار كيم سنه يوز دوتدۇتن و جانى يانىسب توتدۇ،  
 بىخاندۇ كۈزگۈرە كندى كۈرە كىلى جانى ئىجھولۇ؟  
 شولار كيم سنى ترک ائتىدى بقا مەكەنۇ بىر ك ائتىدى،  
 حەقە يولداش لەلوب كىتىدى، جىنيد و شىبلى و منصور.  
 غۇنى اولدۇ غۇنى بولدو، صەف اولدۇر صەفا بولدو،  
 رايچىرىدىشى وفا دولدۇ، دۈكۈلدۇ قالدى سەشرە و شور.  
 ھىيىشە رەحمەت رەھمان، بولار لەنازل و ولاتل،  
 بولارىن وارلىغىر كلى منوردىر، ئۆزۈ پەر نور.  
 بولار لەرە كۈر لەۋان، دىلىرىن رەھست لەپەۋان،

که تارحست قىلد رحمان، لولا دونيا و دين معمور.

لاهـر فضـل و رحـمـت قـيل، لاـهـرـنـزل رـحـمـت قـيل،

بو رـحـمـدن بـيـزـي لـيرـماـبـهـ فـضـل سـورـهـي وـالـنـورـ.

- ۲ -

گـورـنـهـ فـضـلـ اـئـتـدـيـ يـئـنـهـ اـولـ كـارـسـازـ،

كـيمـ جـحـانـدـلـانـ گـئـتـدـيـ قـيشـ وـكـدـيـ يـازـ.

تـورـلوـ تـورـلوـ رـخـلـدـرـ لـيلـهـ يـئـرـيـوـزـوـنـ،

خـوبـ مـزـيـنـ قـيـدـيـ خـوشـ اـولـ بـيـنـاـزـ.

لـايـ زـمانـهـ عـارـفـيـ رـچـكـيلـ گـوزـونـ،

آـنـدـ بـوـ حـكـمـتـرـيـ كـوـنـوـنـهـ يـازـ.

طـالـبـ لـيـسـ مـطـلـوـبـوـنـوـ قـيلـ طـلبـ،

عاشق ریسن، عشوق لیله رلیله باز.

یئنه بوبول شاد کام و کامران،

یغنی که کول یئنه گهدی سرفراز.

بولبوله چون عرض قیدی کول یوزون،

سوزو آه و ناش لیله سوزو ساز.

نئنه سین بچاره بولبول چونکه کول،

دلربا لاما دکیلدیر دنواز.

دوست دونون دوناندی دونیا دوپوزون،

چه ده و کسار، چه ثیب و فراز.

لوش بوقدرت، لوش بو عبرت، لوش بوحال،

یئریوزونه بوكرم، بو عز و ناز.

قاموو اول بىزىزىن فضىلدر،

نه قىلد هر ذره مىن تورلو نياز.

هر يارا دەلىميش قىلدار جىشىن طلب،

ئىتتە كىم شەھىنى شەھىن، غازى غاز.

دوست ئەتكىن بىك دوت لوان سەن دارەمى،

وار بۇ عشق مخمور لوغۇن دوست لېلە ياز.

گردىلىرىن عاقبىت محمود اولا،

شۇنۇ قىل كىم محمودا قىلدى لىاز.

## ۵. بایرک قوشچو اوغلو

بايرک قوشچو اوغلو يكى از گويندگان بىست و چهارگانه‌ي طریقه‌ي اهل حق و نخستین آنها است که سروده‌هایش کلام نامیده می‌شود و با شور و جذبه‌ی خاصی در محافل آئینی اهل حق به آهنگ طنبور ترنم می‌گردد. قوشچو اوغلو از اهالی آذربایجان ایران بوده است و اين ولايت را ده به ده و شهر به شهر می‌شناخته است و على‌گويان، وجب به وجوب روساتها را می‌گشته است. به نظر ما او در عهد ايلخانيان می‌زيسته است و يكى از مولويه‌سرايان پيشتاز بوده است. نام اين مولويه‌سرا تاکنون تا آنجا که نگارنده می‌داند، در هیچ يك از تاريخ ادبیات‌ها و تذکره‌ها وارد نشده است و تنها در اسناد و دفاتر و جنگ‌های مخفی و محفوظ اهل حق و صندوق سینه‌ی آنان می‌توان به آثار وی دست یافت. نگارنده نخستین بار در سال ۱۳۶۶ اين شاعر را به جهان علمي شناساند<sup>۱</sup> و در جلد اول در متون نظم ترکی نيز وارد ساخت.<sup>۲</sup> اينك چند الاھي مولويه از او:<sup>۳</sup>

-۱-

پادشاه همیم بیر شهر پاپیش رکی جهان آراسیندر،

<sup>۱</sup> دکتر ح.م. صدیق. بايرک قوشچو اوغلو، روزنامه اطلاعات آذربایجان صفحه‌ی پاشیل یارپاق، شماره ۱۳۶۶/۵/۲۹، ۱۸۲۵۱.

<sup>۲</sup> دکتر ح.م. صدیق. متون نظم ترکی ایران، انتشارات فتحی، ج ۱، ص ۲۳۶ - ۲۶۴.

<sup>۳</sup> الاھي‌ها از نسخه‌ی خطی دیوان قوشچو اوغلو متعلق به آقای سید امر الله شاه ابراهيمی از دراویش اهل حق صحنه برداشته‌ایم.

با خدیجه دیدار گوئونور او شهرين کنارا سيندا.

بىزده او شه هره ولاديق، يايپير گوئولدر گوئدوک،

بىزرا گوزو موزده يايپيديق او گوئولدر آرا سيندا.

او شه هردن او خ آتىمير، آتىمير جانا با تىمير،

دور لو متاعلدر ساتىمير، او شهرين بازارا سيندا.

توپراق دا لولدوق ئاندیك، پاچقى او لووب يوغورلامدىق،

کريچ دا لولدوق ھۇرلەتكىك، او شهرين ديوارلا سيندا.

او ستابىدا داش يۇندورور، شاگىرىنىه لىش قاندىرىر،

چلىپىن آدىن آپارىر لو داشىن ھېپارا سيندا.

آشىن اولان بونو آندر، مىنگر اولان بونو داندر،

قاوال خواجهم چىخار بالدلر، او شهرين منارا سيندا.

او شەر دەگىلىش كەنمۇ موش، نە داش اپىش نە كىل اپىش،  
قوچۇ لوغۇ بىر قول اپىش كەرچەك قوللار آرالا سىندا.

-۲-

دەكە كىشى صوفىر لوماز سىنە سىنەن صافرىوخ،  
ئلينى مرشدە وئرىش، كەنمۇنۇن رانصافرىوخ.

ئلينى مرشدە وئرىش، دەمە دېكىنى توتارىش،  
خەستى قۇلى او لور، چون پىرىپىندان طافرىوخ.

بىر كىشى كە لۇزپىرىتىنى ھىپىت لىسى بىلەيە،  
قارانقۇلوق دامە بىزەر زنجىر و طنافرىوخ.  
بىر كىشى كە جىھە وارلا، خلق - خويون دېكىشىيە،  
كەمەيە وارمەيە، وارلا كەبەيە طوافرىوخ.

دئیلیر قوشۇرۇغۇنۇ چوخ ئوزدن لاف رىتمەگىلن،  
حق پېلىرىكە بوسۇزمۇن لافى يوخ اضافىرىوخ.

-۳-

دور اى غافل نەيتىسان صباح صاحان اولدو،  
عيان اولدى حقىن نورو، شوكور ئىلمىت نخان اولدو.  
منىمەم كۈنلۈم ھېچ آچىلاز فراق و فرقىت و نەمدەن،  
شوكور كۈردىك حق جمالىن كۈنۈل بى انتەن دار اولدو.  
ساتاردىم لعل لىين كۆھر دلال عشقە توش اولدوم،  
منىمەم كۈنلۈم مصر و شام و عراق و راصفهان اولدو.  
شىكىرىدىن شىرىپىن دور بالاسە يارىپىن كەفتارى بىزىه،  
طوطى طلعتلى دىبىرىم عجىب شىرىپىن زبان اولدو.

دئیلر قوشۇ روغۇنابو كىچە حانىدا لوغرادىن؟

دئى دليل و دىكىيىرى منه شاھ جھان لولدۇ.

-٤-

پارنەر لوغرادويم شاھا بوكىچە،

فەڭ ئوزوندەكى ماھ بوكىچە.

مبارك جمالىين كوردويم شاد لولدۇم،

سجدە قىدىم بودگاھا بوكىچە.

ئيرىدەيم دست به دست، دوتۇرم دارمنىن،

دئى: لوخوگىلىن طاھ، بوكىچە.

دئىمەن ياعلىش! كىل سىن وئر مورادىم،

دئى: وئررم مورلاين ها بوكىچە.

قوچچو او غلو او خور علی و صفینی،  
او غرلی بسج گنج ناکا ها بو گجه.

-۵-

گنگهارم کرم کانی، سن منی یار را با غیشد،  
بنیامین لیلین قورو لان، شرط و اقرار را با غیشد!  
مولانین گیز لیلین سیر رینه، بحر بی پایان امرینه،  
یار ستانین کرد ارینه، دارود ناز دار را با غیشد.  
اویدور دنیا غمینه، سالا دو دلر امپنه،  
پیر موسی نین قلمینه، خید مت رزبار را با غیشد.  
سیغیندیم سن تکین دوستا، سچ ازل یو خدور الین اوسته،  
مصطفت ای دارودانه حکم قفت را با غیشد.

علمی سالدین اویونا، کافیرلرگی لتیردینه،

روچیار زبرد سته، یاریادگار را با غیشد.

یار او دورگیر و دن آش، سوره منزل وار را باش،

منکر یاندیز ران آتش بیرامیمین نار را با غیشد.

قوچخو رو غلو دیز یار، هی! یار واحد کر تار، هی!

یئمیش مین بیر قولایمین وار، بیزی اوتکدر را با غیشد.

- ۶ -

یار نمر کلین یا لوراق یار،

پیر-گوئی یئیه سی پروردگار.

دیدار را باخ گوئر، دیدار بقادیر،

خلد قیدر اوزون تو تور دیوار.

منیم، در دین دو لسی سن سن،

مین طبیب گهمه، بولا ماز چارل.

ابرا هیم پادشاه او سومه گندی،

دلاود جنید گل، سن یست حاولارل.

قوچخو روغلو او زون یئیه وی تانز

صید قله با غلن خاوند کارل.

- ۷ -

گون او لا یار گله یانیما، یارب!

یار دلان غیر نه یار لار جانیما، یارب!

دوست اپچون مشغول ام، ها ل تظارم،

تولا دوست گله محمد نیما، یارب!

در دلی قالمیشم درمان اَللَّهُ گفرن،  
 یه یا خشیدیر در درمانیمسا، یارب!  
 گچه رخواب را پیچنده یا تائیلمم،  
 رحم رئت دیده گیریانیمسا، یارب!  
 یئرده کوئیه سیغماز چو خدود رکون هیم!  
 یارلامم قوللوق بولاط نیمسا، یارب!  
 اسما عالم، یارین یولوندا تسلیم،  
 کوئین قولچ کله قوربانیمسا، یارب!  
 قولچو او غلو گل و رکیل سورادین،  
 لطف رئیله کیلن دؤورانیمسا، یارب!

غریبم بو طرفه ده، بیلجه گوکی یاریم یوخ،  
 سارالدی بولد و بئزیم، هرگیز حالم سوراریم یوخ!  
 غریبم، تشهیم، زارام، بولونساز دردیمه چاره،  
 اوز تو قوب حقیقیا لوار رام بوندان آرتیق آچاریم یوخ.  
 عزیز بیزدان لیراق اولدو، جیگریم کل دلغ اولدو،  
 جمیع چشمیم کباب اولدو، صبر اؤینده قراریم یوخ.  
 وصلیله جاندان آیریدیم، با غرا باسدیم، صییر قیدیم،  
 خاطیره اولیا گهدی، بوندان آرتیق کو ذاریم یوخ.  
 اولو سلطانا من قولام، پخون دستیم که یو خوالام؟  
 پادشاه کنجیدن یاریم آنچه آرتیق دیناریم یوخ.  
 با خداودان تبریزه واردیم، حقیقی سرایه ده بولدوم،

آغیر بازگاند رکمی طلب ایله کارباریم یوخ.

- ۹ -

یار نمر نشیله تیم یار یاد او لو بدور،

گچه - گوزوز لیشم فریاد او لو بدور.

آلیب کونوم لؤین و رمز مورادیم،

عاشقیگ بندیه بیر آد او لو بدور.

تجه که عاشقی قدر لیل یه مجنون،

ایله که شیرینه فرهاد او لو بدور.

سنین عشقین منیم کوندم رؤینده،

او جا داغلدر کمی بونیاد او لو بدور.

دیسیر دین سهرم حقی ناخدن،

بس نه لپچون یار لولان یاد او لو بودور؟

خوراسان صحر اسیند را با ج وئنر،

واریسان با غدار دار آزداد او لو بودور.

ازل اقرار وئیب سوزرا دلنا نین،

ائتدیگر ایشک خلدر بر باد او لو بودور.

آغا جلدر گوگله سی، چایلدر قیر اغز

چمندر دو پ - دلو شمشاد او لو بودور.

قوچخو او غلو جحد است پیره جان وئر، جان،

پیرنه جان وئن لو ستاد او لو بودور.

- ۱۰ -

یارلا! حا سید زاهیده محوب لولان بیخانه دیر،

لاین وئرمه قولاق، هرنه دئسه افسانه دیر.

یار لیغین رمنین کی بیلز، حقه ده چاتازالسر

یوخ کیتابی یوخ ایمانسر، منزلي بو تخانه دیر.

یار لیغین الدده قايمم توت، بیر توکنر گنجیر،

مولک و ملا غرّه لنمه کیم سونو ویرانه دیر.

اوی غافل، ساتسا یارین بد صیفت منکرله،

زاهیده حدمم اولان عاقیل دکیل، دیولنه دیر،

عقل و هوشون جمع امله، پیغ باشیوگلر چکلری،

بیلینی کیر دارا باغلد، یار لؤی جخانه دیر.

چک یاری نین دردو غمین، کل اوی همر لاز اوی،

یوخ و فاسی بو بجهانین، گور نججه غنخانه دیر.

یاری نین بیل قدر نیز، دور آرگی گل، آرمی لو تور،

سیر ر حقی لو بیلیر، چون سینه سی سیر خانه دیر.

حقینی بیر حق بیلن اوز یارینا عاشق اولور،

نجه شمعده یان غم عاشقگیله پروانه دیر.

قوچو رو غلو! دور آرگی یار ایله گوقرا گل،

لحجه سی طوطی یه بزر در، اوز لرمی حقانه دیر.

- ۱۱ -

شاه جهان نظر قیلس منیم آه ایله زاریم وار.

أوز دو توب در کها وار سام یئر و گویجه کون هیم وار،

تائیدیم سن خداوندی، عالم رده بیغم اولدوم،

غمین و گمکین دگیلم، سمنین کیمی پناہیم وار.

سولاطان کرملی بکیدمی، عالمی یارا بخش ائتدی،  
 بیز رامیدوارلیق اهلى ییک، خواجهدن بو طام هشیم وار.  
 خواجهم سندن قاچاینر، شانمر دامغاس قولدر،  
 خانه زراد قولونام بالسه چندین هزار کوار هشیم وار.  
 قوشخوغلو او مید اولما، امیدینی حقه با غلد،  
 مینین بیر قولاباغشلدر، خواجهده بئله رهشیم وار.

- ۱۲ -

گئرچک عاشیق اوز یاری نین عینیندہ دیر بیدارلیق،  
 چونکی بیدارلیق سندہ دیر هم سندہ والدیر یارلیق.  
 یا حقدیر، بیز از لدن اقرار یارا ورئیشیک،  
 قالوموزا گلکیدیر هم شائیزه اقرارلیق.

سوز و ریمین، سوزه گل، گل، سوزون آوسته غنیم اول، اول،  
 بیر کر گل بیر لطف ریله، ترک ریله دیداریق.  
 شنی سرتخت ریله سلطان سنن برگوان،  
 مات ریله جمه جهانی، شاهیم امداد سرداریق.  
 ریکیدر سیز، آو پدر سینیز، یئد دیدر سیز، قیر خادر سینیز،  
 شنیزده دیر سیزین بالسه حکم خاوند کاریق.  
 بیر گون دوغ، بیر گون دوغ، اولمیا اونون آخشمی،  
 نه دارمی نه رؤلمک اولا، نه دارمی نه پیداریق!  
 اوتوروبسان جنم آیچیندہ پرسان یوز حکمت ریله،  
 یار نمر سندن اوتورو چکر را تظن اریق.  
 یار ریله یار آرا سیند رحکم اولماسدار غم دکیل،

آزرا لیق اولسا دل، داره ای اولمایا هسچ بیزرا لیق.

دیده مین بینه سی نشن، هم دنیم هم لیانی مسان،  
تو چخ او غلونون نوطونه سن وئیر سن گو فاریق.

- ۱۲ -

من بیر عاشق شئیدیام، آلمیمه کولدر آکیرام،  
دو توبان گول دامنیدن قارشی بولبولدر آکیرام.

من بیر عجایب لوغر ویام، حقین یولوند ردوغر ویام،  
گیریب کونولدن کونوله نچه کونولدر آکیرام.

آیلدر گلیب ایلدر اوتوب، غافلین عومن و زدن کچر،

من بیر دین صوحتیله آیی ایله ایلدر آکیرام.

درویش ری جیلد زکور و ب هسچ کیمسنه بگنمه دی،

من بوجیلار لغیم ایده ئئى خالاتىدر آزىز رام.

ۋە ئىزىز توچۇرۇ غىسىدۇن تىلىمېنى كىيدان آلدىن؟

ۋە ئىمكىنى شاھ لېرىمەدان بىلە تىلىمەر آزىز رام.

- ۱۳ -

كىلەن، كىلەن، رىي يارىندر، قولاق آسىن بودىستانە،

إپەھىن خواجەم شىرىتىندان لاسوروك اولۇن مىستانە.

ۋېلەدە سۈيىرمە دىستانى، كۆزلەم چىشم مىستانى،

گىزلىيدىم رو مىستانى، كەدارىم دوشىدى بىستانە.

كۆزۈمىڭ كۆزۈندۈبىر ئىر، عالمى ئىتدى منور،

آلدىم كۆزەر، ساتدىم كۆزەر، ايرىشىم مەدىن كانە.

«آب طاشار» دلان لېچىدى، رەحىت يارلا ساچىدى،

هزاران گوللر آچیدی، بولبول اولدوم گولو سنانه،  
قوچوغلو رونخورنه سینی؟ لینقی، بئسی، ياسینی،  
چىرىبارگاه آرزۇ بونو، ارنەرىيەتىلەر شنانه.

## ۶. سعید امراه

سعیدالدین بکتابشی معروف به سعید امراه، از مریدان حاج بکتابش ولی بود. کتاب مقالات وی را از عربی به ترکی ترجمه کرده است. آثار منظوم او از زیباترین نمونه‌های شعر ترکی مولویه است:<sup>۱</sup>

-۱-

گمکه بیر آنلیغیچی یوره کل یئرینده دورماز،  
نجه که آنی آنم، کونوم هیچ قرار قیلماز.  
منه درلار او تو غیل، بیر یئرده ثبات او غیل،  
ثباتیم آنلان رایسته، کونومو منه و رمز.  
عشق خود دنیز مثلی، مو جحر قپار کونومو،  
یوزین یکندر اندیم، لذیشه م آن رمز.

<sup>۱</sup> اشعار داده شده را از مجموعه‌ی تکیه‌ی شعری آنتالوژیسی باز گفته در پیش برداشت‌هایم.

سرمایه م کونول لیدی عشق رئدی یعنالادی،  
جانمین دردی اولدور، گورگه دستور ورمنز.

کیمه شحایت ادم کیم قلوب کیمه کدم،  
یئنه آنا وارلیم، یوره گیم آیری وارماز.

عشق بور جودان لینه یم، زمانه یه دونه یم،  
عقدن آرتیق پیشنه دوست منه روگورمنز.

غرق اولدوم عشق موجونا، دنیز نفر جونه،  
عقدن چخمیان کونول، آیروق کندنه گمنز.

سعید نده در پیشنه، فاچاق قور تماشانی،  
عقدن تماش دویان آیروق پیشیه وارماز.

-۲-

ظاهر، باطن بیرگرک، بیرلیک ارمی حالمند،

دونیا - آخرت بیرآدمیم عشق ارمی نین یولومندرا.

ظاهرینی بوراخمیش، کل باطنه باخمیش،

صفات عشقه آخمیش، وارلیغی عشق ایلینده.

آیریلیغراوندووش، بیرلیک کندیده بیتمیش،

وارلیغی نی غرق ائمتش یاغمور لیله سملینده.

کندی آدین گیتمز، کندیدن قبول ائمژ،

بیله لیکین روندوماز، آیریلیق یوخ یولومندرا.

دیرلیکین عشقه یازار، وارلیقدان کلی بیزار،

یولون یو خلوغا دوزه ر، بورور یوللوق ائمینده.

سعید آیدیر، زی دیرلیک، دوست لیله او سا بیرلیک!

یولون یو خلوغ دوزه ر، اورور یو لوق رئینده.

-۳-

خدراوندا قولام امرینه فرمان،

زیرا سنن منیم در دیمه درمان.

سنین ایشکرینه کیسه قاریشماز،

عالیمه جمله سی یولوندا حیران.

بزه دین یئر یوزون رحمت نوریله،

یارلتدین گوئیلری بوئرہ سایولان.

لبدن سندن آیریغز فادر،

قانی یئل گوئورن تخت سلیمان؟

قانی خسرو، قانزشیرین و فرهاد،  
قانزراول جالینوس حکیم و اقمان؟  
بولار کچپدی بلیرمه دی نشانی،  
چورودو تندری جانلدری پنگان.

لو خوبسم اللهم رحيم،  
که يوزمين جانيما اولا گنگهان.

سعید سن سوزونو جا حلیمه دمه،  
نه بیلر شکری کرمادرا حیوان؟

## ۷. قایغوسوز عبدال

غیبی علائیه‌ای معروف به قایغوسوز عبدال فرزند بیگلر بیگی علائیه در آسیای صغیر، مرید عبدال موسی از دراویش مولویه در قرن نهم بود. چهل سال در خدمت او بوده، سپس به مصر رفته و در غاری سکونت اختیار کرده بود. آثار منظوم و منثور فراوانی از او در دست است:<sup>۱</sup>

-۱-

علی نین سیرینی مصطفی بیلدی،

علیدی معسّنی قرآن علیدیر.

جبر و ترا لودور ببر و غضفر،

مکوت با غینا کشن علیدیر.

محمد (ص) کیم علی بیلدی جهانا،

آنو پچین کامل رالانسان علیدیر.

---

<sup>۱</sup> اشعار قایغوسوز عبدال را از مجموعه‌ی ابراهیم تاتاری برداشت‌ایم.

او کیم و صلت دیلر وحدت دمینده،

علیدیر، دلیل و برهان علیدیر.

علیدیر هر کو نولدہ بیتن اسرار،

علیدیر حکمت لقمان، علیدیر.

نه کیم وار آشگار گیزی جهاندار،

علیدیر، جمله سی یکسان علیدیر.

بودور همامی عار فلک صحبتینده،

بی شانه همان نشان علیدیر.

علیده دلما قایغوز عبدال،

زیرا اول - آخر همان علیدیر.

علی نی سوہنین خاک اول یولوند،

بیلیرسن در دینه درمان علییدیر.

-۲-

بو دونیانین مشائی محظىم شارا<sup>۱</sup> بىزىدەر،

ولى بىزىم عمر و موز بىر تىز بازارلا بىزىدەر.

بو شھرىن خىالدرى، تورلو - تورلو حالدرى،

آلداتىش غافىلدرى جادو عيبارلا بىزىدەر.

اول كۈنۈل آلامى خوبىلار نېبت ائدر،

آخر يۈز دۈندرمه سى عاجز مخارى بىزىدەر.

بو شھرىن اول يادى شىخ و شگىردىن شىرىن،

آخر آجىزىنىڭ كۈرۈل زھرمارلا بىزىدەر.

<sup>۱</sup> شار: مخفف شهر.

بو شارا خیال چو خدور، حد و شماری يو خدور،

بو خیاله آلدان اولدادر دلوارل بئزدرا.

بو شاردان اوج يول چیخار بیری جنت، بیری نار،

بیری سینین آرزوسو قصدی دیدارل بئزدرا.

هر کیم کندوزون بیدمی بو شاردا سلطان اولدرو،

کندوزون بیلین مثل حمارل بئزدرا.

قایغوز عبدالل گوردو، واله و حیران اولدرو،

ولی دم عشق لیله اول با هارل بئزدرا.

-۳-

من بو عشقه دوشلی بوساقالی قیر خارام،

دوست لیله بیر لشلی بوساقالی قیر خارام.

من قیر خارام او بیتر، چمنه بول بول رؤتر،  
او ستادئیر که یئتر، بوساقالی قیر خارام.

عشقه او لو ب ملزم، بیلیندی جمله رازیم،  
غیر ساقال نه لازم، بوساقالی قیر خارام.

من گرزم یازیدار، قوه تیم وار بازودار.

نه ایشیم وار قاضی دار بوساقالی قیر خارام.

ساقا لیملا باشیمی، بو غدر میلدا قاشیمی،

حق او نارا ایشیمی، بوساقالی قیر خارام.

قایغوز عبدال منم، فارتی - فور تو بیلننم،

بیر تو کونو قیمارام، بوساقالی قیر خارام.

## ۸. یونس امره

زاد و مرگ و زندگی یونس امره، با اسطوره‌ها در آمیخته است. اینقدر هست که وی در قرن نهم در سوی‌های آذربایجان غربی می‌زیسته است. او را بسیاری از تاریخ ادبیات‌نویسان، پدر شعر ترکی ایرانی نام داده‌اند. در بیرون از ایران دیوانش بارها چاپ شده است. در یکی از <sup>۱</sup>الاهی‌ها او خود را تجسد روح مولانا می‌داند:

-۱-

منم اول عشق بحریسی دنیزلر حیران منه،  
دیامنیسم قطره‌دور ذره‌لر عمان منه.  
قاف داغی ذره‌م دکیل آری گوش منه قول،  
حق دور حصلیم شک دکیل مرشد دیر قرآن منه.  
چون دو ستگ کنده‌ر یولوم ملک لزل دور اعلمیم،

---

<sup>۱</sup> الاهی‌های یونس امره را از متن دیوان انتقادی وی چاپ مرحوم پروفسور دکتر فاروق تیمورتاش برداشته‌ایم.

عشقدان سوییر بو دیلم عشق لودی سیرلان منه.

یوخ لیکن اول بارگاه واریدی اول پادشاه،

آه بو عشق ئیندن درد اولد و درمان منه.

آدم یارا دیمادان جان قابله کیرمه دن،

شیطان لغت آلدالان عرش لیدی سیرلان منه.

یارا دیدی مصطفی یوزی کول، کوئنۇ صفا،

اول قیدی بیزه و فآلذلزیر احسان منه.

یونس بو خلق ایچىندە رکیك لودور حق بیلور،

دیوانه اولوش چاغور درویشیک بختان منه.

-۲-

اری پادشاه لم یزیل قیدوم یئونوم سندن يانا،

راشبو یوزوم قارسیده وصل ریترم سندن یانا.

سن سن بو گوز و مده کوران سن سن دیلمیده عویلین،

سن منی وار ایلین سن سن همین اوئدن سنا.

سن کیم دئین یارب منه من یا خینام سندن سنه،

چون یا خینان مندان منه کور گو یوزون کوئستر منه.

نجبه یا خیناسان منه سن مشتاق و حسرت منه من،

دون گون سنی کوز لو یوبن کوره مزم قالدوم تنه.

هر گهن اولد و گئدن اول، کورونن اولد و گوران اول،

علوی و سفلر جملتان اولد و گوزله کورونه.

یونس بو سیر ر حق دورور، بودیله گلک یوق دورور،

بیله سی بونون ذوق دورور عقل لیله فهم ایر مز آن.

-۳-

رای عشق اُری آرچ کوزونی، سیر آوزونه ایله نظر،  
 گور بو لطیف چیخندری، بزه نوبن گهدی کچنر.  
 بوندلر بولیله بزه نوبن، دوستدان یانا لوزان نوبان،  
 بیر سور آخی سن بوندلر راقنجارو دعطنم سفر.  
 هربیر پیچک مین نازیله اوپر حقی نیازیله،  
 بو قوشلر خوش آوازیله، اول پادشاهی ذکر لئر.  
 اوئیر آنون قادر گیکین، هربیر ریشه حاضر گیکین،  
 اوهت عمری قاصر گیکین آنی چا غیر منی سورار.  
 گنگر دوزگوندن گونه، توپر لغا توکولر یئنه،  
 عبر تدورور آندیانا، بو عبرتی عارف دویار.

نە گلکین گلک دورو، نە گولکین گولک دورو،  
 سون منزلین اولک دورو، دویادین ساغقان اژر.

هر بیر ئوزى دويار اون، يابو عىي يوياردون،  
 يويور كن او يوياردون كئدردى سندن ڭاروپر.  
 بىدون گلن كچىرىمىش، بىدون قۇنقۇچى كۈچىرىمىش،  
 عشق شرابىن اىچىرىمىش، بومعنى دن ھەركىم دويار.  
 يونس بو ئوزلىرى قوغىل، كندوزۇندان ئالىين يوغىل،  
 سندن نە گله بىر دىكىل، چون خىنگلۇ خېر و شەر.

-4-

بىر كىشىيە سۆيلە ئۆزۈ،  
 كىيم مغىيدىن خېرى ولار،

بىر كىشىھە وئر كۈنۈنۈ،

جاينىدرا عشق ارشى وار.

شۇنون كىيم داشى خوشدورور،

بىلۇن كىيم لىپچى بوشدورور،

دون - گون لؤتن بايقوشدورور،

سالما بوتون ديوارمى وار.

بىر دلوڭىچى يوولىماپار،

ئىرىز لىمدان ياورى قىبار،

دوغان لىلە كىندان ساپار،

زىرلارلىندان موردلارمى وار.

یو خدور دو غانلدا بیر لیکن  
یا حقنه لایق دیر لیکن  
شول کیشیدن روم از لیکن  
آنون صفا نظری وار.

صورتیله چو خدور آدم،  
دکمه سنده یو خدور قدم،  
اول-آخر اول پیقدام،  
محمد دان سروری وار.

أَرْنُكْرِيْلُو دُورْعَمْشَه،

مئش قولايدور قولماش،

مئش اولان ئيرده پاش،

حرامي چوخ عنترى ولار.

شىخ داشمىند ولى،

جمله سى بىر دير آرى يولى،

يونس دير درويشلى قولى،

تايپوق كيمى سرورى ولار.

- ۵ -

عشق لامادىر بىزە كۈنۈل جماعت،

قبلە مىز دوست يوزى دالئدىر صلات.

دوست یوزین کوریجک شرق یا غمالاندی،

آنونچون قاپودرا قالدی شریعت.

گونول بجهه قیدور دوست محراجیند،

یوزون سیره اوروب قیدور مناجات.

مناجات کیمی واخت او مساز آزادا،

کیم اولا دوست لیله بودده خلوت.

شریعت آیدور صاقین شرطی بوراخما،

شرط اول کیشیه کیم لده خیانت.

أرندر نفسی دولتسر روموزو،

آنونل فتنه دن اولدوق سلامت.

بلی قولین ددهک او لکسر دده،

هنوز بیر دیدر اول وقت و بو ساعت.

دئریدی بشیوموز وقته گهدی،

بئشی بیر ائله یوب کیم قید طاعت.

بیز کیمه دینیه خلاف دنه زوز،

دین تمام او لیجان دوغار محبت.

دو غر ولوق بخلین دوست قاپو عوندا،

گمانیز اول بولور الھر دولت.

یونس اول قاپودا کمینه قولدور،

أز لدان لبه دک دور بو عزت.

## ۹. سید عمام الدین نسیمی

سید علی عمام الدین نسیمی پیرو فضل الله است آبادی و یکی از رهبران جنبش حروفیه در ایران در قرن نهم بوده است. وی در ادبیات ترکی ایران صاحب مکتب و در شعر عرفانی پیرو مولانا است.

صبغه‌ی فلسفی غزلیات عرفانی وی، آثار او را در تاریخ شعر ترکی ممتاز ساخته است. کلیات دیوان وی بارها در ایران و در خارج از ایران چاپ شده است و نسخ خطی متعددی از آثارش در کتابخانه‌های کشورمان محفوظ است:<sup>۱</sup>

- ۱ -

قولو غائب با خلد میم، سلطانی کوزلر کوزلر میم،  
در دینه تو ش اول مو شام، درمانی کوزلر کوزلر میم.  
کوزلر میم کوزلر میم کوزلر حضرتی ش همین،  
نچه سین کوزله مه سین سجانی کوزلر کوزلر میم.  
کوردو کوم اول، پیلدیکیم اول، ریسته دیکیم اولدورور،

<sup>۱</sup> غزل‌های نسیمی را از متن دیوان سه جلدی وی چاپ باکو به کوشش جهانگیر قهرمانوف برداشته‌ایم.

اول اولدور، آخراولدور آنگرگوزلر کوزلریم.

من شاهینین یولونا جانیر قوبان قلیشام،

شقیده کیردیم یولا، میدانی گوزلر کوزلریم.

یا هو، یا من هو دیسب هردم تنا ریلم،

رحمتیندن او خورام رحمانی گوزلر کوزلریم.

ای نسی صدقیه یولوز را خاک اولماق اپچون،

جان و دلدن کلیشم جانگرگوزلر کوزلریم.

-۲-

فرقتیندن دلبرا کونوم پریشان اولدو گل.

رؤورم هجران غمیندن، بیکریم قان اولد گل.

تا که سن گشتین، من اولدوم در دمند مستمند،

در دیمه گورماک جمالین جانه درمان اولدو گل.

قلمدادی چشمیمده لرتا بش که قان آغلدر ملام،

دیدوین یاشی فزون از بحر عمال اولدو گل.

یولونا باش قویو شام یار زار - زار و خسته دل،

ای طبیسم گل که جسمیدن جدا جان اولدو گل.

فرمیندن او شنسیم دم به دم قیدور فغان،

قیل گیسر جسمیم منیم از درد هجران اولدو گل.

-۳-

یوزین جاقیسان مه، من سندن اوز دوئندر منم،

جانیم دارخی قوبان قیلام، من سندن اوز دوئندر منم.

دوشمان گلیر قارشو موزرا، لو میدوار اوزرو دوش،

دوشمند رین کور لو غونا من سندن اوز دؤندر منم.

من سنی سئودیم جان لیله، قول الوموشام قوربان لیله،

آند ایچرم فرقان لیله، من سندن اوز دؤندر منم.

عیسی میسن، موسی میسن یا یوسف کنان میسن،

واسه جانیم جانزیسن من سندن اوز دؤندر منم.

ای نیسمی عاشق میسن حق یولو صادق میسن،

کوئر دیکجه یاناریسان من سندن اوز دؤندر منم.

-۴-

گوزو راعما اولانین نور تحدل، نه بیلیر؟

بوئوزون شر حینی بینایا سور، راعما، نه بیلیر؟

لیلی نین پیدگیکینز مجنون سور، مجنون،

عاقلین عقلی قاچان بیدیگر لیلدنه بیلیر؟  
 داره چنماق بوفا دارده منصور - دو شر،  
 بیلین سرلانا رکتی بود عور، نه بیلیر؟  
 مؤمنین کوژکو بو چون مؤمن لیمیش، کوژونو آرچ،  
 کوئین کوژکوده شول صورتی، معنا نه بیلیر؟  
 آخرت رهلهینی حال رهلهینه سور اسر غافل!  
 بو سفرده اولانین یولدراشی دونیا، نه بیلیر؟  
 ای نسیمی نفسین کر په سیحا دیدیر،  
 بمحبین رمزیرس موسی لیله عیسی، نه بیلیر؟

- ۵ -

فضیلیم منیم ای خضریم و هم آب حیاتیم،

شمشیم منیم ای بدریم و ساچر طلبایم.

سرودیم، چمنیم، باغ و بخار لیله هزاریم،  
طوطوم، سگریم، شهدیم و قندیله نباتیم.

قرآنیم و حکوم، حدیثم، شرح و بیانیم،  
علییم علیهم، ذکریم و صوم لیله صلدیم.

حشر لیله حابیم، یئنه میزان صراطیم،  
احسانیم و لطفوم، کرمیم، هم حناتیم.

هم مرکز لیله گوب و برج لیله مداریم،  
سیاروم و چرخیم، فلکیم، سیروشا تیم.  
فی راجمله بو لظیمه کلدین ای نسیم!

آفاقیم و هم نفیسم، لرکان و جھاتیم.

- ٦ -

یوزونو مندن نیجان ائمگ دیدرسن، ائمہ کیل،  
 گوزلریم یاشین رولان ائمگ دیدرسن، ائمہ کیل.  
 جانیمی وصلیم شرایپنار آسیردین، رای صنم!  
 عینی گوهر فیشان ائمگ دیدرسن، ائمہ کیل.  
 قاشدارین قومندان موڭكانین خەنگىن كىزلىسيب،  
 رای گوزو مستانه! قان ائمگ دیدرسن، ائمہ کیل.  
 قويوشام عشقىنده من كۆن و مکانىن وارىز،  
 جان نەدير كىم قصد جان ائمگ دیدرسن، ائمہ کیل.  
 ياندىرىسان كۆنۇمو عشقىنده بىلۇم اولو كىم،  
 آنى روپولى جھان ائمگ دیدرسن، ائمہ کیل.

هر قضا نین او خون قیدین نیشانه سن منی،  
 اول نیشانی بر نیشان ائمگ دیرسن، ائمگیل.  
 برگ نسرین او ترمه مشکین زو لفونوسن داغیدیب،  
 عاشقی بر خنان ائمگ دیرسن، ائمگیل.  
 بر قمی یوز و مدن آچار سان گدر نا محمرمه،  
 گیزی اسراری عیان ائمگ دیرسن، ائمگیل.  
 چون کی عشقین سکنی دیر کوئند مومن ویرلنہ سی،  
 حسرتہ آنی مکان ائمگ دیرسن، ائمگیل.  
 دو غرویا عشقینده او خ تک، کی پر گیلین تائیدیر،  
 قد دیر قاش تک کمان ائمگ دیرسن، ائمگیل.  
 چون یقین بیدشی سی، آغزی نین وار او لدو غون،

لول یقینی سن گومان رئمک دیرسن، رئمه گیل.

- ۷ -

دو شوشم بسیار لیلا هر کیسه بی یار اولما سین،  
کیسه نین حالی بور نه مکمل وزار اولما سین.

تا مونون لودوند ران آجر فور قیندر عاشق!

کیسه نین جانید را یار ب! سندن لول نار اولما سین.

چتین ناز غصیمی، دلبرین دیدار دیدر،

چتین با غرمنابی وصل دیدار اولما سین.

هر کیمین مقصود و سندن غیر دیدار اولما دی،

تا لبد خدن نصیبی غیر دیدار اولما سین.

عاشقین باغ و گول کول زاری یارین یوز و دور،

وار لیکن یارین بحالی، رؤزگه کولزار اولماسین.

اولو شام شول چشم یمارین فراقیند لان سقیم،

کیمه مندن رؤزگه شول یمار ایمار اولماسین.

کشف اسراریند لان آنین یان رام، صبر رئیله رم،

دئزم اغیار لات کیم کشف اسرار اولماسین.

عاشقین مشک تاتاری، زلف یارین بویودور،

او دل یان نین نافه هی صیخره مشک تاتار اولماسین.

با غریب یان دردی هیجرین خاری، ای جنت گولا!

بول بولون با غریبند اهرگیز کولدن اول خار اولماسین.

جان فرا وصلین مسیندان فورقت آسیردی منی،

یارب اول پاکیزه مسیدن کیمه شیار اولماسین.

کیم کی پیدار اولمادی عشقینده هر شب تا سحر،

اول یالانچر مدعی نین باختی پیدار اولماسین.

کیم کی بازار رائمه دی زو لغونه یوزمین جان لیله،

تا لبد و صیلننه آنین هیچ بازار اولماسین.

تو تو شام مئهر نیله پیمان، قلیشام عشقینده عهد،

جان عاشق تا لبدی عهد و اقرار اولماسین.

ای نیسمی! کیم کی صاف اولماز زر خایص کیمی،

دلبرین عشقینده صافر همچو دنار اولماسین.

- ۸ -

دلبر امن سدن آریری، تنده جان نشیله رم؟

مال و مولک و تخت و تاج و خان و مان نشیله رم؟

لیسته رم و صلیین جمالین، تا قیلام در ده دول،  
 من سنین بیمارین، لوزگه دولانز نشیله رم؟  
 چوخ دو عالار قلیشام من خالقین دگاهین،  
 چون مورادیم حاصیل اولدو، من دو عانز نشیله رم؟  
 ای مسلماندر! بیلین، یار لیله خوش دور بو جهان،  
 من کی یار دلان آیری دوشدو م، بو جهانز نشیله رم؟  
 دلبر آیدیر: ای نسبی! نیچون رائید سن رفغان و فغان،  
 من بگون صبر رائیده سم، دانلد فغانی نشیله رم؟

- ۹ -

گل ای دلبر کی مو شتاقام سنی گوئگ دیدر کوئنوم،  
 غمیندن دوشدو زار رایستر، وصالیندان سگر کوئنوم.

قاراقاشین همیلا لینی گوزومن تا بعید ائمین،  
 دوشبود نارازو لغوندن یانار، زاری قیلدر کونوم.  
 سقا هم رهشم ھدی دودا غشیدان خبر جانا،  
 بو سایشدیر یئنه لیستر بیندن ثول خبر کونوم.  
 بجاندا جان لیله کونوم وصالیم اختیار ائمیش،  
 زھی کورموش حتی جانیم، زھی صاحب نظر کونوم.  
 نه گوھر سن، سن ای جان اکیم بھانین بھرو کانیدان،  
 مکرم قدر و قیسترسنی بیدی گوھر کونوم.  
 غمین ناریندان، ای دلبر! کونول قایnar، لیچیم یانار،  
 بو سخ محنتی گور کیم غم او جوندان چکر کونوم.  
 صبوریدیر دول آیدیر، مجین در دینه ناصح،

ولی ناصح دوا سینه دان او لور هر دم تبر کوئنوم.  
 و صالینه دان منی آیری، کرم قیل، قیدا لطف ریله،  
 کی و صلینه مدام او مساق دیده رشام و سحر کوئنوم.  
 گل ری لو طغون خایتیزیز، منی و صلینه دن آیریما،  
 کی اوی عوئرد کی و صلینه کچھر، عوئرد سایار کوئنوم.  
 گل آر را کوئنومون را پچیزه گؤر، ری جان! کیم فرا غینه دان،  
 نه آجر غصه لر اودار، نه آغولار را پچھر کوئنوم.  
 ریکی عالم منه سنیزگر کەنر، او لما سین هرگیز،  
 بچانین حاصلیس سنن، آنی سنیز نشدہ رکوئنوم؟  
 خیالی سؤدیکیم یارین گوزو مدان گرچھر آیری میاز،  
 جمالین پرده سیزگؤرمک دیله ر، آچحق بصر کوئنوم.

ساقین ز نجیرنی مندان فنگ چون چکدی آییردی،  
 تئیم شخپنده سؤودان دل اولوش گزركونوم.  
 از لده صورت رحمان یوزون شمعنده گوردو م چون،  
 ایلد هر صورتین دلیم بومخادان سؤور کونوم.  
 نسبی یاری نی و رمز جهانین وارینا آندان،  
 گئی ای دعوی پھر کیم آندان دکیدیر اول قدر کونوم.

- ۱۰ -

جانی نی یاندیردی شوقون، ای نیگاریم قانداسان،  
 گوزلریم نورو ایکسر عالمده یاریم قانداسان؟  
 با غرم قان ایله دی آجی فrac{فرا}قین، حمل لیریش،  
 ای لیین وصلی شراب خوش گواریم، قانداسان؟

فورقین خاری منگی کورکیم نه مجرودح رئیله دی،  
 ای گوزو گز جیب گول عذرایم، قاندراسان؟  
 صبریمی یغلا دسر شوقون قرارایم قامدادی،  
 ای منیم آرایمیم، ای صبر و قرارایم قاندراسان؟  
 رئیله دی عشقین منی قاسخان ملامت تیرینه،  
 ای گوزو- قاشی یسلکی شهریارایم، قاندراسان؟  
 تا روزون شمعیندن آریوق دوشوشم پروانه تک،  
 یانارام لیل و نخار ای نور و نارایم! قاندراسان؟  
 سندن آری کوندو مون یو خدور و فالی یاری، دوست،  
 ای جایز، حسن کامیل، یادگارایم، قاندراسان؟  
 ولدی هیجرانین او خو عشقینده یانان با غربیم،

صورت و معنیده، ری چابوک بواریم، قانداسان؟

زولغونه وئیش لامنت حق لزلده سیرینز

ری لامندر لین کرگاریم، قانداسان؟

قاتی موشاق اولموشام زولف و عذرلین بویونا،

ری اوزوگوشن، ساچر مسکین تاتاریم، قانداسان؟

بادلین گوندار ساچینز بویون منه هر صحمدم،

تاکی یاندی کچدی حدون رنطفداریم، قانداسان؟

عاشقین جنات عدنی، شول جمالین و صلیدیر،

ری شراب کوثریم، گئتمخ خوماریم، قانداسان؟

یار لیپکون هرگوشه ده مین دیوا لوور دو شمن منه،

ری سولاد عطضم و محکم حصاریم، قانداسان؟

چون نشیمی دیر بولون لیام عشقین سروری،

ای شکر لب یار شیرین روزگار میم، قند رسان؟

-۱۱-

چون همیشه اول گوش روحسار دوئنده رموش یوزون،

شش جهتدن شول بت عیار دوئنده رموش یوزون.

کعبه یه دوئنده دو یوزون هر کی گوردو یوزونو،

گورنه کوئیچک قیله‌ی دیدار را دوئنده رموش یوزون.

با وجود اول کیم تؤکر قانینی چشم مست لیله،

کچه - گوئدوز زگیس خونخوار دوئنده رموش یوزون.

ایچه زولغون بندینه کوئنوم او لا شمیشدیر ولی،

گاه و بی‌گه طوره‌ی طزار را دوئنده رموش یوزون.

جان قوشون اوچار نه دن بولدو لیانی هر کیم اول،  
 جان و دلدن ثول پری رو خسارا دوئندر موش یوزون.  
 ای نسیمی کائیناتین وارینا سن باخس کیم،  
 چون کی جانین دلئینا دلدار را دوئندر موش یوزون.

- ۱۲ -

سن منا، دلبر ایستر سن، لؤزکه لریار لو ما سین،  
 بیر لو لوریار، لیکس اولماز، لیکس زینخار لو ما سین.  
 با غریب دو غردار فراقتین خاری، ای جنت کولا!  
 نوبهار لو سون، کول لو سون، آر اول خار لو ما سین.  
 دو غر و دور یارین یولو، دو غر و قایتیم از یار دلان،  
 کیم کی دو غر و یول واریر، آنین میری دار لو ما سین.

ای من جنات عدنین باغ و بوستانی یوزون،  
 گوبلان آنین گوشنی بی برک و بی بار اولما سین!  
 توتومشام عشقینده پیمان، قیلیشم زولفونه محمد،  
 آندلان روزگه محمد و پیمان، قول و اقرار اولما سین..  
 یا پیغمبر حضرت، خراب بر حق یا پار، معمور ام در،  
 اول یا پان معمور را آیر و ق کیمه معمار اولما سین.  
 کیم کی دیدار نیدلان روزگه نسنه ام استر، یادبله ر،  
 یئتمه سین آنین مورادی، اهل دیدار اولما سین.  
 فور قیم دردی منی، بی خواب و گیریان ایله دی،  
 دو شمنین عومر و توکنسین، باختی بیدار اولما سین.  
 زولفونون دار نیدل، ای جان! آسیدان منصور لیدی،

کیم کی منصور اولمادی، زو لفوندہ بردار اولما سین.

چون کی دلبریار اولدو، ریکر عالمدہ من،

سدن آیری یار و محبوب، او زگہ دلدار اولما سین.

اولموشام عئینن کی نیسار، عئینیدن جدل،

یارب، اول نزکیدن آری کمہے نیسار اولما سین.

ای نشیمی! قیلدا یارین سیرینی لغیار افash،

تاکی یار اولسون بو سیرره محروم، لغیار اولما سین.

- ۱۳ -

بونه بركنیده جاندیر، کی کردر بمحان رايچپینده؟

بونه قیمتی گھر دیر کی یاتار بوكان رايچپینده؟

سنی کیم دیر آدم لو غلو، دین اللہ! اللہ! اللہ!

بو حیضتە کىم گۈرۈبدۈر، بىشى جەھان لەپەنيدە؟

گىكە راوى وئىر بېنىدەن، لىرىدە مزىقىن بۇ سىررە،

نە خىال لېيش بۇ، يارب! خېرى گومان لەپەنيدە؟

يۇزۇنۇ يېقاب لەپەنيدە، ياشىرىلى قىر صوراتىزىز

كى روخون قىامت ئىلەر بۇ آخر زمان لەپەنيدە.

قارا قاشىن لېلە كۈزۈن آدى توسمىشىرى دىر،

بو سىتارەنин لوخون گۈر، عربى كىمان لەپەنيدە.

حورىلە بېكىتى لەپەنيدە، سەنه قارشى مىتىن سىردىر،

بۇلاماز وصالىنى چون بۇ بېكىتى و كان لەپەنيدە.

سەنى مەندان لىرلەق، لە جان! تىجە آسىرلەر زمانە،

گۈزۈم لېلە كۈرمۇش چون سەنى ھەركەمان لەپەنيدە.

یئنه مئی فغاگھدی، جیگری تو توشدو، یاندی،  
نیه لاغر ادی، نگوئردو، بو تھمی میان ریچیندہ؟  
دیله رم زمان- زمان کیم، سنبه فاش لئدم جھانا  
جھبیریانا بو شمعین، جیگری دو خان ریچیندہ.  
بو درین معانی ییرکوئر، کی بیان قلیرشمی،  
فلکلین دیلس تو تولدو، بو را لو بیان ریچیندہ.

- 15 -

صفنا! یوزون گولوندن، گوله - گوله کول (وتندی)،  
 خجیل ایله دی دوداغین، شکر و بات و قدمی.  
 قارا قشلرین یاییندالان منه کیپریک (و خون آتار،  
 آگلا گوزلرین گلک کیم یئنه قانیما سواندی.

سیتم ائمک لیله حاشا کی کونول او سان سندان،  
 کیمه آیدا یهم کیم آنین سیمنده جان او ساندی.  
 گوزونو دوزوب بوزه رسن، دل و جانا قصد لدہ رسن،  
 بونه دیر کی سن قلیرسان چلبر، بوکون، رفندی!  
 نه متاعه قیمت ائتم، سنه ای گیخار دولت،  
 کی جهان باهاسی دکن، قیلن سا پین کمندی.  
 چچه نازوشیوه ریلن، لووار یاخسان جهانی،  
 بوکون او بخنگو گوزوندن، یئنه قینه لر اویاند رسن  
 دون گون لیکن گوزوندن آخیدیر لغادرانه،  
 گیکیم قانیله کور کیم بو یوزوم نه خوش بویاندی.  
 جبشی صور تسر بندر او دو تایید بریان قداران،

نچه یerde حاجبین دئر لیسه لر اودا سپندی.

قارا بوبولون يقابی کی حجبابی دوشوش آیا،

گوتور، ری صنم! یوزومن کنیمی اودایندی.

- ۱۵ -

فور قین دردی، نیخارا! با غریمر قان ایله دی،

روزگار اولدو مخالیف، و صلس هچران ایله دی.

جانیمی یعنی وصالیندان کیم آیریدی فدک،

کل بو جانیز عاشیقی گور کیم نه بی جان ایله دی.

با غریمین قانین گوزومن آخیدیر هردم غمین،

ری صنم! شوقون منی گور کیم نه گیریان ایله دی.

وردیمین دره اینی فضلیندان لاسه ایله،

هر دوا سیز در ده چون اولدورگی درمان رئیله دی.

سیر عشقین گنج لیش، آنین یئری ویرانه دیر،

یخدی عشقین کونمو، اول گنخ ویران رئیله دی.

سدن آیری دوشدوکوم تقدیر لیش، مند دگل،

تقدیر ای جان! هرننه کیم تقدیر یزدان رئیله دی.

جانینی وردی نیمی چون ساچین زنجیرینه،

چین آنین مکنین زنجیر و زدان رئیله دی؟

## ۱۰. روشنی

دوسنی از دراویش مولویه‌ی تبریز است که در قرن نهم در تبریز خانقاہ بزرگ مولویه را بنا نهاد و چند صباحی نیز به باکو سفر کرد و از مریدان سید یحیی شیروانی شد. آثار فراوانی از او در دست است. در اواخر حکومت قاجار دیوانی از او تحت نام آثار عشق چاپ شده است. الاهی‌های زیر را از همان دیوان نقل می‌کنیم:

-۱-

من سنین عشق‌نمکه لیدیم سوزنک،  
نه جهان وار لیدی نه یهم و نه باک،  
نه فدک پیدرا لیدی نه محروماد،  
نه هوانه آب و نه آتش، نه خاک.

-۲-

حسنوون عکسین رخ دلبر و پیدرا لائمه دین،

چشم عاشتدن دئونوب آنی تاش ایله دین.

بیر آدوچ خاکه بوراخدین جام عشقین جرصمین،

عالق و دلنا لرمی مجنون و شیدار ایله دین.

آب و گهده کوستریب انوار حسنوند نشان،

آنین لیله دیده عدلر مجلد ایله دین.

گرچه کیم معشوقان، عاشق لباسین اور تو نوب،

جلوهی سنون کثرو کندین تاش ایله دین.

رومی زیبا اوزره زو لفوندن سلسل با غلديي،

کوندو مو سربسته زنجبيز بودار ایله دین.

بار عشقين کیم تحمل ایلمز رض و سما،

ناتوان کونوم عجب بدير آنا مأوا ایله دین.

روشنی مندان نجحون با خدیغه روشن اولماسین،  
حسنونون عکسین رخ دبرده پیدا لیله دین.

-۳-

چون دو خوب تقدو چهان اوزونو حسنون گوتشی،  
کیمسه اولا سؤمیه بو و جهیله سن محوشی؟  
ترک و کرد و عرب و عجم بیلیر بونوکه سن،  
هاشمی سن، عربی سن، مدنسن، قرشی.  
سن امیره قول اولان هرنه قدر مدبر لیسه،  
بنده می متبل اولورمی بدل بصشی.  
دیگ حکمده پیشیردی چون سنهین سوگینی حق،  
جب رائیل اولان نولا مظہنجی نین همیان کشی.

سنین ای پشت و پناه ملک و انس و پری،  
 انبیانین گوزلی، سئوکیلی سی، خوب و خوشی.  
 لاله بزرگ که گول روئنه اندی مردم دی باش،  
 مرغ و هندو گیبی یاندی قاراریب ای پهر دیشی.  
 کسیلیسب باشی آیاقدرا گور و سر هر کیم سنین،  
 اوزون ایزنه سوروب قوییم از آیا غین باشی.  
 و راضحی وردینه، وللیل او خورام سونبولونه،  
 روشنی وردی بودور چل غزات و اشی.

## ۱۱. ابراهیم دده شاهدی

ابراهیم دده شاهدی، پیرو فرقه‌ی وفاتیه بود. وفاتیه منشعب از طریقت زینیه منسوب به زن‌الدین خوافی (م. ۷۳۹ ه) یکی از طرایق مولویه است. شاهدی در سال ۹۵۷ ه در گذشته است.

از آثار او می‌توان گلشن وحدت (ترکی)، گلشن اسرار (فارسی)، تحقیق شاهدی (ترکی) و دیوان ترکی را نام برد:<sup>۱</sup>

-۱-

درده دوشدو جان،

بیله‌دی درمان،

رولموشام نالان،

عشقه دوشمنی.

أوره كيم ياره،

---

<sup>۱</sup> دیوان وی در سایه‌ی زحمات مرحوم عبدالباقي گولپیتاری شناسانده شده است.

میکریم پاره،

اولدوم آواره،

عشقه دوشلی.

زارو کیانم،

مست و حیرانم،

کوی و چونم،

عشقه دوشلی.

شاهدی جانه،

قیدی مردانه،

گیردی سیرانه،

## عشقه دوشلی.

-۲-

مولویلر کیچیکسراول، صنگائی کھمی،  
دف و نای لیله، سمع ایله سالین گاہ-کھمی.

سن که چرخ وورسان ای زهره جیین شیوه لیله،

ئىندىرەرسن يېرە ئەنچەرە لپچون مەسى و مەمە.

سن که درویش اولا سان عشق ایله کیم گۈرسە دئىه،

عشق ایله کیم قول لەر شۇنجىلىان پادشەمە.

مولویلر کە بقا كەشنى بولبوللىرىدیر،

شادى باغ جمال اول بولارىن عشوه دەمە.

## ۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)

محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی (م. ۹۵۲ ه) نویس خضر پاشا پسر سلیمان شاه گرمیانی داماد سلطان ولد و شیخ مولوی خانه‌ی قره حصار بود. در میان فرقه‌ی قلندریه‌ی ایران در خراسان احترام عمیقی داشت. در ایران، مولوی خانه‌ی فارس در شیراز به همت او افتتاح شد:<sup>۱</sup>

-۱-

محربین گوزنِ لم سینه ده حرز دل و جاندیر،

شوقون از لی بودل و جانمده عسیاندیر.

هر رزگس با غین گوزو بر مسته مشابه،

هر لاله یاناق دل لره بیر در غ شاندیر.

بیر گشنه بتره که بو عالم کولو بولوش،

عمر ایسه رو گشنده همان آب رولندیر.

---

<sup>۱</sup> شعرهای سماعی را بار اول مرحوم عبدالباقي گولپیتاری منتشر ساخت.

رانجم گیل رفلد کده پرپر گوزو نندر،  
 عبرت گوزو لیله سنه عالم گنگاندیر.  
 غم چکمه س ساعی الهم مخت و درده،  
 قلاماز بو چهان بوئله، کچھر، دور زماندیر.

-۲-

نور شمین مطہری همت مولانا لیله،  
 فردیز اختر گیبی بیز نور جان افزرا لیله،  
 بیلیندر آشنا ساناز بیزی معنا لیله،  
 مولوی بیز، عالمه مشهور وزراستقلا لیله،  
 سینه چاکیز دئنه - دئنه شوق های و هوی لیله،  
 دور اندیسب گیردیگ سماعه بیرند لالا لیله،

سالینیر ساق دلان میدیر دف و قدم و نای لیله،  
 رهل عشقیز فخر بیز آئین مولانا لیله.

حق ضیا سیدیر حیات دل حامم اللدینیز،  
 ذات پاکه آئینه قیلیش دیر آنی پیر بیز،  
 اول ارنیر شاهی رولوب باعث آستینز،  
 گچه - کوندو ز آستان بسترو بالینیز،  
 روح قدسی صید امیر هر دده چون ش هینیز،  
 بنده اولدوق بؤیله سلطانه بودور آشینیز.

سالینیر ساق دلان میدیر دف و قدم و نای لیله،  
 رهل عشقیز فخر بیز آئین مولانا لیله.

گوستر سر طوفانی دور لیله سلطان ولد،  
 رهیل عشقین کعبه سی اولد و غونا بودور سند.  
 درد عشقه تو ش اولادندر بولار رابته مدد،  
 کخل ائدن خاک رهینی چشمینه گور فرمزد،  
 قرب حقه یول اگر چه هر طرفان بر عدد،  
 اسخارا گون گیبی مرشد بولار دیر جد به جد،  
 سالینیر ساق دلن میدیر دف و قدم و نای لیله،  
 رهیل عشقین فخر میز آئین مولانا لیله.

-۳-

سرورو وقف دیوار و دریندیر یا رسول الله!

دل و جان رهن عشق هشبریندیر یا رسول الله!  
 سن اول سلطان مک «لی مع الله» سن که هرو رختین،  
 «اوادونی» و «لهرک» افسریندیر یا رسول الله!  
 عجمی خاک پاک بو ترا بر تو تیار عتمم،  
 که راه خدمتینده قنبریندیر یا رسول الله!  
 نولا اولسا دو چشم آسمان نقش قدم سودون،  
 سه و ماهی عنایت پروریندیر یا رسول الله!  
 ازل باشی آچحق آکل عجائبین سینه چاکیدیر،  
 لبد آزداد شمن چاکریندیر یا رسول الله!  
 بجه صبرا ایله سین درد فرا قمکنخ غرب بدده،  
 سماعی ستمند کمریندیر یا رسول الله!

### ۱۳. ابوحامدی

ابو حامدی، شیخ و مرشد حاج بایرام دلی از مریدان مشایخ اردبیل و یکی از الاهی سرایان سترگ‌اندیش مکتب مولوی در ادبیات ترکی، به شمار می‌رود که مدتی در اردبیل یکه از مراکز بزرگ فرهنگ ترکی ایرانی زیسته است.

توان گفت که او با سروده‌های خود ترکی ایران را اعتلاء بخشیده است:<sup>۱</sup>

-۱-

سندن دلو ریکر جمان،

اولدوم ظهور اوندا نمان،

گربولیام سنی عیان،

یارب نولا حالم منیم؟

ویلهه قاععه لو مایا،

---

<sup>۱</sup> رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

زهد لیله طاعت اولمایا،

سندن حدایت اولمایا،

یارب نولا حایم منیم؟

اول کون که میزان قورولا،

حق تاپوسوندا دورولا،

خلدیق اودار سوروله،

یارب نولا حایم منیم؟

آغدریم اوش ده زار لیله،

قادیریم درین اغیار لیله،

بولوشمادیم سن یار لیله،

یارب نولا حالم منیم؟

حامدی نین کوزو یاشی،

دولدورور دلخ لیله داشی،

بللم ندم غریب یاشی!

یارب نولا حالم منیم؟

-۲-

بیز اول عشق سربازیر، عقل - رشد بیزه یار اولماز،

می عشق لیله سرمستیر، بیزه هرگز خمار اولماز.

دیریزد را هم اولمیزیر، قارنخوار دل قلبایزیر،

چورو یوب توپر لاق اولایزیر، بیزه میل و خمار اولماز.

بیزیم رەنگرده آتى و گون بىات ئوزره دورور داڭم،

تۇن ئارىشىپ آنا گەپى بىرىسىپ دەندەل اولماز.

بیزیم گول شنگەنگى كولىر دورولار تازە سۈلەزلىار،

خزان اولوب تۈكۈلەر، زىستان و بخار اولماز.

شراب عشق چون اپەجىك، فراجىت مۇكۇنة كۆچدوك،

يائىسب عشقىنىه تو توشدوك، بىزە تەھرىك باىل اولماز.

ازىلن شىرى نورۇن وجودوم ذىددى قىزىرە،

نە قىزىرە عىن بىھر اولدۇ آنا قىرغۇن كىنار اولماز.

بورلۇخ لى حامىي ولرى كۈرم دئىسەن سن اول يارى،

كۈرىيىك اول تىجلەنى، آنداڭ لۇزگە كىمال اولماز.

## ۱۴. شاه ختائی

شاه اسماعیل صفوی (۹۱۷-۸۹۲ هـ) متخلف به خانانی مؤسس سلسله‌ی صفوی یکی از ستارگان آسمان شعر صوفیانه‌ی ترکی است که در شیوه‌ی بیان و پرداخت مضامین عرفانی از پیروان کتب مولویه به شمار می‌رود. خود مؤسس طریقت هیئت‌باشیه است که پیروان آن سرشار از عقاید حلویه بوده‌اند و به تناسخ اعتقاد داشتند. هنوز هم پیروان این طریقت در اطراف و اکناف آذربایجان و همدان و زنجان حضور دارند و دیوان شاه ختائی را به عنوان کتاب آئینی و دینی خود می‌پذیرند و در جمیع‌های ها به ذکر خفی و جلی موزون آن می‌پردازند:<sup>۱</sup>

-۱-

قیر خلدر میدلیننا واردیم،

کل بری لی جان دئیم.

عزت لیله سلام وردیم.

کیر لیشه میدان دئیم.

<sup>۱</sup> اشعار شاه ختائی را از دیوان دو جلدی او (چاپ باکو ۱۹۶۶) برداشته‌ایم.

قیر خلدر بیزیر ده دور دوالار ،

او تو ر دیویز ور دیز ،

میدان سفره قور دوالار ،

ئال لقمه يه بون دئیز .

صدق لیله توحید ائده لیم ،

چکیلیسب حقه کئده لیم ،

عشقین دلو سون لیچه لیم ،

قاسخالیم مستان دئیز .

قیر خلدرین قلبی دور دو دور ،

گلنین کوئنون آریدیز ،

كليشين قاندان بيرمير ،

گل سويله رخوان دمير .

دو شمه دونيا مختينه ،

طالب اول حق حضرتنه ،

آب کوثر شربتنه ،

بارما غشيني بان دمير .

كوردوكونوگورون ليله ،

بيان رئمه سوزون ليله ،

آندان سورزا بيزيم ليله ،

رولورسان مهمان دمير .

قانجیسب سمالار را وینا،  
آچیلیسب پاک روسون آینا،  
قیرخ ایل بو قازلندرا قاین،  
دراھی چنجین جان دئیلر.

زھی عبدال، ندیر حالین!  
حقە خىكىرائىت، قالدىر ئالىن،  
كە كۈر غىبىدان دېلىمىن،  
رولور سان سلطان دئىلر.

شاه خستائی قۇنۇش يورۇر،

تازه جه او غرایش درده،

مرشدان آچیلیر پرده،

گورانیدی ای جان، دمیلر.

-۲-

پریشان زلف مسکینین گول خدالنه دوشوش دور،

او جوندالان دور لو سودالار خط ریحانه دوشوش دور،

گمک خورشیدوش حسنون که قیدی علمی روشن،

کیم اور خشنده انواری مسہ تابانه دوشوش دور.

قاشین یا یئنی قورموشان بیزه لاز غزه هر ساعت،

لیا دلبر، اونو سکمیریقین که جانه دوشوش دور.

جمالین اشتبیقیندان، اشتبیقین فغانینی،

وصالین افرا قیندان کونول هجرانه دوشوش دور.

خستائی بندیه ساقر اپخور موش جام جم آئین،

گورون میخانه کنخونده عجب مستانه دوشوش دور.

## ۱۵. حاج بایرام ولی

تاریخ زندگی حاج بایرام ولی نیز چون قوشچو اوغلو در هاله‌ای از اسطوره پیچیده است. حتی بسیاری از الاهی‌ها و سروده‌های این دو به همدیگر نسبت داده می‌شود. وی از مریدان حامدی اردبیلی بود و پس از رحلت او در آسیای صغیر به مقام شیخی رسید و به دستگیری مریدان پرداخت:<sup>۱</sup>

-۱-

بیلک لیستر سن سنی، جان لیچره آرلاجانی،  
کچ جانیندان، تاپ آنی، سن سنی بیل سن سنی.  
کیم بیلدی افعالینی، لول بیلدی صفاتینی،  
آندراکوردو ذلتینی، سن سنی بیل سن سنی.  
گورونن صفاتیندیر، آنگ کوران ذلتیندیر،  
غیری نه حاجتیندیر، سن سنی بیل سن سنی.

<sup>۱</sup> رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

کیم که حیرتە واردى، نورا ستقرق اولدو،

تو حید ڈلتى بولدو، سەن سەنى بىل سەن سەنى.

بايرام لۇزۇنە بىلدى، بىلەن لىندا بولدو،

بولان اول كندى اولدو، سەن سەنى بىل سەن سەنى.

-۴-

ھېچ كىسە چكە بىلەز، كوجۇر فەڭلىكىن يايىز،

دردىنە كۈنۈل دەرمە، بىرگۈن كۈتۈرە وارىز

لۇنىيەن كەر آلدار، چۈنكە لىلى چابىكىدور،

بو بۇخىلدىيەن قىنه، قاندال بولور آرىيىز؟

چون أوزۇنۇ دۇندىرى، بىر خەنە قىرار ئىتىز،

نجە سرىپا ئىيلر، دۇز سەرلەمەر پايىز

بیر فانی و فاسیزدیر، قولون رینانا همچج،  
 گه یو خولوبای رئیدر، که یو خشول ائدر باییز  
 حیران قامو عالیمکر بو معنی نین آکتیندار،  
 قاندراں قانا حکم رئیدر، بیلز بو معنایز  
 والله دیر او وحدتده، کثرتده قانی تفریق؟  
 خضر ائرمدی بو سیر را بیلدیر مهده دی موسایز  
 مسکین حاج بایر لام سن، دونیایا کوئنل وئرمد،  
 بیر اولو عمالار تیر، آلمباش سؤولیز

## ۱۶. یوسف سینه چاک

سنان‌الدین یوسف سینه چاک (م. ۹۵۴ هـ) وابسته به طریقت گذشته از طرایق مولویه‌ی تبریزیان است. صاحب کتاب جزوه‌ی مثنوی و از پیروان محمد چلی دیوانه متخلص به مسامعی بوده است و به تبلیغ مرام فرقه‌ی حروفیه نیز دست زده است:<sup>۱</sup>

- ۱ -

گوش تک ری پری پیکر سنی هرجایر دیر، دئرلر،  
او لورسن لغون لوجوندان سنه سودایر دیر، دئرلر.  
ملدمت خرقه سین گئیدیم، بو گون رند خرباتام،  
کورن حیران و سرگردان عجب رسولایر دیر، دئرلر.  
سرکویوندا سیر لئوی بو من دلداده ییر جانا،  
کئی دیوانه او لموشدور کیم سودایر دیر، دئرلر.

<sup>۱</sup> آثار یوسف سینه چاک را مرحوم عبدالباقي گولپینارلی چاپ کرده است.

شما ثوق لیده سن شمسی کورندر فردوس جانا،  
 سماع و رقص ائدر یوسف گورون ملدیر دیر، دئلر.

- ۲ -

بیز تاج ربابی سر شاھان جھانیز،  
 بیز خاک کف پایی گدایان معنا نیز.  
 گه بولبول خوش نغمه هی با غ ملکوتوز،  
 گه سرو خرامندہ بستان جنانیز.  
 گه سایر لاھوتوز گه سکن ناوت،  
 گه راه رو بادیه هی کعبه هی جانیز.  
 گه مکف مسجد گه سکن قدیوز،  
 گه شاه جھانیز، گه خواهندہ هی نانیز.

گه عالم اسراریز و گه صوفی صافی،  
 گه قالب افسرده، گهی روح و روانیز.  
 آفاقی بوتون تو توش لکن نامه میزای دل!

بو طرفه دورور کیم یئنه برنام و نشانیز.

ارباب محبت بیزی یوسف بیلیر، لما،

اصحاب حسد کوزونه ای دوست سناپیز.

- ۳ -

بی وجود ام گرچه ای کوی یا پراغی شنبم - گیبی،  
 لیک هر دم گوزلریدن یا شدلر آخاریم گیبی.  
 تا اولو نجھ بیردم آیریلس ادی، یانیم بکله دیر،  
 بیروفالس دوست گورمه دیم جهاندرا غم گیبی.

بچره مند او مساق دیرسن خرقه‌ی تجربیدان،  
 تاج و تختین ترکین ائت لبراسیم ادهم گیبی.  
 وارلیغین افهائیب، قویس وجودوندان ارش،  
 گویده سیرایتگ دیرسن عیسی مریم گیبی.  
 سوردو غوم عیسی ائتمه بالسه ای طیب جان و دل،  
 خسته دل لر در دینه لعل لیین امسنم گیبی.  
 رؤگلکیلن رؤلمزدان اول در دمند یوسف که سن،  
 سنده جستده مونس اولا حور، آدم گیبی.

## ۱۷. ابراهیم گلشنی

ابراهیم گلشنی از دراویش تبریز و پیرو دوشنی دده و موسس فرقه‌ی گلشنیه از طرایق خلوتیه‌ی مولویه است. در زمان شاه اسماعیل ختایی به آسیای صغیر کوچ کرد و سپس به مصر رفت، در آنجا خانقاہ مولویه را تأسیس کرد. درباره‌ی ابراهیم گلشنی، کتاب گرانقدری زیر نام مناقب گلشنی از سوی هجی گلشنی (م. ۱۰۱۳ ه.) در قرن دهم تألیف شده است.

این کتاب که به ترکی ایرانی تألیف شده است، توسط آقای تحسین یازیچی در سال ۱۹۷۲ م. در آنکارا به ضمیمه‌ی شیوه‌ی طریقت گلشنیه با الفبای قرآنی در بیش از ۶۰۰ صفحه چاپ شده است:<sup>۱</sup>

- ۱ -  
گیریب میدان عشق ایچره باشین توپ رئیلین گلین،  
آیاق سئیرینه باشینی رو میدان قویان گلین.  
دیریله رئلین گئیز کفن قفرین باشینی،

<sup>۱</sup> آقای تحسین یازیچی مقدمه‌ی مبسوطی بر این کتاب به ترکی نوشته است که توسط نگارنده‌ی این سطور به فارسی ترجمه و بر کتاب افروزده شده است. شعرهای گلشنی را از همان مجموعه آورده‌ایم.

کفن یئرینه اول دونو را لو ب دیری کئین گل میں.

اولالی مبتدلا عشقه صلد دیرم فلاح را پھون،  
بلد و مختسه آندان کوئول و ئئیب دویان گل میں.

سچندر زهر و تریا قمر بیله مز لندتین عشقین،  
بو یولدرا نوش لئدن نیستی آجر دادلی بیئن گل میں.

بوا داعظن م لیکھنیده صلد دیر جمعه می عشقه،  
قیامت قامتیند ان چون لامم اول دوم اویان گل میں.

گونشدن فاش لئیب عشقی دئیندہ قال لیله حالین،  
راشیدیب صورت قالین روان معنی دویان گل میں.  
جمانز ترک لئدن گل کئی باشینا روشنی تاجین،  
او تاجی گلشنی کیمی بو ترکیله کئین گل میں.

- ۴ -

خدرت ایله کچدی گونوم، آه، نده یم عمر و مسنی،

چون پوزولا بو دوزه نین، آه، نده یم عمر و مسنی.

رجل اریشه نگان، جانین آلاچو قفسه مان،

دوندوره یاس دو گونون، آه، نده یم عمر و مسنی.

گچه - گونوز چالیشدیغین، حرص املله بیغدیغین،

قالانسیز خانم نین، آه، نده یم عمر و مسنی.

آنمایسان اوله جکین، قارا یئرگ کیره جکین،

عزرائیله و رئیب جانین، آه، نده یم عمر و مسنی.

ترک ائتمه دین بیردم هوس، ایلنده کن آلدین درس،

چون کیم هاولیا دیر یؤون، آه، نده یم عمر و مسنی.

قیامت قپار خشرا چون، دیریلر رؤلن نشر ایچون،  
 جانین رولیسار دو شمس نین، آه، نئده سیم عمروم سنى.  
 ذکرین بودور ای گشنى تلقین ائده لدن روشنى،  
 جان آتادین سو دین تنى، آه، نئده سیم عمروم سنى.

- ۳ -

منیسم کونوم آلان دلبر، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر،  
 منی مجنون تک او لیل ائدر دئرلر، ائدر دئرلر.  
 قاپیب عالیمی باشیدان، قوادی بیکر هو شودان،  
 سوراریم یاد بیلشیدان، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.

نه سو دادیر دئین منه، راشیدیب قامانیز تنه،  
 کونول مندان قاچیب آن، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.

راشیدم عشق لیله سؤور، قیلدرا عاشقی شیدار،

دو ثوب دل کیبی دانما، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.

ئىدم اى تاوسدار دئین، دیزرسە دن غىميم يئين،

چوباشدارن عا غلىمى ياز - كوز، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.

گۈرۈپ عشق لیله مد هوشو، بىلەن عاشق او بېھوشو،

چو آنین عقل لیله هوشو، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.

راشیدم ھىشنى ئىنى، دوغالدارن روشنى گونو،

ضياءدارن آيدىن ائمېنى، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.

- ٤ -

عشق لیله منىم حالىم نولا سىدیر عاقبت،

نوارى لىسە آنین، نولا سىدیر عاقبت.

عشق لیله مجونو نموغوم، واله و مفتونو غوم،

فاش الو بان خاص و عام بیله سیدیر عاقبت.

عشق آکیبان علیمی، اونو دورو ب قنیر،

دل کیبی دار غدر را سلا سیدیر عاقبت.

عشق لیله شیدر اینهم، آغدر اکین گولد و کوم،

یادو بیلشن گور و بن کوله سیدیر عاقبت.

عشقه الو ب مبتدل، بیر دمه، یوز مین بلد،

باشیما آندان قضا، حله سیدیر عاقبت.

دیلین لیله ور لیغین سال یئرنیه یوقوق آل،

آلماز لیسه بی مقال آلا سیدیر عاقبت.

عشق لیرینئی لیرلین، دوغر و یولون گوزلین،  
روشنی دن گشنبی بولا سیدیر عاقبت.

## ۱۸. غریبی ۵۵

غیریبی منتشر<sup>۱</sup> و غنله، از شعرای توانای تبریز در اوایل حکومت صفویان بود. به سبب آنکه قصایدی در هجو و علیه عثمانیان سروده بود، هیچ‌گاه در آسیای صغیر آوازه نیافت و نسخ خطی دیوانش از خاک ایران بیرون نرفت تنها نسخه‌ی خطی دیوان او به همراه دو اثر دیگر ش ر دساله‌ی یوحنا و تذکره‌ی مجالس دوم که یاد آن گذشت از خطر امحاء رسته و در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی محفوظ است. این دیوان به همراه دیگر آثار او به زیور طبع آراسته شده است.<sup>۱</sup> اینجا چند غزل از آغاز همین دیوان را به عنوان یکی از مولویه‌سرايان بزرگ قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب، برای نخستین بار منتشر می‌کنیم:

- ۱ -

از لکون لوح علیمیده قلیپسان عشقین طغرا،  
نه خوش راش دور رور بو، سن نه سن ری مشی راش؟  
نه ما هیست دور رور بیلمن خطوط عین لعابین  
صفات ذلات پاکیندیر مسما را لو نان رسماء.

---

<sup>۱</sup> غریبی تبریزی منتشر اوغلو. دیوان غریبی و تذکره‌ی مجالش شعرای روم، تصحیح و تحسیله از دکتر ح.م. صدیق، ۱۳۸۲.

طخور حسن را پکون مرآت لدیب جمله مظاہری،  
 جمالین پرتونیه جگودگاهین رئیله سیب عمدرا.  
 قارا سؤدالار اراسیب ساچنلد صحه دک شمر،  
 رو خون محربنیه بو فرات کونز رائیدین شیدار.  
 یانار شمر و قمر عشقین او دو روز و شب دارم،  
 نه شمع لم یزیل سن رای ازل سیز انور یکتا.  
 جمالین پرتونین گربت آوزونده کوئرمسه رهبان،  
 خاچان معبد لدینور دی او بت نی رای صنم توبا.  
 سنی رای ناطر و منظور گوهر شئی آر را موجود،  
 آن کیم کشف او لا سر رمز علم والا مسما.  
 کوئنول زلفینی کوئدو کجه را لور [ای] کفه ستقرق،

جمالین گورسەنگاھ جان دئیر آمن، صدقن.

جمالیندالن بو چشمیم خوابه یئنی میل لئەھمیھات،

وصالین اقراراقىنه کونول سبرائیلیه، حاش.

دل بیمارە سود ائتمەن حکمیین و رەدیگەن شەرت،

وصالین شەرتىدیر بو داغىنىدا اولان سودا.

حرىم حضرتىنە عرض حاجت احتىاج اولماز،

بىلەر هر كىمەنن ولرىنى اول رأى جەمان آرل.

غريبى مجرم دا كىيىكلى يېركەتىر غەلە مىندىر،

دو تار دىلدە لەميد عنۇجاڭىش جەمان بىخى.

- ۲ -

جمالین نورودور اى شاه «سجان لەزى لەسرل»،

او لوبور عده‌ی لیلد قاپوندا مسجد رقص.

یازمیش سوره‌ی «لن فخنا» آنین کنید،

لین تفسیریدر قع) قریب و سر «ما لوچی».

کلد میندرا او لوبور نجفی روح القدس منفی،

دیمینه منکشف دیر معنی «ان یجی الموتز».

گل ای نور تجلی خلقیندیر و اضطر شرحی،

قاشنیدر «قب توین» و ساچنیدر «لیلة الاسماء».

رو خوند عارضنیدر معنی «الحمد لله» کیم،

خط و خالنده رو شندنیدر بیان «علم الاسماء».

لیریشور بگمان عین الیقین اسرارینا تحقیق،

آیاغین تو پراغین هر کیم ائدرسه کوزونه توییا.

دۇزىن خەمىنە قىصەسى بارلان اشىكىمىنى،  
كە سەنین گوئونە لايق دىل بولۇئۇ لالا.  
تو ئوبۇردىشلىرىن عكسى غربىي چىمىنە جانا،  
زەمى پاكىزە كۆھر كە رېيىدە دى اول چىمىنى دىيا.

- ۳ -

لېين «نصر من الله»، رەخىدىرىن «ياسىن» لىلە «طاخا»،  
ساقىين شائىزە ولار دەرلەو «سەجان لەنلى لەسرى».  
دەھانىن آيت «فتح قریب» أوزىرە قىزىل نىقطە،  
يۈزۈندۈر «قاف والقرآن»، سۈزۈندۈر سورەي «أعلد».  
دودانىن آب حىوانىدیر سەنین اىي كۆڭ جىت،  
لەلوييە نىخەي عىسى، باغىشلەر اول لېب راحىي.

دل بی صبر شمع قاتین اطرافیت هر دم،

دولانیز ثوقيله پروانه تگ بی باک و بی پروا.

گره گیگ اول سرز و لفند و دیر آچان یئریدیر کیم،

ئینه بازار عمدہ مشک و عنبر لعده لر سودل.

گون تردن منه یوز کو ستریر یور مغنى نازک،

یازار کن صنیعی کوئدونه گکس اول رخ زیبا.

دل و جان خرا بیم رهن لیدی عشقین سرایندار،

وجودوم شهرینی ساتدیم اشگیلین خاکنه شاخا.

غیر بغر بت عشق ایچره ش کردیر بحمد الله!

که آن دلدار بی همت ای ما پیدا است در هرجا.

- ۴ -

لیکیدیک شیرکینی قوی تا موخد رolasان یکت،  
وجود ما سوی لعلی ده لاو گل ریلت للا.

تمنی بقای ایلد ریس موسای عمران تک،  
جلد قیل دل گوزون تا رolasان بینا و هم دان.  
وصال حقه و اصل اوماق راسترسن گل ری همدم!

یشیش بو شاهراه عشق آردا، اول بی سرد بی پا.  
گر تو حید ذکرین ایستر ریس یک جهتند تک،  
در آ در حلقة زنمش چویکر لخان و ثور سول.

قوسین عتلی سوزی ناصح باشیم آغرتیما سین و اعنه،  
کاولوبن عالم عشق را پچره من رسو و هم شیدار.

غريبر اهل عقين کونمودور ديارى وحدت كيم،  
اودور اول يئدي دنيز قصرى ليچره موج اوران ديار.

- ۵ -

گول آوزره عنبر تردن ميدير اول نقطه سود،  
بو سودا بيرله مي دلغ ائتمى باغرىن لالهى حمر؟  
گوزونه قارشى زگشىوه لا فىن اورسا ليجىنه،  
خاچان مقبول اولور صاحب نظر طعىنه ناپىن.  
وئور من گون يوزون و جھىنه كىلى عالمى جانا،  
بھاسىن جوھرى يانىدا بولور كوھر يكىت.  
شول آليحق گوزدن دل موكونو يېنى قىيلر هردم،  
بلى يغاچى تور كون عادتى دەم اولور يېنى.

بوگریان کوزلریدن تؤکولن خونا به کونموده،

خان اولان جراحتدن اولوش دور قامو پیدا.

گتورمن رهل دلدر مجلسنه زا خدشکی،

که رصلی رئیلنگ کم فهم اولانا صحبت دلنا.

دئمیم ای حسنہ بای بیر بوسه احسان اشت غربی بیه،

یوزون دئندردی آیدیر: یان کما هی، مفلس رسولا!

-۶-

گرچک حدیث لییش بوكیم: خوبلدروا اولمازیش وفا،

کیم سؤدی بیر خوبو، کی آخر، چکدی یوز میسندر جنا.

چشمین خط اسیز قانینی چخون توکر، سچ بیلنم،

هرگز خط قیلاز، خط قیلم اقدار اول تورک ختا.

یارب! نه محروسان که سن یاخین جهانی مسخر لیله،

شوقنلد بیر پروانه تک هر گون یانار «شمس لضی».

آنین کم حکمرانی و صلیین حریمی اومدادی،

بیت رحمران وارمادی، جانیدن تا پسادی صفا.

پیغمبرین چو لونده درد لیله تو شدو غریب رخته دل،

رحم است، طبیسم! و رأونا و صلیین شراییندالن شف.

- ۷ -

نه وجه لیله وار را روی خویا بو گوز مردمی، یارب!

که هر شب صحنه دل دیدن کسیلمز نفره دی یارب.

حدل ائیله غمیندن لیچدیکیم خونابه نی جانا،

که شکر نعمتینی ائیدرم هر روز، هم هر شب.

شب قدریم دور روز و لفون منشیم، ای یوز و نوروزوم،  
 محمد الله کی یاریدیر یئنه هم بخت، هم گوب.  
 فلک شیر سر لیله گوکسون گریب او نوندگ کرم اولما،  
 گوش یوز لو پریله دو لدور ایندی هر مکتب.

غیر بز توییس آغزیندان، ساقین جام لب یاری،  
 که یونخور بو جهان ایچینده، بوندان یاخشی بیر مذهب.

- ۸ -

قیدر قذیله هر حنخه منی لعل لبین دعوت،  
 روا دیر بندویه لوطف ائته سلطان ولی نعمت.  
 تاخیسب گول بر گینی جان رشته سینه علی داش رئیش،  
 بسیار قوتونا دوز موش ترازو، خازن حکمت.

قوشونون توزونا ریرمک منیم سعیم دکیل شهیم،  
لیریشیر دؤولته هرباشد آخیروار لایه دؤولت.

منیم هیجیرنده بیخود اولدوغومون هرگچه شمعین،  
لایشی کی یانساق اولموشدور، گھی ناله، گھی رقت.

مزاریم خالدان ریحان رحمت اسکیگ اولمازوی،  
نسیم بونبولوذن گر آپار سام قبریمه نکھست.

کوزونو لیسته سیب تو شسم بیبانا، عجب قیلا،  
که دلئیم هرجون احلی لیگ بیرله تو تار اولفت.

گنیخارین وصلینی تاچچ، فدا قیل جانینی دئرسن،  
غیریبر کاشکی وریدی بو عومره اول قدر مؤھلت.

-۹-

خاچان کیم توشه بو کونومه اول سگنکین دل و بیدار،

بیر آه و ناله لئر من که دلغ و داش لئر فریاد.

او خورمان وصفینی پیوسته من، اول چشم و لبرونون،

نماز ائتمام داخرا لور منه هم ذکر و هم اوراد.

کونول بند اولدوز و لغونه، پچوک خشم رائید اول بد خو؟

بودور عادت چو توشه دارمه قوش، داشاد او لور صیاد.

ویلر سین چشیم ای پچره خانه بونیاد لئه من ای خواب!

بو فیکری قوی، سو اولان یئرده اولور خانه برس بونیاد.

غريب من بو در چهره يازيب دارستان قیسام،

او خونم از داری جماند رقصه مجنون ایله فرhad.

- ۱۰ -

زولغون روجوندالان ساچیلیش ماھ مشک نابلدر،  
 شاخ-شاخ رولموش گول روزره سونبول سیرلبلدر.  
 قل لئدر عاشقدری چشمین مول اولماز، بلس،  
 پلکیننه قانلدر توكوب شادان اولور قصابلدر.  
 سؤدگیم هچ بابیله باختی آچیلماز کومنومون،  
 مین گلدر تیر موژدان فتح رئته مین- مین بابلدر.  
 آب آمودور بیریسی، بیری قولزوم فی اش،  
 حسرتیله هر دو چشمیدن آخان سیلبلدر.  
 دلدر آسماق قصدینه زولغونو قیلدیچ و تاب،  
 بو بلدار دلان بویون بوزمز دل بی تابلدر.

زولف یارا دوشده دوش اولما غرستود رائیده مه،  
 گرگی فنگری قوی سنه، دوش دور غریب خواربلدر.

- ۱۱ -

دیده ی پرخون لیله کوئندوم که هر دم دم توتار،  
 پادشاه مولک غمیر، آلدہ جام جنم توتار.  
 آغلار گوئید کیسب دلئیم فانکلدر، حالیس،  
 داغلار ساچین چوزوب کوکسون توکوب، ماتم توتار.  
 اشک جمشیدی توتان روی زمینی، نم دگیل،  
 سبزوات عالمی سانسان سحر شبنم توتار!  
 هیجرالیندن باشیم رکیسب کنیدیر رئیدیم تیبه وش،  
 کوئندومون زنجیرین اول آفت ایکن محکم توتار.

ای غریب اگوشن او ما س مقامین، غم یئه،  
 گول کیمی گو خن دور بدور، بلکه منست هم تو تار.

- ۱۲ -

یوزونو راحل نظر، نور یقیندیر دیدیم،  
 سوبه اون طوره سینی جل متین دیر دیدیم.

لظم دناریش کی من دئر لیدیم آب حیات،  
 خورده بیندگ کور و بن، دور رشیم دیر، دیدیم.

دین و دل آلدی خطین آلدان، رونا رونون ایچون،  
 فتنه‌ی خلق و بدی دل و دیندیر دیدیم.

جنت عدن سر کویونو عشق جهان،  
 صحن باغ ارم و خولد برین دیر دیدیم.

ای غریب اکوردن یوزون او خورشید و شین،

اھل حق، نور سماوات وزین دیر، دمیلر.

- ۱۳ -

مست خواب آکود لیکن چشمین خوار او موش دورور،

زولف مسکینین پریشان روزگار او موش دورور.

چشم بیمارین ایچون قوربان او لام هر کشد،

یوز منیم تک خسته وارنیکیم هزار او موش دورور.

عزت لیله من قدم یولوذر، ای جان عزیز!

کیم تجه عزتلىر باشد ربرگوزار او موش دورور.

عشق و بیماری و درویشی و جور روزگار،

رلاه خوب بد منه بیر - بیر دوچار او موش دورور.

سورسالار حالین غریب‌دان ده کویی یاردل،  
بی نور و بی زر و بی زورو، زلار اولموش دورور.



بخش سوم.

تعليقات



## اعلام

## اشخاص

- |   |                          |
|---|--------------------------|
| اخى ناطور, ۱۷۲                                | آدم دده, ۱۱۶, ۱۱۲        |
| اديب درويش, ۱۱۲                               | آرامى, ۱۱۶               |
| اسرار دده, ۱۱۱                                | آرامى درويش, ۱۱۲         |
| افلاکى, ۱۷, ۱۱۰, ۱۱۸, ۱۲۱, ۱۷۲, ۱۲۱, ۱۷۵, ۱۷۴ | آقازاده, ۱۱۲             |
| افلاکى احمد دده, ۱۱۸                          | آقازاده محمد دده, ۱۱۶    |
| الوان چلبى, ۱۹۴                               | آنى, ۱۱۶                 |
| انسى درويش, ۱۱۲                               | ابراهيم تاتارلى, ۱۲۳     |
| انيس رجب دده, ۱۱۲, ۱۱۶                        | ابراهيم دده شاهدى, ۲۶۸   |
| انيسى مصطفى دده, ۱۱۲                          | ابراهيم گلشنى, ۲۹۳, ۱۱۴  |
| اوحد الدين, ۱۷                                | ابن سينا, ۸              |
| اولو عارف چلبى, ۱۱۵, ۱۱۸                      | ابو حامدى, ۲۷۶           |
| اويس درويش, ۱۱۲                               | ابوبكر سلهباف تبريزى, ۱۷ |
| بابا الياس, ۱۷۹                               | احسان محوى, ۱۱۹          |
| بايرك قوشچو اوغلو, ۱۹۹                        | احمد آنى درويش, ۱۱۲      |
| بدرالدين چلبى, ۱۱۲                            | احمد افلاکى دده, ۱۷۲     |
| بدیع الزمان فروزانفر, ۲۴                      | احمد دده, ۱۱۶, ۱۱۲       |
| برهان الدين, ۱۱۶                              | احمد عونى قق, ۱۱۸        |
| برهان الدين چلبى, ۱۱۲                         | اخى صادق, ۱۱۶, ۱۱۲       |

جنونی دده،	۱۱۶	بری،	۱۱۶
جوری دده،	۱۱۶	بقایی،	۱۱۶
جوری دده،	۱۱۲	بقایی درویش،	۱۱۲
حاج بایرام ولی،	۲۸۶	بلخ،	۸
حاج بکتاش ولی،	۲۱۸	بوستان ثانی،	۱۱۲
حساب درویش،	۱۱۲	بوستان چلبی،	۱۱۲
حافظ،	۱۱۶	بهاءالدین ولد،	۸
حافظ حسین ایوان سرایی،	۱۱۵	بیگلر بیگی علائیه،	۲۲۳
حافظ دده،	۱۱۶	پروانه درویش،	۱۱۲
حافظ درویش،	۱۱۲	پری درویش،	۱۱۲
حافظ منسترالی،	۱۱۶	پیری،	۱۱۶
حالت افندی،	۱۱۹	پیری درویش،	۱۱۲
حالتی،	۱۱۶	تابع،	۱۱۶
حالتی درویش،	۱۱۲	تابع درویش،	۱۱۲
حامدی اردبیلی،	۲۸۶	تاجیک،	۱۴، ۱۳، ۱۰، ۹۲، ۸۰
حبیبی،	۱۱۶	تابیب،	۱۱۶
حبیبی درویش،	۱۱۲	تحسین یازیجی،	۱۱۸، ۲۹۳
حجازی،	۱۱۶	توکل دده،	۱۱۲
حجازی درویش،	۱۱۲	توکلی دده،	۱۱۶
حزین درویش،	۱۱۲	ثاقب،	۱۱۲
حسام درویش،	۱۱۲	ثاقب مصطفی دده،	۱۱۵
حسام،	۱۱۶	ثنایی درویش،	۱۱۲
حسام الدین چلبی،	۱۰۹	جلال ارغون،	۱۱۲
حسیب،	۱۱۶	جلال ارغون،	۱۱۶
حلمی،	۱۱۶	جلال همایی،	۱۲۱
حلمی درویش،	۱۱۲	جمال چلبی،	۱۱۲
حمل چلبی،	۱۱۶	جنونی،	۱۱۶

دردیش عثمان سینه چاک، ۱۱۶، ۱۱۲	۱۰۹	حمامی زاده اسماعیل دده،
دردیش محمود، ۱۱۴	۱۱۶	حیاتی،
دشتی، ۱۱۶	۱۱۶	حیاتی دردیش،
دشتی دردیش، ۱۱۲	۱۱۶	خالص،
دیوان شاه خنائی، ۲۸۰	۱۱۲	خالص احمد دده،
دیوانه سلطان، ۱۱۲	۲۸۰	خنائی،
دیوانی سلطان، ۱۱۶	۱۱۲	خدایی دده،
ذوالنونی دده، ۱۱۲	۱۱۶	خدایی دده،
ذهنی دده صالح، ۱۱۲	۱۱۶	خسرو چلبی،
ذهنی دردیش حسن، ۱۱۲	۱۱۶	خسرو چلبی،
ذهنی دردیش حسن، ۱۱۶	۱۹	حضر،
ذهنی صالح دده، ۱۱۶	۱۱۶، ۱۱۲	حضر بیگ،
ذهنی نجفزاده، ۱۱۶	۲۷۱	حضر پاشا، ۱۱۶، ۱۱۲
ذهنی نجفزاده دردیش، ۱۱۲	۱۱۲	حضر حمدی دده،
رجب دردیش، ۱۱۲	۱۱۶	حضر حمدی،
رجب طریقی، ۱۱۶	۱۱۶	خلوصی،
رحمت الله دده، ۱۱۲	۱۱۶	رحمت الله دده،
رحمت الله دده، ۱۱۶	۱۵	خواجه دهانی،
رسوخی دده، ۱۱۲، ۱۱۶	۱۱۶	دالی دده،
رسول الله، ۱۸، ۲۷۴، ۲۷۵	۱۱۲	دانشی دده،
رشکی علی دده، ۱۱۲، ۱۱۶	۱۱۶	دانشی علی دده،
روحی بغدادی، ۱۱۲، ۱۱۶	۱۱۲	داود دده،
روشنی، ۲۶۴	۱۱۲	در رونی دردیش،
روشنی دده، ۲۹۳	۱۱۶	دردیش، ۱۱۲
رومی، ۸، ۸۳، ۸۰، ۲۴، ۱۷، ۱۲، ۱۰، ۹۱	۱۱۶	دردیش چلبی، ۱۱۲، ۱۱۶
، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴	۱۱۶	دردیش دده، ۱۱۲، ۱۱۶
۱۲۰	۱۱۵	دردیش سنایی خلیل،

- سید سالک ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سید صالح احمد ده, ۱۱۸ ۱۱۸  
 سید علی, ۱۱۲ ۱۱۲  
 سید علی عمادالدین نسیمی, ۲۳۸ ۲۳۸  
 سید علی, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سید محمد فاضل شریفزاده, ۱۱۷ ۱۱۷  
 سید ناصر عبدالباقي, ۱۱۸ ۱۱۸  
 سید یحیا شیروانی, ۲۶۴ ۲۶۴  
 شانی درویش, ۱۱۲ ۱۱۲  
 شاه اسماعیل ختایی, ۲۹۳ ۲۹۳  
 شاه اسماعیل صفوی, ۲۸۰ ۲۸۰  
 شاه چلبی, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 شاه طهماسب صفوی, ۹ ۹  
 شاه محمد چلبی, ۱۱۲ ۱۱۲  
 شاه محمد چلبی, ۱۱۶ ۱۱۶  
 شاهدی ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 شرف الدین سمرقندی, ۱۲۱ ۱۲۱  
 شفایی ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 شفیعی درویش, ۱۱۲ ۱۱۲  
 شکیب ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 شمس الحق تبریز, ۸۷, ۸۸ ۸۷  
 شمس الحق تبریزی, ۴۱, ۷۹ ۷۹  
 شمس پرنده, ۱۷ ۱۷  
 شمس تبریز, ۱۶ ۱۶  
 شمس تبریزی, ۸, ۱۶, ۱۷, ۱۹, ۳۹, ۷۶, ۷۶ ۷۶  
 شمس تبریزی, ۸۰, ۸۵, ۸۹, ۹۳, ۱۰۹ ۱۰۹  
 شمس الدین, ۱۷, ۱۸, ۱۰۵, ۱۱۵ ۱۱۵  
 ریسمامحمد ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 زهدی یوسف ده, ۱۱۲ ۱۱۲  
 زین الدین, ۱۱۶ ۱۱۶  
 زین الدین خوافی, ۲۶۸ ۲۶۸  
 زین الدین, ۱۱۲ ۱۱۲  
 سائب ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سامی درویش, ۱۱۲ ۱۱۲  
 سامی, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سروری, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سروری درویش, ۱۱۲ ۱۱۲  
 سعادت چاغاتای, ۱۲۲ ۱۲۲  
 سعادت نزهت, ۱۱۹ ۱۱۹  
 سعید امره, ۲۱۸ ۲۱۸  
 سعیدا ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سعیدالدین بكتاشی, ۲۱۸ ۲۱۸  
 سلطان ولد, ۱۱۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۷۰ ۱۷۰  
 سلیمان شاه گرمیانی, ۲۷۱ ۲۷۱  
 سماحت ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سماعی, ۱۱۶, ۲۸۹, ۳۷۱ ۲۸۹, ۳۷۱  
 سماعی درویش, ۱۱۲ ۱۱۲  
 سنان الدین یوسف سینه چاک, ۲۸۹ ۲۸۹  
 سوزی, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سوزی درویش, ۱۱۲ ۱۱۲  
 سیاهی مصطفی ده, ۱۱۲, ۱۱۶ ۱۱۶  
 سید امرالله شاه ابراهیمی, ۱۹۹ ۱۹۹  
 سید برهان الدین ترمذی, ۸ ۸

صفایی درویش, ۱۱۲	شمس الدین عابد چلبی, ۱۱۵
صفی درویش, ۱۱۲	شمیعی, ۱۱۴
صفی الله دده, ۱۱۲, ۱۱۶	شمیعی دده, ۱۱۲, ۱۱۶
صفتی درویش, ۱۱۲	شناسی درویش, ۱۱۲
صنع الله, ۱۱۶	شوری درویش, ۱۱۲
صنع الله درویش, ۱۱۲	شهلا درویش, ۱۱۲
ضعفی دده, ۱۱۳	شهودی دده, ۱۱۲
ضمیری درویش, ۱۱۳	شهیدی درویش, ۱۱۲
ضمیری, ۱۱۷	شيخ شیخی دده, ۱۱۲
طالب دده, ۱۱۳, ۱۱۷	شيخ غالب, ۱۰۹, ۱۲
طالب درویش, ۱۱۲	شيخی دده, ۱۱۲, ۱۱۶
طالبی دده, ۱۱۳	شيخی ممیش دده, ۱۱۶
طاهر حسام چلبی, ۱۱۳, ۱۱۷	شیدا درویش, ۱۱۲
طریقتی امیر دده, ۱۱۳, ۱۱۷	صابر دده پارسا, ۱۱۲, ۱۱۶
طوغانی الحمد دده, ۱۱۳	صاحب, ۱۱۶
طوغانی احمد دده, ۱۱۷	صاحب درویش, ۱۱۲
عادل افندی, ۱۱۳	صادق دده, ۱۱۲, ۱۱۶
عارف حاجی, ۱۱۷	صفی احمد دده, ۱۱۲
عارف دده, ۱۱۷	صفی خنایی, ۱۱۶
عائشیق پاشا, ۱۷۹, ۱۹۴	صفی درویش, ۱۱۲
عالیم امیر, ۱۱۳	صفی, ۱۱۶
عالیم, عادل, ۱۱۷	صایب دده, ۱۱۲
عبا پوش سلطان ولی, ۱۱۷	صبوحی دده, ۱۱۲, ۱۱۶
عباپوش سلطان, ۱۱۳	صدری دده, ۱۱۲, ۱۱۶
عبدال موسی, ۲۲۳	صدقی دده, ۱۱۲, ۱۱۶
عبدالباقي گولپیnarلی, ۱۵, ۱۴, ۱۵, ۱۰۹,	صفایی, ۱۱۶
۲۸۹, ۲۶۸, ۱۲۱, ۲۷۱	صفایی دده, ۱۱۲, ۱۱۶

- عبدالحليم، ۱۱۷  
 عبدالحليم عارف حاجی، ۱۱۳  
 عبداللطیف ابن سنان، ۱۱۴  
 عبدالوهاب، ۱۱۷  
 عبدالوهاب بن جلال الدین محمد  
 همدانی، ۱۱۴  
 عبدالوهاب همدانی، ۱۱۳  
 عبیدالله دده، ۱۱۳  
 عدنی دده، ۱۱۷  
 عرشی درویش، ۱۱۳  
 عرشی، ۱۱۷  
 عرضی دده، ۱۱۷, ۱۱۳  
 عزلتی، ۱۱۷  
 عزلتی درویش، ۱۱۳  
 عزمی دده، ۱۱۷, ۱۱۳  
 عزیز دده، ۱۱۷  
 عزیزی دده، ۱۱۷  
 علم الدین قیصر، ۱۱۰  
 علمی دده، ۱۱۷, ۱۱۳  
 علمی درویش، ۱۱۳  
 علی انور، ۱۱۶  
 علی بن اسماعیل آنبارچیزاده، ۱۱۱  
 علیشی، ۱۱۷  
 علیشی درویش، ۱۱۳  
 غالب دده، ۱۱۷, ۱۱۳, ۱۱۱  
 غانم، ۱۱۷  
 غانم درویش، ۱۱۳
- غدایی دده، ۱۱۳  
 غربیی، ۹, ۱۱۴, ۱۱۷  
 غربیی درویش، ۱۱۳  
 غربیی سدی ابوبکر، ۱۱۳  
 غربیی منتشا اوغلو، ۳۰۰  
 غوصی احمد دده، ۱۱۳  
 غوصی دده، ۱۱۷  
 غیبی علائیه‌ای، ۲۲۳  
 فاخر ایز، ۱۲۳  
 فاروق تیمورتاش، ۲۲۸  
 فاضل پاشا، ۱۱۷  
 فاضل خلیل دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 فانی دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 فخر الدین، ۱۷  
 فدایی دده، ۱۱۷, ۱۱۳  
 فراقی درویش، ۱۱۳  
 فراقی، ۱۱۷  
 فرخ چلبی، ۱۱۳, ۱۱۷  
 فرخی، ۱۱۷  
 فرخی درویش، ۱۱۳  
 فصیح درویش، ۱۱۳  
 فصیح فوری، ۱۱۷  
 فضل الله استرآبادی، ۲۳۸  
 فقری دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 فنایی دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 فنی دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 فنی درویش، ۱۱۳

گلشنیه، ۱۰۹, ۲۸۹, ۲۹۳	فوری درویش، ۱۱۳
گناهی، ۱۱۷	فوضی، ۱۱۷
گناهی درویش، ۱۱۳	فوضی درویش، ۱۱۳
گنھی دده، ۱۱۳, ۱۱۷	فیضی، ۱۱۷
گوهر خاتون، ۱۲۱	فیضی درویش، ۱۱۳
لالی دده، ۱۱۳, ۱۱۷	قاری، ۱۱۷
لبيب، ۱۱۷	قاری شیخ احمد الوفایی، ۱۱۳
لبيب درویش، ۱۱۳	قاسم دده، ۱۱۳, ۱۱۷
لسانی، ۱۱۷	قایغوسوز عبدال، ۲۲۳
لسانی درویش، ۱۱۳	قره حصار، ۲۷۱
لطفی محمد دده، ۱۱۳	قلندریه، ۲۷۱
لقمانی دده، ۱۱۳, ۱۱۷, ۱۱۹	قوشچو اوغلو، ۵۲, ۱۹۹, ۲۰۱, ۲۰۳
مجد الدین فریدون بن احمد سپهسالار	۲۰۶, ۲۱۰, ۲۱۲, ۲۰۷, ۲۰۶, ۲۸۶
سلجوچی، ۱۱۵	قوئیه، ۸, ۹, ۱۵, ۱۷, ۱۹, ۱۱۰, ۱۱۴
مجد فریدون سپهسالار، ۱۱۰	۱۲۱, ۱۷۲
محرمی دده، ۱۱۳, ۱۱۷	قهرمانوف، ۲۳۸
محمد اسرار دده، ۱۱۱	کاتبی، ۱۱۷
محمد بردار، ۱۱۷	کاتبی درویش، ۱۱۳
محمد بیزبان، ۱۱۱	کامل تبریز، ۱۷
محمد تبردار، ۱۱۳	کاملی، ۱۱۷
محمد چلبی، ۲۷۱	کاملی درویش، ۱۱۳
محمد چلبی دیوانه، ۲۸۹	کریم دده، ۱۱۳, ۱۱۷
محمد دده، ۱۱۲, ۱۱۵	کلامی، ۱۱۷
محمد شمس، ۱۷, ۱۹	کلامی درویش، ۱۱۳
محمد ضبا احتفالچی، ۱۱۹	کلامی دده، ۱۱۷
محمد قیمی دده، ۱۱۳	کلخانی علی دده، ۱۱۳
محیی الدین، ۱۷	کمال احمد دده، ۱۱۳, ۱۱۷

- محبی گلشنی, ۲۹۳  
 محبی الدین عربی, ۸  
 مخلص پاشا, ۱۷۹  
 مخلص دده, ۱۱۷  
 مدحت بهاری حسامی, ۱۱۳  
 مذاقی, ۱۱۷  
 مذاقی درویش, ۱۱۳  
 مظلوم, ۱۱۷  
 مظلوم درویش, ۱۱۳  
 معنوی, ۱۱۷  
 معنوی درویش, ۱۱۳  
 معنوی قونیوی مخلص دده, ۱۱۳  
 مقیم دده, ۱۱۷  
 ملامی دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 منجم باشی, ۱۱۲  
 موسی, ۱۹  
 مولانا, ۸, ۱۷, ۱۵, ۱۴, ۱۳, ۱۲, ۱۰, ۹, ۱۱۷, ۱۱۵, ۱۱۴, ۱۱۰, ۱۰۹, ۲۴, ۱۹, ۱۸, ۲۷۲, ۲۳۸, ۲۲۸, ۱۶۳, ۱۲۱, ۱۱۸  
 ۲۷۴, ۲۷۳  
 مولانا جلال الدین, ۸, ۱۱۸, ۱۱۴, ۱۱۴, ۱۱۴, ۱۱۴, ۱۱۳, ۱۱۲, ۱۱۱, ۱۱۰, ۱۰۹, ۸۰, ۴۵, ۴۴, ۲۴, ۱۹, ۱۲۰, ۱۱۹, ۱۱۸, ۱۱۵, ۱۱۴, ۱۱۱, ۲۷۶, ۱۷۹, ۱۷۴, ۱۷۲, ۱۲۱  
 مولوی شاعرلری, ۱۱۹  
 مونس, ۱۱۷  
 نیاز, ۱۱۷  
 نیاز درویش, ۱۱۳  
 نهاد سامی بانفارلی, ۱۲  
 نهادی درویش, ۱۱۳  
 نهیجی, ۱۱۷  
 نور درویش, ۱۱۳  
 نوری, ۱۱۷  
 نظری علی دده, ۱۱۷  
 نظری دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 نگاهی, ۱۱۷  
 نگاهی درویش, ۱۱۳  
 نطفی دده, ۱۱۷  
 نطفی دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 نطفی دن, ۱۱۳  
 نطفی درویش, ۱۱۳  
 نطفی علی دده, ۱۱۷  
 نظمی دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 نگاهی, ۱۱۷  
 نهاد سامی بانفارلی, ۱۲  
 نهادی درویش, ۱۱۳  
 نهیجی, ۱۱۷  
 نیاز, ۱۱۷  
 نیاز درویش, ۱۱۳  
 نایاب عثمان دده, ۱۱۳  
 ناجی دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 ناصر دده, ۱۱۷  
 ناصر عبدالباقي دده, ۱۱۳  
 نایاب دده, ۱۱۷  
 نجاتی, ۱۱۷  
 نجاتی درویش, ۱۱۳  
 نحیفی, ۱۱  
 نشاطی دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 نصیب دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 نصیرا دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 نطقی, ۱۱۷  
 نطقی ددن, ۱۱۳  
 نطقی درویش, ۱۱۳  
 نطقی علی دده, ۱۱۷  
 نظمی دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 نگاهی, ۱۱۷  
 نگاهی درویش, ۱۱۳  
 نور درویش, ۱۱۳  
 نوری, ۱۱۷  
 محبی الدین عربی, ۸  
 مخلص پاشا, ۱۷۹  
 مخلص دده, ۱۱۷  
 مدحت بهاری حسامی, ۱۱۳  
 مذاقی, ۱۱۷  
 مذوقی درویش, ۱۱۳  
 مظلوم, ۱۱۷  
 مظلوم درویش, ۱۱۳  
 معنوی, ۱۱۷  
 معنوی درویش, ۱۱۳  
 معنوی قونیوی مخلص دده, ۱۱۳  
 مقیم دده, ۱۱۷  
 ملامی دده, ۱۱۷, ۱۱۳  
 منجم باشی, ۱۱۲  
 موسی, ۱۹  
 مولانا, ۸, ۱۷, ۱۵, ۱۴, ۱۳, ۱۲, ۱۰, ۹, ۱۱۷, ۱۱۵, ۱۱۴, ۱۱۰, ۱۰۹, ۲۴, ۱۹, ۱۸, ۲۷۲, ۲۳۸, ۲۲۸, ۱۶۳, ۱۲۱, ۱۱۸  
 ۲۷۴, ۲۷۳  
 مولانا جلال الدین, ۸, ۱۱۸, ۱۱۴, ۱۱۴, ۱۱۴, ۱۱۳, ۱۱۲, ۱۱۱, ۱۱۰, ۱۰۹, ۸۰, ۴۵, ۴۴, ۲۴, ۱۹, ۱۲۰, ۱۱۹, ۱۱۸, ۱۱۵, ۱۱۴, ۱۱۱, ۲۷۶, ۱۷۹, ۱۷۴, ۱۷۲, ۱۲۱  
 مولوی شاعرلری, ۱۱۹  
 مونس, ۱۱۷

- نیازی، ۱۱۷  
 نیازی درویش، ۱۱۳  
 نیر، ۱۱۷  
 نیر درویش، ۱۱۳  
 واشق، ۱۱۷  
 واشق درویش، ۱۱۳  
 وجودی دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 وفایی دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 وهبی، ۱۱۷  
 وهبی درویش، ۱۱۳  
 وهبی قدیم، ۱۱۷  
 وهبی قدیم درویش، ۱۱۳  
 همدمنی دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 هیئت، ۱۱۷  
 هیئتی درویش، ۱۱۳  
 یحیی افندی، ۱۱۳  
 یحیی دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 یقین درویش، ۱۱۳  
 یقین، ۱۱۷  
 یوسف دده، ۱۱۳, ۱۱۷  
 یوسف سینه چاک، ۱۱۳  
 یوسف سینه چاک، ۱۱۷  
 یونس امره، ۵۴, ۵۵, ۲۲۸

## مکان‌ها

- کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت افندی، آدرنه، ۱۱۵  
اردبیل، ۲۷۶
- کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول، ۱۱۸ ارضروم، ۱۱۰
- کتابخانه‌ی عمومی بازیید استانبول، ۱۷۹ آذربایجان، ۴۳، ۴۴، ۶۹، ۱۲۰، ۱۹۹
- کتابخانه‌ی ملت، ۱۱۱، ۱۱۹ آسیای صغیر، ۲۹۳
- کتابخانه‌ی نور عثمانیه، ۱۱۸ آناتولی، ۱۴
- کُناهیه، ۱۱۵ باکو، ۲۶۴
- مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش، ۱۹ تبریز، ۹، ۹۳، ۹۰، ۸۴، ۷۴، ۳۸، ۱۷، ۱۶
- مصر، ۱۶ منار شمس، ۳۰۰، ۲۹۳، ۲۶۴، ۱۱۰، ۱۰۴، ۹۴
- مولوی خانه، ۱۰۹، ۱۱۷ ترکستان شوروی، ۱۶
- مولوی خانه‌ی گالاتای استانبول، ۱۱۱ جمخانه، ۲۸۰
- مولوی خانه‌ی یئنی قاپو، ۱۱۹ خراسان، ۱۵، ۱۷۹، ۱۲۰
- خوارزم، ۱۵، ۱۲۱ خوارزم، ۱۷۹
- خوی، ۱۹ دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مرمره، ۱۱
- سلطانیه، ۱۱۰ سماع خانه‌ی ادب، ۱۱۶
- سیواس، ۱۱۰ شام، ۱۲۱
- شیراز، ۲۷۱ عمومی تورک تاریخینه گیریش، ۱۶
- کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول، ۱۱۱

## كتابها

- |  |  |
|--|--|
| رسیملى تورك ادبیاتی تاریخى, ۱۲         | آثار عشق, ۲۶۴                            |
| سفینه‌ی نفیسه فی مناقب المولویه, ۱۱۵   | ابتدا نامه, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۴۵                |
| شرح حقایق اذکار مولانا, ۱۱۷            | اسرار العارفین و سراج الطالبین, ۱۱۱      |
| غريب نامه, ۱۷۹                         | اسرار دده تذکره‌سی, ۱۱۱, ۱۱۶             |
| گلشن اسرار, ۲۶۸                        | التركیه و کتاب الادراک للسان الاترک, ۱۶  |
| گلشن وحدت, ۲۶۸                         | القوانين الكلية في ضبط اللغات, ۱۶        |
| لغة المشتاق في لغة الترك و القفجاق, ۱۶ | تاراما سؤزلوگو, ۲۴                       |
| مجموعه التواریخ المولویه, ۱۱۸          | تحفه‌ی شاهدی, ۲۶۸                        |
| مناقب العارفین, ۱۱۰                    | تذکره‌ی مجالس روم, ۳۰۰                   |
| مناقب العارفین و مراتب الكاشفین, ۱۱۸   | تورك ادبیاتی تاریخی, ۱۳, ۱۱۸             |
| مناقب حضرت مولانا, ۱۱۸                 | جزیره‌ی مثنوی, ۲۸۹                       |
| مناقب حضرت مولانا جلال الدین رومی, ۱۱۸ | ثواب المناقب, ۱۱۴                        |
| مناقب گلشنی, ۲۹۳                       | حديقة الجوامع, ۱۱۵                       |
| مناقب مولانا, ۱۱۹                      | ربابنامه, ۱۵۹, ۱۷۱                       |
| مناقب العارفین, ۱۱۱, ۱۱۸, ۱۷۲          | رساله‌ی سپهسالار, ۱۱۵                    |
|  | رساله‌ی سپهسالار فی مناقب خداوندگار, ۱۱۰ |
|  | رساله‌ی یوحنا, ۳۰۰                       |

## طراييق، قبایل، ملل و نحل

تورک شاعرلری, ۱۱۹	اہل حق, ۱۹۹
حروفیه, ۲۸۹, ۲۳۸	باناییه, ۱۰۹
حولیه, ۲۸۰	بکتاشیه, ۱۰۹
خلوتیه, ۲۹۳, ۱۰۹	ترک, ۱۲, ۳۹, ۳۸, ۳۱, ۱۶, ۱۴, ۱۳, ۱۳, ۶۲, ۷۰, ۷۵, ۷۳, ۷۷, ۷۹
خوارزمشاهیان, ۱۵	, ۴۱, ۸۷, ۸۶, ۸۵, ۸۴, ۸۳, ۸۲, ۸۱, ۸۰, ۹۸, ۹۷, ۹۶, ۹۴, ۹۳, ۹۱, ۹۹, ۱۰۴, ۱۰۳, ۱۰۲, ۱۰۱, ۱۰۰, ۹۹
زینیه, ۲۶۸	, ۱۰۴, ۲۶۶, ۱۹۵, ۱۷۷, ۱۰۶, ۱۰۵
سلجوقیان, ۱۵	, ۲۹۵
عثمانیه, ۱۰۹	ترکان, ۸۷, ۸۴, ۶۸, ۱۵, ۱۴, ۱۳, ۱۶, ۱۵, ۱۴, ۱۳, ۱۰, ۸۷, ۸۶, ۹۹, ۹۲
عجم, ۲۶۶, ۷۰, ۱۴, ۹	, ۱۲۱, ۱۰۶, ۱۰۲, ۱۰۰, ۹۹, ۹۲
عرب, ۲۶۶, ۸۳	ترکان خوارزمشاهی, ۱۳
قبچاق, ۱۶	ترکی, ۳۹, ۲۴, ۱۶, ۱۴, ۱۳, ۱۲, ۱۰, ۸, ۵۰, ۴۹, ۴۸, ۴۷, ۴۶, ۴۵, ۴۴, ۴۳
قیزیلباشیه, ۲۸۰	, ۶۲, ۶۰, ۵۷, ۵۶, ۵۴, ۵۳, ۵۲, ۵۱, ۸۵, ۸۱, ۷۷, ۶۹, ۶۸, ۶۷, ۶۶, ۶۳, ۱۱۰, ۱۰۹, ۱۰۷, ۱۰۴, ۹۶, ۹۲, ۸۶
گلشنیه, ۲۹۳	, ۱۱۰, ۱۰۹, ۱۰۷, ۱۰۴, ۹۶, ۹۲, ۸۶, ۱۷۲, ۱۲۲, ۱۲۱, ۱۲۰, ۱۱۸, ۱۱۵, ۲۳۸, ۲۲۸, ۲۱۸, ۱۹۹, ۱۹۴, ۱۷۹
مغول, ۱۵	, ۲۹۳, ۲۸۰, ۲۷۶, ۲۶۸
مالامتیه, ۱۰۹	
, ۱۱۴, ۱۱۱, ۱۱۰, ۱۰۹, ۱۰۸	
مولویه, ۱۹۹, ۱۷۹, ۱۲۰, ۱۱۹, ۱۱۸, ۱۱۵	
۲۹۳, ۲۸۰, ۲۶۸, ۲۶۴, ۲۲۳, ۲۱۸	
وفاییه, ۲۶۸	
, ۹۳, ۹۲, ۸۳, ۸۲, ۸۱, ۸۰, ۱۴	
هندو, ۲۶۷, ۱۰۲, ۹۹, ۹۶, ۹۵	

## کتابنامه

۱. آتالای، بسیم. بكتاشیلیک و ادبیاتی، استانبول، ۱۹۴۰.
۲. آتش، احمد. مولانین ۱۸ بیتی نین معناسی، ۱۹۵۳.
۳. آراز، نزیه. عشق پیغمبری مولانا! استانبول ۱۹۷۲
۴. آسیه، عارف نهاد. قبهی خضراء، ۱۹۵۶.
۵. آگاه سیرری لوند. ادبیات تاریخی درسلی، استانبول، ۱۹۳۲، ج ۱.
۶. افلاتکی، احمد. مناقب‌العارفین، به اهتمام تحسین یازیجی، آنکارا، ۱۹۸۱ (ویرایش جدید).
۷. اکبر آبادی، مولوی محمد ولی. شرح مثنوی مولانای روم، چاپ نول کشور.
۸. ارگون، سعادت نزهت. بكتاشی شعرلری و نفسلری، استانبول، ۱۹۶۵.
۹. ارگین، عثمان. دارالمثنوی، ۱۹۳۹.
۱۰. افلاتکی، شمس‌الدین. مناقب‌العارفین، آنکارا، ۱۹۸۴.
۱۱. ایز، فاخر. اسکی تورک ادبیاتیندا نظم، ستاببول، ۱۹۶۷.
۱۲. بانارلی، نهاد سامی. رسیملى تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۲، ج ۱.
۱۳. براون، ادوارد. از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷.
۱۴. تاتارلی، ابراهیم. اسکی تورک ادبیاتی، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.
۱۵. تاراما سۆزلوگو، تورک دیل قورومو، ۱۹۶۳، جلد‌های گوناگون.
۱۶. تورک یوردو (مجله) شماره‌ی مخصوص مولوی، تابستان ۱۹۴۴.
۱۷. تورکیات انسیتوسو، اسلام انسیکلوپدیسی، شماره‌های گوناگون.
۱۸. توفیق، ابوالضیاء. نمونه‌ی ادبیات عثمانیه، استانبول، ۱۳۰۸ هـ.
۱۹. چارپان، نجلا. مولانادان حکایه‌لری، آنکارا، ۱۹۷۰.
۲۰. چاغاتای، سعادت. تورک لهجه‌لری ئورنکلری، آنکارا، ۱۹۶۶.
۲۱. چلبی، عاصف حالت. مولانین ربعیلری، ۱۹۶۲.

۲۲. چلبی، عاصف حالت. مولانین حیاتی، شخصیتی و اثرلریندن پارچالار ۱۹۳۹.
۲۳. دوغرول، رضا. اسلامیتین گلیشتیر دیگی تصوف، استانبول، ۱۹۴۸.
۲۴. دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعرا، تهران، ۱۳۳۷.
۲۵. دهخدا، علی اکبر. لغتنامه، سازمان لغتنامه دهخدا، شماره‌های گوناگون.
۲۶. رشاد، فائق. تاریخ ادبیات عثمانی، استانبول، ۱۳۲۷ رومی.
۲۷. ریتر، ه. پروفوسور دکتر. مولانا جلال الدین رومی و اطرافیندا کیلار (تورکیات مجموعه‌سی، ج ۷ و ۸) ۱۹۴۲.
۲۸. جلال الدین رومی. (← اسلام آنسیکلوپدیسی، جزء ۲۱)، ۱۹۴۴.
۲۹. سامي، شمس الدین. قاموس الاعلام، استانبول، ۱۸۹۸ م.
۳۰. سجادی، سید جعفر. فرهنگ مصطلحات عرف، چاپخانه مصطفوی، تهران، ۱۳۳۹ ه.
۳۱. سیدوف، میرعلی. آذربایجان خلقی نین سویکؤکونو دوشونرکن، باکو، ۱۹۸۹.
۳۲. خائق، عبدالله. گلشن ادبیات، باکو، ۱۹۱۱.
۳۳. صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم. منتهی‌الارب فی لغه‌العرب، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۱ ه.
۳۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان. احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ه. ق.
۳۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان. مأخذ قصص مثنوی، انتشارات دانشگاه.
۳۶. قاباقلى، احمد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۷.
۳۷. قارا علی اوغلو، سید کمال. رسیملى - موتیفلی تورک ادبیاتی تاریخی استانبول، ۱۹۷۰.
۳۸. قرآن مجید (با ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای).
۳۹. قوجا تورک، وصفی ماهر. بیویوک تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۴۴.
۴۰. کؤپیرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتیندا ایلک متصرفولر، استانبول، ۱۹۱۸.
۴۱. کؤپیرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۲ (ویرایش جدید).
۴۲. گؤلپینارلى، عبدالباقي. دیوان شعری، استانبول، ۱۹۵۴.
۴۳. گؤلپینارلى، عبدالباقي. یوز سورودا تصوف، استانبول، ۱۹۶۹.
۴۴. مجیب‌المصری، حسین. تاریخ ادب الترکی، قاهره، ۱۹۵۱.

۴۵. محمدزاده‌ی صدیق، حسین. متون نظم ترکی ایران، انتشارات فتحی، تهران، ۱۳۶۹.
۴۶. گوهرین، سید صادق. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، چاپ دانشگاه تهران.
۴۷. منصور اوغلو، مجدد. سلطان ولدین تورکجه منظومه‌لری، استانبول، ۱۹۵۸.
۴۸. معین، محمد. فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
۴۹. مولوی، جلال الدین محمد بلخی. مجالس سبعه، چاپ استانبول.
۵۰. نافذ اوزلوق؛ فریدون. دیوان سلطان ولد، آنکارا، ۱۹۴۱.
۵۱. همایی، جلال الدین. ولد نامه‌ی سلطان ولد، تهران، ۱۳۱۶.
۵۲. بوجل، حسن عالی. مولانا، ۱۹۵۲.
۵۳. مولانا تورکجه کلمه‌لر و تورکجه شعرلر، ۱۹۳۴.
۵۴. تورک ادبیاتینا توپلو بیر باخیش، استانبول، ۱۹۳۲.
۵۵. بوجه باش، حلمی. ادبیاتیمیزدا مولانا، ۱۹۵۹.

۱. G. B. Donaldo, *Della letteratura dei Turchi*, Venedig, ۱۶۸۸.
۲. G. B. Toderini, *Letteratura turchesca*, Venedig, ۱۷۸۷.
۳. J. Von Hammer-Purgstal, *Geschichte der Osmsnischen dichtkunst bis auf unsere zeit*, ۱۹۳۶-۳۸.
۴. Dora d'Istria, *La poésie des Ottomans*, Paris, ۱۸۷۷.
۵. P. Horn, *Moderne Turkische Literature* (Beilage zur Allage. Ztg., München, ۱۹۰۰.. No. ۱۹۳).
۶. E. J. W. Gibb, A. *History of Ottoman Poetry*, London, ۱۹۰۹.
۷. P. Horn, *Geschichte der Türkischen Moderne*, Leipzig, ۱۹۰۹.
۸. L. Bonelli *La moderna letteratura Ottomana*, Roma, ۱۹۰۳.

۹. V. D. Smirnov, Ocherki novoy Turetskoy literaturai, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۰. V. D. Smirnov, Obraztsoviya proizvedeniya Osmanskoy loteraturi, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۱. Fr. Giese, der Entwicklungsgesng der modernen Osmanichen Literatur, Halle, ۱۹۰۶.
۱۲. K. I. Basmadjian, Essai sur l'histoire de la litterature Ottomane, Paris, ۱۹۱۰.  
A. E. Krimskiy, istoria Turtsii I ee literaturi, Moskova, ۱۹۱۰-۱۹۱۶.
۱۳. V. Gordlevskiy, Ocherki po novoy Osmanskoy literature, Noskova, ۱۹۱۲ (Trudi po vostkovedeniyu XXXIX).
۱۴. Vincze Frigyes, Az Osman irodalom föiranyai, ۱۹۱۲.
۱۵. B. Schmidt, übersicht der Turkischen Literatur, Heidelberg, ۱۹۱۶.
۱۶. M. Hartmann, Aus der neueren Osmanischen Dichtung (Mitteil. D. Sem. F. or. Spr. Zu Berlin, XIX, ۱۹۱۶, XX, ۱۹۱۷<XXI, ۱۹۱۸).
۱۷. M. Hartman, die Osmanische Dichtunng (Leipzig Illustr. Zeitung, ۱۹۱۶, Nr. ۳۸۰۳).
۱۸. C. Hachtmann, Die Türkische Literatur des zwanzigsten Jahrhunderts, Leipzig, ۱۹۱۶.
۱۹. C. Hachtmann, Die neuere und neueste Türkische Literatur (Die Welt des Islams V, ۱۹۱۷).
۲۰. G. Jacob, Die Literatur des Osmanischen ۱۹۱۸.
۲۱. M. Hartmann, Dichter der neuen Turkei (Urkunden und Untersuch. Zur Geistesentw. D. heutigen Orients, No. ۳, Berlin, ۱۹۱۹).

۲۲. Fr. V. Kraelitz-Greifenhurst, Ubersich über die Osmanische Turkische Literatur im. J. ۱۳۳۲.
۲۳. Th. Menzel, Die Turkische Literatur, Leipzig-Berlin, ۱۹۲۵.
۲۴. J. Deny, Litterature Turque, (Grand Memento Larousse, Paris, ۱۹۳۶).
۲۵. O. Spies, Die Türkische prosaliterature der Gegenuvart, ۱۹۴۳.
۲۶. Reshat Nuri Darago, Poétes Turc des XVII, XVII, XVIII Siecles, Ist., ۱۹۴۸.